

پژوهشی
پیرامون اصول و فروع
شیعه دوازده امامی

(۲)

(مبحث تفسیر)

تألیف:

دکتر علی سالوس

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

دریچه	۱۱
قسمت اول: تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت	۱۳
تفسیر و اصول آن	۱۵
کلمه تاویل در سنت مطهر:	۱۶
کلمه‌ی تاویل در قرآن:	۱۷
علم تفسیر	۱۸
تفسیر در لغت:	۱۸
تفسیر در اصطلاح:	۱۹
تاویل:	۱۹
فرق میان تفسیر و تاویل	۲۳
تفسیر و تاویل و معنی:	۲۵
تفسیر پیامبر ﷺ توضیح سنت برای قرآن	۲۵
قسمت دوم: تفسیر و اصول آن نزد شیعه‌ی اثنی عشری	۲۷
سه روش	۲۹
جمع‌آوری احادیث مربوط به تفسیر	۳۱
سی و پنج (۳۵) حدیث	۳۲
نتیجه‌ی جمع‌بندی احادیث:	۴۸

۵۱	فصل اول: تفاسیر یاران پیامبر
۵۳	تفاسیر شاگردان پیامبر رضی الله عنهم
۵۳	داناترین مردم به قرآن
۵۳	احادیث موقوف و مرفوع
۶۲	ویژگیهای تفسیر آنها:
۶۲	تدوین:
۶۳	کتاب تنویر المقباس
۶۳	قرائت کتاب:
۶۴	نتیجه‌ی قرائت
۶۷	محمد بن مروان، سدی اصغر و کوفی است:
۶۹	استدلال به آن حلال نیست
۷۰	دیدگاه شیعه راجع به تفسیر شاگردان پیامبر اکرم ﷺ
۷۰	اما دیدگاه شیعه با جمهور همخوانی ندارد؛
۷۳	فصل دوم: تفسیر تابعین
۷۵	نیاز تابعین به تفسیر
۷۵	مدرسهای تفسیر:
۷۶	سرآغاز تدوین:
۷۷	تفسیر مجاهد:
۸۱	تفسیر قرآن به قرآن و به سنت:
۸۲	گفته‌های یاران پیامبر ﷺ
۸۳	اسرائیلیات:
۸۵	اقوال تابعی‌ها:

۸۶.....	تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است!
۸۸.....	تفسیر به رای و نظر البته همراه با علم و آگاهی:
۹۱	فصل سوم: تفسیر در قرن دوم.....
۹۳.....	تفسیر در قرن دوم.....
۹۳.....	اولاً: تفسیر مقاتل بن سلیمان:
۹۴.....	ثانیاً: تفسیر یحیی بن سلام.....
۹۶.....	ثالثاً: معانی القرآن نوشته فراء:
۹۶.....	فراء و دیکته کردن کتاب:
۹۶.....	هدف و روش:
۱۰۱	فصل چهارم: قرن سوم و تفسیر طبری.....
۱۰۳	قرن سوم و تفسیر طبری.....
۱۰۳	مؤلفات طبری:
۱۰۵	عقیده طبری:
۱۰۸	تفسیر طبری.....
۱۰۸	تعریف کتاب:
۱۰۹	طبری و بیان روشش:
۱۱۰	تفسیر طبری برای پایان مقدمه کتاب:
۱۲۴	شبهه‌ای در قرآن از ملحدان!
۱۲۷	مقدار پایندی طبری به روش خویش:
۱۳۲	موضع طبری از اسرائیلیات:
۱۳۵	کتابهای تفسیر بعد از طبری:

- قرآن صامت و قرآن ناطق: ۱۴۰
- امام همانند پیامبر: ۱۴۰
- مذهب اخباریها: ۱۴۱
- مذهب اصولیها: ۱۴۱
- نسخ بعد از دوران پیامبر: ۱۴۳
- تخصیص: ۱۴۴
- کتمان حکم تقیه یا تدرج: ۱۴۵
- ظاهر و باطن: ۱۴۹
- حجیت ظاهرها: ۱۴۹
- پافشاری در تاویل برای تایید عقیده: ۱۵۰
- باطن: ۱۵۱
- قرآن کریم و تحریف: ۱۵۳
- کتاب فصل الخطاب ۱۵۴
- سوره ولایت در کتاب دبستان مذاهب: ۱۵۵
- چه کسانی قایل به تحریفاند؟ ۱۵۵
- کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری: ۱۶۵
- کتاب اول: تفسیر حسن عسکری ۱۶۶
- داستان دیکته کردن کتاب: ۱۶۶
- افراط و گمراهی: ۱۶۶
- کفر کسی که ولایت علی را انکار کند: ۱۶۷
- شهادت فرش و تازیانه و خرا! ۱۶۸
- داستانهایی خرافی: ۱۷۰
- روز غدیر و بعد از آن: ۱۷۰

۱۷۱.....	اتهام شیخین و صحابه به نفاق و دروغ و کفر !!
۱۷۲.....	ادعای آن‌ها به اینکه صحابه به هیچ دینی اعتقاد نداشتند!!
۱۷۳.....	دعوت موسی به ولایت علی!!
۱۷۳.....	داستانهای خرافی و ابلهانه:
۱۷۴.....	معجزات امام علی
۱۷۵.....	قرارداد بخشش:
۱۷۷.....	این کتاب اثر کیست؟
۱۷۸.....	کتاب دوم: تفسیر قمی:
۱۷۸.....	جایگاه کتاب و مولف آن نزد شیعه:
۱۸۰.....	جلوه‌هایی از افراط و گمراهی:
۱۸۰.....	اولاً: قول به تحریف قرآن کریم
۱۸۱.....	افترا به صحابه:
۱۸۴.....	ثالثاً: قرار دادن ائمه به اینکه مورد مراد کلام خداونداند:
۱۸۷.....	رابعاً: آنچه که مربوط به عقیده امامیه است
۱۸۷.....	۱- رجعت:
۱۸۸.....	۲- نزول وحی بر ائمه:
۱۸۹.....	۳- ائمه غیب را میداند!
۱۹۰.....	۴- نفی علم از عالمان و مشهوران غیر خود:
۱۹۱.....	۵- احکام فقهی آن‌ها چون؛ متعه و خمس:
۱۹۱.....	خامساً: اسباب نزول:
۱۹۱.....	۱- هم پیمانی صحابه با ابلیس:
۱۹۲.....	۲- بیعت روز غدیر:
۱۹۲.....	۳- عاقبت کسانی که ولایت را غصب کردند:
۱۹۳.....	۴- قائم‌الزمان مطالبه خون حسین را خواهد کرد:

- ۵- حادثه افک اتهامی است برای ام المومنین، نه اینکه تبرئه الهی وی !! ۱۹۳
- سادساً: قرآن را کتاب تاریخ اثنی عشریه !! ۱۹۵
- ۱- اصحاب جمل و بصره: ۱۹۵
- ۲- بنی امیه: ۱۹۵
- ۳- بنو سباع: ۱۹۶
- ۴- اتفاق بر قتل علی: ۱۹۶
- ۵- کفر اصحاب بیعة الرضوان: ۱۹۷
- ۶- مسایل دیگر: ۱۹۷
- ۷- قائم و جیش سفیانی ۱۹۸
- سابعاً: راه‌های فریب و گمراه کردن: ۱۹۹
- کتاب سوم: تفسیر عیاشی ۲۰۱**
- عیاشی در منزلت قمی میباشد: ۲۰۱
- روش و اهداف عیاشی همانند قمی است: ۲۰۳
- اولاً: سخن در مورد تحریف قرآن ۲۰۳
- ثانیاً: طعنه زدن به اصحاب کرام ۲۰۷
- ثالثاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند: ۲۱۰
- فصل پنجم: تبیان اثر طوسی و تفاسیر طبرسی ۲۱۵**
- مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی ۲۱۷**
- فرق او با جمهور: ۲۲۰
- اولاً: تاویل بعضی از آیات قرآن مجید جهت استدلال برای عقیده امامیه: ۲۲۰
- ثانیاً: آوردن بعضی قرائت‌های موضوع و شاذی که به مذهبشان مرتبط است: ۲۲۱
- ثالثاً: اسباب نزول قرآن ۲۲۲
- رابعاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند: ۲۲۵

۲۳۱	فصل ششم: تفسیر بعد از طوسی و طبرسی
۲۳۳	اولاً: تفسیر صافی
۲۳۶	ثانیاً: البرهان فی تفسیر القرآن
۲۳۷	این هم بعضی از مثالها:
۲۳۹	ثالثاً: بحار الانوار
۲۴۳	بیان و توضیح:
۲۴۶	رابعاً: تاویل آیات واضح و روشن
۲۴۶	خامساً: تفسیر شبر
۲۵۱	سادساً: کنز العرفان
۲۵۴	سابعاً: زبدة البیان
۲۵۶	ثامناً: المیزان
۲۶۲	تاسعاً: تفسیر کاشف
۲۶۶	عاشراً: البیان
۲۶۹	فصل هفتم: نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر
۲۷۱	نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر
۲۷۱	(۱) آیات ائمه
۲۷۱	(۲) آیات ائمه
۲۷۲	(۳) آیات بینات
۲۷۲	(۴) آیات حجه و الرجعه
۲۷۲	(۵) کتاب: الآيات النازلة في الذم الجائرين على اهل البيت!
۲۷۲	(۶) کتاب: الآيات النازلة في فضائل العترة الطاهرة

- (۷) آیات الولاية ۲۷۳
- (۸) تأویل الآيات ۲۷۳
- (۹) تاویلات القرآن ۲۷۳
- (۱۰) «تاویل الآيات»ی که گمراهان با آن در رابطهاوند ۲۷۳
- (۱۱) تاویل الآيات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة ۲۷۳
- (۱۲) تاویل الآيات الظاهرة فی فضل العترة الطاهرة ۲۷۴
- (۱۳) تاویل الآيات النازلة ۲۷۴
- (۱۴) تاویل ما نزل فی النبی و آله ۲۷۴
- (۱۵) تاویل ما نزل فی شیعتهم ۲۷۴
- (۱۶) تاویل ما نزل فی اعدائهم ۲۷۴
- (۱۷) تفسیر الآيات البينات النازله فی فضایل اهل بیت سید الکائنات ۲۷۵
- (۱۸) تفسیر الائمة لهداية الامة ۲۷۵
- (۱۹) تفسیر ابن جارود ۲۷۵
- (۲۰) تفسیر الحافظ محمدبن موسی نیشابوری ۲۷۶
- (۲۱) تفسیر المصابیح بما نزل من القرآن فی اهل البيت ۲۷۶
- (۲۲) تفسیر المثنی ۲۷۶
- (۲۳) تفسیر النعمانی ۲۷۶
- (۲۴) تفسیر میرزا هادی ۲۷۷
- (۲۵) تفسیر آیه ﴿وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ [البقرة: ۱۲۴] ۲۷۷
- (۲۶) تفسیر آیهی ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۹۶] ۲۷۷

- (۲۷) تفسیر آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳] ۲۷۸
- (۲۸) تفسیر آیهی ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى﴾ ۲۷۸
- (۲۹) تفسیر آیه‌الکرسی ۲۷۹
- (۳۰) تفسیر آیهی ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] ۲۷۹
- خلاصه‌ی بحث ۲۸۳
- در این فصل از سه کتاب بحث کرده‌ام: ۲۸۶

دریچه

کتاب پژوهشی در اصول و فروع شیعه دوازده امامی نوشته استاد پژوهشگر دکتر محمد علی سالوس در چهار جزء (عقیده - تفسیر - حدیث - فقه) شاهکاری است علمی که نویسنده محترم سالهای متمادی عمر خویش را در راه به ثمر رساندن آن صرف کرده است.

این پژوهشگر معاصر جهان اسلام پس از سالها بحث و بررسی در تاریخ اسلام و تاریخ مذاهب فلسفی و عقیدتی و فقهی و ورق زدن در یک دنیا کتاب جدید و قدیم، بدین نتیجه رسیده که بنیانگذاران مذهب شیعه با ذکاوت و تیز هوشی خاصی اهرم اول مذهب را در امامت خلاصه کرده به زمین کوبیدند، سپس همه مذهب در همه جوانب آن؛ چه از نظر عقیدتی و چه از نظر تفسیر و دیدگاه خاص آن در فهم کلام الله مجید - قرآن؛ دستور العمل زندگی و دین - و چه از نظر فهم خاص سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ساختن احادیثی بر زبان ائمه که با مفکوره امامت همخوانی داشته باشد، و چه از نظر پایه ریزی احکام و دستور العملهای فقهی و... بدور همان آسیابی می چرخد که امامت اهرم آن است.

بعبارت دیگر بنیانگذاران مذهب با ساختن افتراپی بنام امامت، و سپس تراشیدن دلیلهای و براهینی برای اثبات آن، و سعی در کج کردن گردن آیات قرآنی بطرف مفکوره ساختگیشان خود را از صف جمهور مسلمانان جدا کردند، سپس در راستای شاخ و برگ بخشیدن به مذهب به هدف دورتر شدن از جمهور مسلمانان که آنها را - عامه - نامیدند، ارکان مذهب و علوم و دانشهای آن را در پرتو امامت بنا نهادند، و بسیار سعی نمودند بگونه‌ای خشت بنای کارشان را بگذارند که در هیچ موردی با امامت شاخ بشاخ نشود!

تا چه حد در این هدف به نتیجه رسیدند؟ و تا چه حد توانستند میخ امامت را محکم بزمین کوبند؟ و تا چه حد توانستند قضایای دیگر علمی را با این میخ ثابت نگه دارند؟ و بسیاری از پرسشهای دیگر که در ذهن هر پژوهشگر، و هر انسان با فرهنگ، و هر شخص دیندار، و هر طالب علم، و هر عاقلی مطرح می‌شود، را این کتاب ارزشمند دربرگرفته، و با اسلوب بسیار شیوا همه این مسائل را زیر زره بین بحث و بررسی برده، و همه چیز را بی پرده در مقابل خواننده قرار داده تا خود انتخاب کند که راه کجاست و چه کجا...

نویسنده نه به کسی توهین می‌کند، و نه به ایده و عقیده شخصی هجوم می‌برد. کتاب در واقع دریچه‌ای است که از آن می‌توانی دنیای حقیقت‌های پنهان را ببینی، پس از آن اختیار باشماست...

ناشر...

قسمت اول:

تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت

تفسیر و اصول آن
کلمه تأویل در سنت مطهر
کلمه تأویل در قرآن
علم تفسیر
فرق میان تفسیر و تأویل
تفسیر و تأویل و معنی

تفسیر و اصول آن

إن الحمد كله لله، نحمده سبحانه وتعالى، ونستعينه ونستهديه، ونستغفره ونتوب إليه، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، ونسأله عز وجل أن يجنبنا الزلل في القول والعمل، ونصلي ونسلم على رسوله الكرام، وعلى أولهم خاتم الأنبياء والمرسلين، وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه واتبع سنته إلى يوم الدين.

این قسمت دوم کتاب ما است که حقیقت شیعه‌ی اثنی عشریه را بیان می‌کند، جزء اول مقارنه‌ای میان عقیده‌ی امامیه و دیگر عقاید بود، و این جزء مخصوص تفسیر و اصول تفسیر همراه با مقارنه می‌باشد، به این خاطر آن را در دو بخش گذاشته‌ام:

قسمت اول: از تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت سخن گشوده‌ام.

قسمت دوم: را در مورد تفسیر و اصول آن نزد اهل تشیع قرار داده‌ام و این جزء قبلاً در کتاب جداگانه‌ای چاپ شده، و نیازی به حذف و اضافه بر آن را روا نداشتم.

از خداوند متعال خواهانم که عمل ما را خالصانه برای خویش قرار دهد و از ما قبول کند، زیرا خداوند بهترین مولی و بهترین یاری دهنده می‌باشد و تنها او یاری رسان می‌باشد و هر چه شکر و سپاس است لایق ذات اوست.

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾ [الصفات: ١٨٠-١٨٢].

تاویل در اینجا به معنی: توضیح ماهیت و کیفیت آن می‌باشد.^۱

۱- فتح الباری ۱۰۰/۷- کتاب فضائل الصحابه - باب ذکر ابن عباس ؓ

و ابن کثیر می گوید: یوسف به آن‌ها خبر می‌دهد: که آن‌ها هر آنچه در خواب ببینند او به تفسیر و تعبیر آگاهی دارد و تعبیر آن را قبل از وقوع می‌دهد.
و از جمله آن آیه‌ها: ﴿قَالُوا أَضَعَتْ أَحْلَمٌ وَمَا حُنُّ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بَعْلَمِينَ﴾ و قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٤﴾ [یوسف: ۴۴-۴۵] و همچنین ﴿وَقَالَ يَتَابَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ﴾ [یوسف: ۱۰۰].

و در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی اسراء ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلَّمْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ سرانجام بهتر و نیکوتری برای شماست در آخرت، و در آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی كهف ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ و در آیه ۸۲ ﴿ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ و تاویل در اینجا به تفسیر خضر برای رویدادهایی که موسی دید و آن را انکار کرد گفته می‌شود که عبارت بودند از سوراخ کردن کشتی، و کشتن غلام و بر پا کردن دیوار.

کلمه تاویل در سنت مطهر:

و از این به بعد به کتابهای سنت نگاه می‌کنیم:

۱- امام احمد و طبرانی از ابن عباس روایت می‌کنند که پیامبر برای او دعا کرد و فرمود: «اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل» خداوندا ابن عباس را در دین فقیه گردان و تاویل را به او یاد بده)

و در روایت بزار: (اللهم علمه تأویل القرآن) آمده:

و در روایتی دیگر از امام احمد از عکرمه: (اللهم اعط ابن عباس الحکمة وعلمه التأویل)

و راغب اصفهانی می‌گوید: تفسیر از تاویل عامتر است زیرا اکثراً تاویل در معانی و جمله و همچنین تنها در کتب الهی استعمال می‌شود، در حالی که تفسیر در الفاظ و مفردات آن و همچنین در کتب الهی و کتابهای دیگر نیز استعمال می‌شود.

و سید شریف علی بن محمد جانی می‌گوید: تفسیر علمی است که در آن احوال کلام الله مجید بنابر دلالت آن بر مراد و هدفش بحث می‌شود و دو قسم دارد. یکی تفسیر: و آن به چیزی گفته می‌شود که تنها به نقل درک خواهد شد، مانند اسباب النزول و داستان آن، پس تفسیر آن است که به روایت متعلق می‌باشد. و دیگری تاویل: و آن به چیزی گفته می‌شود که به وسیله قواعد عربی درک شود و به علم درایت متعلق می‌باشد، پس سخن در اولی بدون نقل در دومی به دلخواه و اشتباه هر چند که درست هم باشد اشتباه است

و مقابل این اختلاف در معنی تاویل، معنی آن را از دیدگاه قرآن و سنت نگاه می‌کنیم:

کلمه‌ی تاویل در قرآن:

این کلمه در قرآن ۱۷ بار ذکر شده، در سوره آل عمران ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ۗ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ۗ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ ۗ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۷﴾ [آل عمران: ۷] و معنی آن در اینجا: و کسانی که در دل‌هایشان کژی یعنی گمراهی و گریز از حق به باطل است، متشابه را از معنایی که موافق با محکم باشد به معنای موافق اهداف و بطالت خویش تغییر می‌دهند، در حالی که تاویل و تفسیر درست آن‌ها را جز خدا هیچ کس دیگری نمی‌داند، و دانشمندان ثابت قدم در علم خویش متشابه را به محکم بر می‌گردانند، و می‌گویند: هر کدام از محکم و متشابه از سوی خدای ماست، امکان ندارد که بعضی از آن مخالف بعضی دیگر باشد.

کلمه‌ی تاویل نخست به معنی تحریف معنی می‌باشد و به این خاطر از قرآن تنها «متشابهی که بتواند آن را به اهداف فاسد خویش منحرف کنند» می‌گیرند، اما به محکم که هیچ گونه قدرتی بر آن ندارند دست نمی‌زنند زیرا آیات محکم دلیل برای آن‌ها و حجت بر علیه‌شان می‌باشد.

و کلمه‌ی تاویل دوم: به معنی تاویل حقی که متشابه بر آن حمل می‌شود، و آن هم معنی درستی است که با محکم هیچگونه تعارضی ندارد و در آیه ۵۹ سوره‌ی نساء ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]. احسن تاویلا: به معنی بهترین عاقبت و آینده می‌باشد و در آیه‌ی سوره اعراف

و در آیه‌ی ۵۳ سوره اعراف: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ﴾ و التاویل در اینجا به معنی؛ عاقبت کار، و آنچه به او می‌رسد از وعده و وعیدهایی که خداوند به او خبر داده است.

و در آیه ۳۹ سوره‌ی یونس: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ یعنی آینده و عاقبت کار آن‌ها، و آن هم، خواری مشرکان.

علم تفسیر

تفسیر در لغت:

تفسیر در لغت به معنی توضیح، شرح، و بیان آمده و در قرآن نیز به این معنی آمده ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳] تفسیر در اینجا به معنی: روشن و بیان می‌باشد.

تفسیر در اصطلاح:

زرکشی در البرهان می‌گوید: تفسیر در اصطلاح: آگاهی بر سبب نزول آیه و حکایت آن، و اشاره‌های وارده در آن، سپس ترتیب مکی و مدنی، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، خاص و عام، مطلق و مقید، مجمل و مفسر آن می‌باشد و دسته‌ای اضافه بر این می‌گویند: آگاهی بر حلال و حرام، وعده و وعید، امر و نهی و چیزهای دیگر شبیه به این‌ها می‌باشد^۱

آنچه زرکشی بیان می‌دارد وظیفه‌ی مفسر قرآن را مشخص می‌نماید، پس مفسر باید تمام آنچه ذکر شد را روشن و بیان کرده، شرح و توضیح دهد.

تاویل:

بعضی اوقات تاویل به معنی تفسیر استعمال می‌شود. طبری تفسیر خود را (جامع البیان عن تأویل آی القرآن) نام‌گذاری کرده است و هنگام تفسیر آیه‌ها می‌گوید: سخن در تاویل این آیه... اهل تاویل اختلاف دارند... یا اینکه؛ اهل تاویل اتفاق دارند. و در لسان‌العرب: *أولّ الكلام و تأوله*: در آن فکر کرد و تقدیر کرد، و *أوله و تأوله*: آن را تفسیر کرد.

و در سوره‌ی یوسف در هشت آیه این کلمه وارد شده = ۶، ۲۱، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۵،

۱۰۰، ۱۰۱

و کسانی که فرقی میان تفسیر و تاویل نمی‌بینند عبارتند از: ابو عبید، ابو العباس احمد بن یحیی، و ابن الاعربی، و ثعلب که گفته‌اند: تفسیر و تاویل یکی هستند، یا اینکه

تفسیر به معنی: مشکل برطرف کردن، و تاویل: از دو احتمال انتخاب آنچه مطابق ظاهر می‌باشد.^۱

تاویل در لغت از ریشه‌ی (اوّل) و به معنی برگشتن به عاقبت امر می‌باشد، و معنی: تاویل این کلام چیست؟ عاقبت این سخن به چه می‌رسد؟ و می‌گوئید: اولته فال: آن را تغییر دادم پس تغییر کرد، پس تاویل انتقال آیه به معانی محتمل آن می‌باشد.

و گفته شده: تاویل از ریشه‌ی ایاله می‌باشد و به معنی سیاست است. پس معنی لغوی تاویل از اطلاق آن بر تفسیر امتناع نمی‌ورزد.

ولی دسته‌ای میان تفسیر و تاویل فرق گذاشته‌اند: مثل ماتریدی که تفسیر خود را «تاویلات اهل السنه» نامگذاری کرده است. و این به این خاطر است که میان آن‌ها فرق می‌گذارد، گفته: مراد از لفظ تفسیر قاطعانه بیان کردن می‌باشد، و گواهی دادن بر خداوند به اینکه هدف او از این لفظ چنین می‌باشد، و تاویل: ترجیح یکی از دو احتمالات بدون قاطعیت و گواهی دادن است.

و ابن حبیب نیشابوری و بغوی می‌گویند: تاویل: گرداندن آیه به آن معنی که با ماقبل و مابعدش موافق باشد و از طریق استنباط باشد و مخالف با قرآن و سنت نباشد و تفسیر: سخن از اسباب نزول آیه و شان و مقام آن و حکایت نزول آن می‌باشد! و ابن اثیر می‌گوید: مراد از تاویل نقل ظاهر لفظ از معنی اصلی به دلیلی است که به آن احتیاج دارد.

۲- و شیخان روایت می‌کنند که پیامبر فرمود:

در خواب دیدم که مردم را به من نشان می‌دهند، هر یک پیراهنی را به تن دارند، که بعضی از این پیراهن‌ها کوتاه بود و تنها به سینه‌ی آنان می‌رسید، و بعضی دیگر از این هم

۱- التفسیر و التاویل در لسان العرب، القاموس المحيط و كشف الظنون: علم التاویل ۳۳۴/۱، علم التفسیر

کوتاهتر بود ولی عمر بن خطاب را دیدم که پیراهن بلند به تن داشت از بس که بلند بود آن را به روی زمین می کشید (قالوا: فما أولت ذلك يا رسول الله؟ قال: الدين. گفتند: ای رسول خدا! این خواب را چگونه تعبیر کردی؟ فرمود: آن را به ایمان تعبیر کردم.^۱

و از جمله‌ی آن آیه‌ها ﴿وَكَذَلِكَ تَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ [یوسف: ۶] یعنی تعبیر و تفسیر خواب. و همچنین ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرْنِيَّ أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرْنِيَّ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۶﴾﴾ قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا﴾ [یوسف: ۳۶-۳۷]. نَبَّأْتُ بِتَأْوِيلِهِ: یعنی خواب، اما: نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ: یعنی وضعیت کنونی و آینده‌ی آن را به شما خبر می‌دهم.

۳- و در روایت جابر در مورد حج پیامبر ﷺ آمده که ایشان فرمودند: در روز حج به راست و چپ و جلو و عقب پیامبر نگاه کردم و به اندازه‌ی دید چشم سوار و پیاده را دیدم و پیامبر در میان ما بود در حالی که قرآن بر او نازل می‌شد (وهو يعرف تاويله) - و او تفسیر آن را می‌دانست - و هر آنچه انجام می‌داد ما هم انجام می‌دادیم.^۲

۴- امام بخاری از ام المومنین عائشه روایت کرده که فرمودند: پیامبر ﷺ در رکوع و سجده بسیار این دعا را می‌خواند: سبحانك اللهم ربنا وبحمدك، اللهم اغفر لي، و با این دعا (يتاول القرآن) قرآن را تفسیر می‌کرد^۳

۱- البخاری - کتاب الايمان - باب برتری اهل ایمان در اعمال، و مسلم - کتاب فضائل صحابه - باب

فضائل عمر ﷺ

۲- سنن ابن ماجه - کتاب المناسك - باب حج پیامبر و ابو داود و نسائی نیز روایت کرده‌اند.

۳- البخاری - کتاب الحج - باب توريث دور مکه - و بیعها.

- و هدف ایشان تفسیر آیهی ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ﴾ می باشد.
- ۵- و همچنین در صحیح بخاری آمده... عمر بن خطاب رضی الله عنه - می فرمود: مومن از کافر ارث نمی برد. ابن شهاب می گوید: (وكانوا يتأولون القرآن) و با این کار آیهی ۷۲ سورهی انفال را تفسیر می کردند ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾ [الأنفال: ۷۲] ۱
- ابن حجر در تعبیر (وكانوا يتأولون) می گوید: و آیهی ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...﴾ را به ولایت در میراث تفسیر می کردند، یعنی بعضی از آن ها در میراث و چیزهای دیگر ولی و یاران بعضی دیگر می باشند.
- ترجمه‌ی آیه: بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نموده‌اند و کسانی که پناه داده‌اند و یاری نموده‌اند برخی از آنان یاران بعضی دیگرند.
- ۶- و امام احمد روایت می کند که پیامبر ﷺ فرمودند: يتعلمون القرآن فيتأولونه على غير ما انزل الله عز وجل^۲، قرآن را یاد می گیرند و آن را خلاف خواسته خداوند تاویل می کردند.
- ۷- امام مالک از کعب الأحبار روایت می کند، مردی کفشهایش را بیرون آورد و کعب الأحبار به او گفت: چرا کفشهایت را بیرون آوردی؟ شاید این آیه را تفسیر کرده باشید ﴿فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ^۳ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ [طه: ۱۲] بعد گفت: آیا می دانید کفشهای موسی چه بود؟ و...^۳
- ۸- از عائشه روایت شده فرمودند: نماز ابتدا دو رکعت واجب بود، سپس دو رکعت در نماز سفر به اثبات رسید، و در حالت اقامت به اتمام رسید. زهری می گوید: به عروه

۱- فتح الباری ۴۵۲/۳

۲- المسند ۱۵۵/۴

۳- الموطا - کتاب الباس - باب ماجاء فی الانتعال و آیه در سورهی طه شماره ۱۲ می باشد.

گفتم: چرا عائشه نمازها را تمام می‌خواند؟ گفت: **تَأَوَّلْتُ مَا تَأَوَّلَ عَثْمَانُ** = او هم همانند عثمان تفسیر می‌کرد.^۱

و بازگویی این داستان در اینجا به درازا می‌کشاند

بعد از عرضه کردن آنچه در قرآن و کتاب سنت نبوی آمده می‌بینیم که استعمال کلمه - ی تأویل در قرآن و سنت مخالف اطلاق آن بر تفسیر قرآن نیست، افزون بر آن معنای لغوی کلمه‌ی تاویل را دیدیم و فراموش نمی‌کنیم که تاویل صحیح و فاسد دارد همانگونه که تفسیر، فاسد و صحیح دارد.

فرق میان تفسیر و تأویل

و کسانی که میان تفسیر و تأویل فرق قرار می‌دهند فکر می‌کنم که اشکالاتی بر آن وارد است:

۱- ماتریدی تاویل را تنها بر سخن پیامبر ﷺ و چیزی که به تفسیر نیاز نداشته باشد منحصر می‌کند! و شاید این همان چیزی باشد که او را وادار کرد تفسیر خویش را به «تأویلات اهل السنة» نامگذاری کند و این سخن ماتریدی با آنچه در سنت نبوی آمده هیچ گونه تعارضی ندارد. به اینکه پیامبر اکرم ﷺ تاویل قرآن را می‌دانست، و ایشان قرآن را تاویل می‌کرد.

۲- و مذهب نیشابوری و بغوی که تفسیر را بر کلام در اسباب نزول آیه و حکایت نزول آن منحصر می‌کند قطعی نمی‌باشد، مفهوم تفسیر تنها به این تمام نمی‌شود، بلکه شرح جهت توضیح و روشنی و بیان و تفسیر به نظر و استنباط نیازمند می‌باشد، پس آنچه

۱- البخاری - کتاب تفسیر الصلاة - باب یقصر اذا خرج من موضعه.

برای تاویل ذکر کردند شامل تفسیر نیز می‌باشد، و آنچه ابن اثیر ذکر کرده هم مثل این است.

۳- سخن راغب اصفهانی مانع اطلاق تاویل بر تفسیر نمی‌باشد.

۴- و شریف جرجانی به دو نوع تفسیر معروف اشاره می‌کند، که عبارتند از: تفسیر به ماثور یا نقل، که متعلق به روایت می‌باشد، و تفسیر عقلی، که متعلق به روایت می‌باشد و آنچه در مورد آن‌ها می‌گوید صحیح و درست است، ولی یکی را به تفسیر و دیگری را به تاویل نامگذاری کرده است، و تفسیر قرآن هر دو را در خود جمع می‌کند.

و ابن تیمیه سبب اختلاف در فهم معنی «تاویل» را بیان می‌کند و می‌گوید: لفظ تاویل میان آنچه از قرآن فهمیده می‌شود و آنچه طائفه‌ای از سلف اطلاق می‌کنند و اصطلاح دسته‌ای از متأخرین مشترک می‌باشد، به سبب همین اشتراک در لفظ تاویل هر کس طبق فهم خویش معتقد بوده است که آنچه در قرآن ذکر شده شامل لغت او می‌باشد^۱ و بعد این را بیان می‌کند که تاویل دارای سه معنی می‌باشد: تاویل در عرف فقهاء و متکلمان و محدثان و صوفیان متأخر: تغییر لفظ از معنی راجح به معنی پوچ به خاطر دلیلی که با آن مقترن می‌باشد و این همان تاویلی است که در اصول فقه و مسائل اختلافی در آن حرف می‌زنند.

اما تاویل در اصطلاح سلف دو معنی دارد:

یکی: تفسیر کلام و بیان معنای آن، و فرق نمی‌کند با ظاهر آن مخالف و یا موافق باشد، تفسیر و تاویل نزد این دسته مترادف و یا به هم نزدیک می‌باشند و این همان چیزی است که مجاهد می‌گوید: دانشمندان تاویل آن را می‌دانند و محمدبن جریر طبری در تفسیر خود می‌گوید: «القول فی تاویل کذا و کذا» سخن در تفسیر قول او چنین و چنان است، و «اختلف أهل التأویل فی هذه الآية»: اهل تفسیر در تفسیر این آیه با هم اختلاف دارند، چیزهای دیگر شبیه به این، و مراد ایشان از کلمه تاویل، تفسیر می‌باشد!

۱- دقائق التفسیر الجامع: امام ابن تیمیه ۱۰۶/۱.

تفسیر و تأویل و معنی:

و بعضی اوقات «معنی» بر «تفسیر» اطلاق می‌شود؛ برای نمونه فرآء تفسیر خود را «معانی قرآن» نامیده است و از ابو العباس احمد بن یحیی در مورد تأویل سوال شد؟ فرمودند: تفسیر و معنی و تأویل هر سه یکی می‌باشند، و ابن العرابی نیز این را گفته است!^۱

از ابن مسعود روایت شده که گفته: در میان ما چنان بود که هر وقت ده آیه را یاد می‌گرفتیم از آن نمی‌گذشتیم مگر اینکه معانی آن را بخوبی درک کرده بدان عمل می‌کردیم.

و بنابراین درست است که گفته می‌شود: تفسیر آیه، یا تأویل آیه، یا معنی آیه چنان است اما اگر ما به علم (قائم به ذات خود) نگاه کنیم، علمی که کتابها و مردان مخصوص به خود را دارد، ما برای این علم تنها یک اسم که برای همه متعارف است می‌یابیم که عبارتست از «علم التفسیر».

تفسیر پیامبر ﷺ توضیح سنت برای قرآن

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿۱۸﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿۱۹﴾﴾ [القیامة: ۱۷-۱۹] چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست، پس هر گاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن، سپس بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست.

و می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾﴾ [یوسف: ۲].
خداوند سبحان چنانکه کفالت نگهداری قرآن را به عهده گرفته، حفاظت و نگهداری، شرح و بیان آن را نیز به عهده خویش گرفته، و پیامبر معنی همه‌ی قرآن را فهمیده و هیچ

۱- تفسیر طبری به تحقیق شاکر ۸۰/۱

گونه دانشی از قرآن بر او مخفی نبوده است پس بر او واجب بوده که آن را برای اصحاب خویش بیان و روشن کند.

و پیامبر در تفسیر قرآن کریم مجمل را بیان و مطلق را مقید و مقید را مطلق و بعضی اوقات عام را تخصص و خاص را تعمیم می‌کند، و تمام این کارها را به وحی و دستور و تعمیم و توفیق خداوند متعال انجام می‌دهد ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ﴾ [النجم: ۳-۵]. «و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست».

قسمت دوم:

تفسیر و اصول آن نزد شیعهی اثنی عشری

سه روش

امام شافعی رحمته الله می‌گوید: در میان اهل علم هیچ مخالفی برای اینکه سنت نبوی سه روش دارد نیافتم، همه بر دو روش آن اجماع کرده‌اند، و آن دو روش؛ یکی اینکه خداوند در قرآن موردی را با نص آورده باشد، و پیامبر هم مانند آن نص قرآن، نصی بیان کند، و دیگری مانند اجمالی که در قرآن نازل شده است، و پیامبر معنی و مراد از آن را واضح و روشن می‌کند. و این دو روش مورد اختلاف میان دانشمندان اسلامی نمی‌باشد.

و روش سوم: آن چیزی که نصی در قرآن ندارد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را سنت قرار داده است. بعضی از آن‌ها می‌گویند: به علت اینکه خداوند اطاعت و پیروی از پیامبر را واجب گردانیده و می‌دانسته که به رضایت او توفیق پیدا می‌کند خداوند به پیامبر اجازه داده در مورد چیزهایی که در قرآن برای آن نصی وجود ندارد برای مردم قانونگذاری کند.

و بعضی هم گفته‌اند: هر چیزی که پیامبر برای مردم قانون نهاده حتماً اصلی در قرآن دارد، چنانکه پیامبر تعداد نمازها و شیوهی انجام دادن آن را بیان کرده و اصل فرضیت نماز در قرآن وارد شده است، و همچنین شیوهی معامله و چیزهای دیگری که برای مردم تشریح کرده است، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ [البقرة: ۱۸۸] و می‌گوید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾ [البقرة: ۲۷۵].

و امام شافعی فرموده‌ی پیامبر را آورده است که می‌فرماید: هر چیزی که خداوند به شما دستور داده حتماً آن را به شما دستور داده‌ام و هر آنچه خداوند از شما نهی کرده حتماً آن را از شما منع کرده‌ام^۱ و در مجموع سنتهایی که با تفسیر مرتبط نمی‌باشند بسیار ناچیز هستند.

۱- الرساله - امام شافعی ص ۲۸- ۲۹ و شماره‌ی دو آیه‌ی ذکر شده ۱۸۸ و ۲۷۵ سوره‌ی بقره است.

مشخص است که پیامبر ﷺ بسیاری از احکام عبادات و معاملات و احوال شخصیه و چیزهای دیگری نیز که در قرآن بیان نشده‌اند را روشن گردانیده است، و تنها راه معرفت آن‌ها همان شرح و تفسیر و یا روشنگری پیامبر می‌باشد، و اما شرح و تفصیل پیامبر که به تفسیر مرتبط می‌باشد بسیار نیستند و این هم به این سبب می‌باشد که یاران گرامی ایشان آگاهترین مردم به قرآن بودند؛ زیرا قرآن به لغت آن‌ها نازل شده و آن‌ها از فصیح‌ترین مردم بوده‌اند و همچنین بر اسباب نزول آگاهی کامل داشتند. پس ظاهر قرآن کریم را دانسته‌اند و احکام را استنباط و تطبیق کرده‌اند: از ابن مسعود روایت شده که فرموده: در میان ما چنان بود که هر وقت ده آیه را یاد می‌گرفتیم از آن نمی‌گذاشتیم مگر اینکه معانی آن را یاد می‌گرفتیم و به آن عمل می‌کردیم.

و ابو عبدالرحمان می‌گوید: آن‌هایی که به ما قرآن را یاد می‌دادند می‌گفتند هنگامی که در خدمت پیامبر ده آیه را یاد می‌گرفتیم از آن نمی‌گذاشتیم مگر اینکه آن را تطبیق و اجرا می‌کردیم، پس ما علم و عمل را همگام می‌آموختیم.^۱

ابن خلدون می‌گوید: اما در مورد تفسیر این را باید بدانیم که قرآن به لغت عرب و اسالیب آن‌ها نازل شده، و هر کدام از آن‌ها قرآن را می‌فهمیدند و معانی آن را در سایه کلمات و جملات آن درک می‌کردند، و قرآن جمله جمله و آیه آیه جهت بیان توحید و فرضهای دینی و بر حسب وقایع نازل می‌شد، و برخی از آن آیه‌ها به عقائد و برخی دیگر به احکام متعلق بود، و بعضی از آن مقدم و بعضی متاخر و ناسخ آیه‌ی قبلی بود، و پیامبر مجمل را بیان و ناسخ را از منسوخ جدا می‌کرد و به اصحاب شناسایی می‌کرد و آن‌ها آن را می‌شناختند، و سبب نزول و مقتضی حال آیات را می‌دانستند.^۲

۱- این دو جمله را در تفسیر طبری تحقیق شاکر نگاه کنید ۸۰/۱.

۲- مقدمه ابن خلدون ۹۹۶/۳ و کم دقتی را در جمله «و هر کدام از آن‌ها قرآن را می‌فهمیدند و معانی آن را با فهم کلمات و جملات آن درک می‌کردند» ملاحظه می‌کنیم، زیرا بعضی از اصحاب بعضی آیات را اشتباه فهمیده‌اند و چیزهایی بر اصحاب مخفی بوده است.

جمع‌آوری احادیث مربوط به تفسیر

و در اینجا برخی از احادیث صحیح و حسن که به تفسیر مربوط‌اند و توانسته‌ام آن‌ها را به قدرت خداوند جمع‌آوری کنم را می‌آورم و در این راستا بر کتابهای زیر اعتماد کرده‌ام:

اولاً: صحیح بخاری به شرح فتح الباری، زیرا ایشان بسیاری از این احادیث را در کتاب تفسیر اخراج کرده است. ابن حجر در نهایت کتاب فتح الباری می‌گوید: کتاب تفسیر شامل ۵۴۸ حدیث مرفوع و یا در حکم مرفوع و ۶۶۵ حدیث موصول می‌باشد و بقیه همه معلقه می‌باشند، احادیث تکراری آن ۴۴۸ حدیث مرفوع و یا در حکم مرفوع و ۶۶۵ حدیث موصول می‌باشد و بقیه همه معلقه می‌باشند. احادیث تکراری آن ۴۴۸ حدیث است، و احادیث ناب و خالص آن صد حدیث هستند، و مسلم بر اخراج بعضی از آن‌ها موافقت کرده و بسیاری از آن‌ها را اخراج نکرده زیرا در مرفوع بودن ظاهر نمی‌باشند، و بیشتر آن‌ها از تفسیر ابن عباس گرفته شده است که آن‌ها هم ۶۶ تا هستند.

و بعد از ذکر این احادیث می‌گوید: ۵۸۰ اثر اصحاب و تابعین در آن می‌باشد. پس صحیح بخاری بسیاری از احادیث و آثار مرفوع را در بر گرفته است، و در صحیح بخاری نیازی به بررسی سند نداریم، هر چند که ما به احادیث مرفوع اکتفا می‌کنیم. اضافه بر این ابن حجر در شرح خود احادیث مربوط به آن موضوع را با روایتهای مختلف همراه با ذکر راوی ذکر می‌کند.

ثانیاً: صحیح مسلم همراه با مختصر حافظ المنذری، هر چند امام مسلم در این مورد احادیث بسیاری را اخراج نکرده^۱ ولی تنها آن‌هایی که ایشان اخراج کرده‌اند را به دلیل صحت آن می‌گیریم.

ثالثاً: (الإتقان فی علوم القرآن) جلال الدین سیوطی: ایشان بعد از ذکر طبقات مفسرین که نزدیک به اتمام کتاب است می‌گوید: و چون سخن ما در آنچه خواستیم در این کتاب

۱- در کتاب تفسیر ۵۷ حدیث را اخراج کرده و در ۱۴ حدیث با بخاری متفق هستند.

بیاوریم، پایان یافته بجاست که آن را با آنچه از پیغمبر ﷺ رسیده - از تفسیرهای که مرفوع بودن آنها تصریح شده - خاتمه دهم.

و بعد از ذکر احادیث زیادی در این مورد می‌گوید: این است آنچه به دستم رسیده از تفاسیر مرفوعی که به رفع آنها تصریح شده است؛ صحیح، حسن، ضعیف، مرسل، و معضل آنها را در اینجا آوردم و به احادیث جعلی و اباطیل اعتماد نکردم. و آنگاه که ما از احادیث وارد شده در الإقتان کمک می‌گیریم، تنها از احادیث صحیح و حسن آن استفاده می‌کنیم و برای ما مهم نیست که آن احادیث را از کتابهای سنت و یا تفسیر جمع‌آوری کرده باشد.

رابعاً: (الدر المنتور فی التفسیر بالمأثور) نوشته‌ی امام سیوطی: و این کتاب با کتابهای قبلی ایشان فرق دارد، این در شش جلد و با حجمی بزرگ می‌باشد، و احادیث ضعیف و موضوع آن بیشتر از احادیث صحیح می‌باشد.

و هیچ کدام از ما همه‌ی آن را نخوانده‌ایم، و لیکن تنها در تفسیر بعضی از آیات به آن مراجعه کرده‌ایم، زیرا ایشان در ذکر روایهای گوناگون بسیار فراوان تفصیل می‌دهد و همچنین به رجال حدیث و تفسیر آن نیز اشاره می‌کند.

سی و پنج (۳۵) حدیث

بعد از این به ذکر احادیث پیامبر ﷺ شروع می‌کنیم، و تعداد آنهایی که من جمع کرده‌ام ۳۵ حدیث می‌باشد.

۱- از ابی سعیدبن معلی روایت شده که گفته: در مسجد نماز می‌خواندم، پیامبر ﷺ مرا صدا زدند، به او جواب ندادم، بعد از نماز خدمت پیامبر رفتم و عرض کردم، من نماز می‌خواندم، فرمودند مگر خداوند نفرموده: ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴] «هنگامی که خدا و پیامبرش شما را خواستند به آنها جواب دهید؟»

بعد گفت: قبل از اینکه از مسجد بیرون بروید یک سوره از بزرگترین سوره‌های قرآن را به شما یاد می‌دهم، بعد دستم را گرفت، و هنگامی که خواست از مسجد بیرون برود به او عرض کردم: مگر نگفتی: بزرگترین سوره‌ی قرآن را به شما یاد می‌دهم؟ گفت ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲] این سبع المثانی و قرآن ارزشمند و بزرگواری است که به سوی من فرستاده شده است.

(البخاری - کتاب التفسیر - باب ما جاء فی فاتحة الكتاب، و ترمذی با سندی دیگر در کتاب فضائل القرآن باب: ما جاء فی فضل فاتحه الكتاب روایت کرده است و گفته که؛ حسن و صحیح است و ابن خزیمه و حاکم نیز آن را اخراج کرده‌اند: به فتح الباری ۱۵۷/۸ مراجعه شود).

۲- پیامبر ﷺ فرمودند: یهود (مغضوب علیهم) مورد خشم خداوند واقع شده‌اند و نصاری (ضالین) گمراه می‌باشند. (ترمذی در ابواب التفسیر: سوره‌ی فاتحه الكتاب و احمدبن حبان این روایت را گزارش کرده‌اند. فتح الباری ۱۵۹/۸ سیوطی اخبار بسیاری را روایت می‌کند و بعد می‌گوید: ابن ابی حاتم گفت: اختلافی میان مفسرین در تفسیر (مغضوب علیهم) به یهود و (ضالین) به نصاری را نمی‌یابیم - الدر المنثور ۱۶۷/۱).

۳- پیامبر ﷺ فرمود: قارچ از ترنجبین است، و آب آن برای چشم شفاء می‌باشد. (البخاری - کتاب التفسیر - سوره بقره - باب: ﴿وَوَهَبْنَا لَكُمْ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوٰی﴾ [البقرة: ۵۷] و ابر را چون سایبانی، بالای سرتان نگاه داشتیم و برای شما ترنجبین و بلدرچین فرستادیم). فتح الباری ۱۶۴/۸).

۴- پیامبر ﷺ فرمود: به بنی اسرائیل گفته شد: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ حَطَّيْنِكُمْ^۴ وَسَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۵۸]. و از دروازه‌ی آن شهر با خشوع و خضوع وارد شوید، و بگویید خدایا از گناهان ما در گذر تا گناهان شما را بیامرزم (آنها به مسجد در نیامدند

و دسته جمعی نشستند و به جای معذرت خواهی گفتند: «حبة في شعرة»، (که کلامی است نامفهوم و بی معنی چون معنی لغوی «آن دانه‌ای در موی» می‌باشد و مقصود بنی اسرائیل این بود که با قول و عمل با دستور خداوند مخالفت نمایند و به جای سجده بنشینند، و به جای معذرت‌خواهی سخن نامفهوم و بی معنی بگویند).

۵- پیامبر ﷺ فرمودند: در روز قیامت نوح خواسته می‌شود می‌گوید: به روی چشم، در خدمتم ای پروردگار، خداوند می‌گوید: آیا تبلیغ و ابلاغ کردید؟ در جواب می‌گوید: آری. سپس از امتش سوال می‌شود: آیا به شما ابلاغ کرد؟ می‌گویند: ترساننده‌ای پیش ما نیامد، بعد به نوح می‌گوید: گواه و شاهد دارید؟ نوح می‌گوید: محمد و امتش، پس همه گواهی می‌دهید که نوح ابلاغ کرده، و پیامبر بر شما گواه می‌باشد و این تفسیر این آیه می‌باشد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳].

شما را ملت میانه‌روی کردیم تا گواهانی بر مردم باشید و پیامبر گواهی بر شما باشد. (بخاری - کتاب التفسیر - سوره بقره: باب ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ﴾ و احمد و نسائی و ترمذی و ابن ماجه نیز این را روایت کرده‌اند. فتح الباری ۱۷۲/۸).

۶- عدی بن حاتم می‌گوید: خدمت پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا! رشته‌ی سپیده از رشته‌ی سیاه به چه معنی است؟

آیا واقعاً رشته و تار است؟ گفت: اگر چنین گمان می‌بری حقا که کم فهم هستی، بعد گفت: نه، بلکه آن سفیدی روز و سیاهی شب است. (البخاری: باب. ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ﴾ و ترمذی در تفسیر آن آیه حدیث فوق را آورده و بعد گفته: این حدیث حسن و صحیح است.

۷- ام سلمه از پیامبر روایت می‌کند در مورد فرموده خداوند ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَاتُّوا حَرَّتْكُمْ أَنِّي شِعْتُمْ...﴾ زنان شما محل بدرافشانی شما هستند پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محل درآیید.

یعنی از یک دریچه و سوپاپ (ترمذی آورده و گفته: این حدیث حسن و صحیح است) و از ابن عباس آمده که فرمود: عمر نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا هلاک شدم، پیامبر فرمود: چه چیزی شما را هلاک کرد؟ گفت: امشب شیوه‌ی جماع را تغییر دادم. ابن عباس می‌گوید: پیامبر هیچ جوابی را به او نداد، تا اینکه این آیه بر پیامبر نازل شد ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَاتُّوا حَرَّتْكُمْ أَنِّي شِعْتُمْ...﴾ بعد فرمود: از جلو و عقب در غیر دبر و موقع حیض درآیید. (ترمذی آورده و گفته: حسن و غریب است و ابن حجر در الفتح ۱۹۱/۸) می‌گوید: احمد و ترمذی این را صحیح دانسته‌اند به الدار المنثور جهت بسیاری از اخبار مرفوع و موقوف مراجعه کنید ۲۶۱/۱ - ۲۶۷).

۸- پیامبر ﷺ در روز خندق فرمود: از نماز میانه تا غروب شمس ما را حبس کردند، خداوند قبرها و کاشانه‌هایشان را پر از آتش کند (بخاری - سوره بقره: باب «حَافِظُوا عَلَي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» مسلم در کتاب الصلاة باب «الدلیل لمن قال الصلاة الوسطی هی صلاة العصر» چندین روایت آورده است، و در بعضی روایتها: ما را از نماز میانه «نماز عصر» مشغول کردند، و نزد ترمذی "نماز میانه نماز عصر است" و گفته: حسن و صحیح است، و دیگران نیز این را روایت کرده‌اند: فتح‌الباری ۱۹۵/۸، الاتقان ۱۹۲/۲، الدر المنثور ۳۰۰/۱ - ۳۰۵.

۹- ابو هریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت می‌کند، فرمود: مسکین به کسی گفته نمی‌شود که خرمایی یا دو خرما، و یا لقمه‌ای را می‌گیرد، بلکه مسکین به کسی گفته می‌شود که شرم و حیا می‌کند. اگر می‌خواهید آیه‌ی ﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ [البقرة: ۲۷۳]. با الحاف و اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند) را بخوانید. (بخاری - سوره‌ی بقره - باب

﴿لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾ و احمد و ابو داود و نسائی از طریق عبدالرحمان بن ابی سعید از پدرش در حدیث موضوعی روایت می‌کند. هر کس چهل درهم داشته باشد و گدایی کند حقیقتاً الحاف و اصرار کرده است، ابن خزیمه و ابن حبان این روایت را صحیح دانسته‌اند.

و احمد نیز از طریق عطاء بن یسار، مردی از بنی اسد، در حدیث موضوعی این را روایت کرده است. و دوباره احمد همراه با سنائی از طریق عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش در حدیث مرفوعی این را روایت کرده است. فتح الباری ۲۰۲/۸-۲۰۳ و الدار الممشور ۳۵۸/۱-۳۶۳.

۱۰- پیامبر ﷺ می‌فرماید: خداوند به هر کس مالی را بدهد و زکات آن را ندهد، این مال در روز قیامت به عنوان ماری شاخ‌دار به گردن او آویزان می‌شود در حالی که استخوان آرواره او را می‌گیرد و می‌گوید: منم مال و گنج شما. بعد این آیه را خواند ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [آل عمران: ۱۸۰]. تا آخر اینکه (البخاری - سوره آل عمران: باب وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ، و نزد ترمذی: «ما من رجل يؤدي زكاة ماله إلا جعل الله يوم القيامة في عنقه شجاعاً» هر کس زکات مالش را ادا نکند در روز قیامت به عنوان ماری به گردن او آویخته می‌شود. و گفته این حدیث حسن و صحیح است و احمد و نسائی و ابن خزیمه نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. فتح الباری ۲۳۰/۸)

۱۱- ابوبکر ؓ بلند شد و بعد از حمد و شکر و سپاس خداوند فرمود: ای مردم شما این آیه را می‌خوانید ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]. ای مومنان مواظب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی گمراهان به شما زیانی نمی‌رساند) و آن را در غیر جای خود استعمال می‌کنید، و من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: آنگاه که مردم منکر را مشاهده می‌کنند و آن را تغییر نمی‌-

دهند، احتمال دارد که خداوند همه‌ی آنها را معاقبه کند. (ابن ابی شیبیه و احمد و عبدبن و حمیدی در مسانید خویش و ابو داود و ترمذی که آن را صحیح دانسته و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند - الدار المنثور ۳۳۹/۲، الاتقان ۱۹۳/۲).

۱۲- پیغمبر ﷺ فرمود: پنج چیز از غیبه‌ها هستند ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾ [لقمان: ۳۴]. آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه‌ی خداست، و او است که باران را می‌باراند، و مطلع است از آنچه در رحمها است و هیچ کس نمی‌داند فردا چه چیز را فرا چنگ می‌آورد و در کدام سرزمینی می‌میرد قطعاً خداوند آگاه و باخبر است. و در روایت دیگری آمده که فرمود: پنج چیز به جز خدا هیچ کس آنها را نمی‌داند: هیچ کس نمی‌داند فردا چه چیزی را فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد و کی باران می‌بارد، و چه چیزی در رحمهای مادران است، و کی قیامت فرا می‌رسد به جز خداوند پاک و منزّه) (البخاری - سوره انعام. باب: (وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ)).

و احمد و بزار و ابن حبان آن را صحیح نیز دانسته‌اند و حاکم این حدیث را روایت کرده‌اند. (الفتح الباری ۵۱۴/۸، الدار المنثور ۱۵/۳).

۱۳- پیامبر ﷺ فرمود: تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع نکند قیامت بر پا نمی‌شود، هنگامی که مردم آن را مشاهده کردند همه ایمان می‌آورند، ولی آن روز روزی است که ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده باشد سودی ندارد. بعد آیه را قرائت فرمودند. (البخاری - سوره الانعام. باب: (قله لم شهداءکم)، باب (لا ینفع نفس ایمانها)).

و مسلم و احمد و ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده‌اند، (الاتقان ۱۹۴/۲ و در روایت مسلم (سه چیز وقتی خارج می‌شوند ﴿لَا ینفع نفساً ایمانها لم تکن ءامنت من قبلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ۱۵۸].

ایمان آوردن افرادی که قبل از آن - ظهور برخی علامات آخرت - ایمان نیاورده‌اند یا اینکه با وجود داشتن ایمان خیری نیندوخته‌اند سودی به حالشان نخواهد داشت) و آن‌ها عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، دجال، و دابه الارض، ایمان آوردن بعد از ظهور این سه چیز ارزشی ندارد. و اخبار بسیاری را در الدار المنثور ۵۷/۳ - ۶۲ بخوانید).

۱۴- پیامبر ﷺ فرمودند: منادی ندا می‌زند: که سالم بمانید و هرگز مریض نشوید، زنده بمانید و هرگز نمیرید، و جوان باشید و هرگز پیر نشوید، و در ناز و نعمت باشید و هیچ وقت ناامید نشوید، و این تفسیر آیه ﴿وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [الأعراف: ۴۳] (مختصر مسلم - سوره الأعراف - باب ﴿وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ﴾ و ابن ابی شیبیه و احمد و عبدبن عمید و دارمی و ترمذی و نسائی و کسان دیگری نیز این حدیث را روایت کرده‌اند: الدار المنثور ۵۸/۳).

۱۵- ابو سلمه می‌گوید: عبدالرحمان ابی سعید خدری از کنار من گذشت، به او عرض کردم: پدر شما چه مسجدی را تاسیس شده بر تقوی می‌نامید؟ در جواب گفت: پدرم گفت: خدمت پیامبر به منزلش رفتم، گفتم: ای رسول خدا کدام مسجد بر تقوی تاسیس شده است؟ گفت: پیامبر کمی از شن را برداشت و آن را بر زمین پرت کرد، بعد گفت: آن مسجد، مسجد مدینه است. ابو سلمه می‌گوید: گفتم: گواهی می‌دهم من از پدرت شنیدم که همین گونه آن را بازگویی می‌کرد.

(مختصر صحیح مسلم - کتاب الصلاة، باب: فی المسجد الذی اسس علی التقوی، و کتاب الحج، باب، بیان المسجد الذی اسس علی التقوی، و ابن ابی شیبیه و احمد و ترمذی و نسائی نیز این را روایت کرده‌اند و در یکی از روایتها: دو مردم در عصر پیامبر در مورد مسجدی که بر تقوی تاسیس شده اختلاف پیدا کردند، یکی می‌گفت: آن مسجد پیامبر و دیگری می‌گفت مسجد قباء است، خدمت پیامبر آمدند و از ایشان سوال کردند؟ پیامبر فرمود: آن مسجد من است. الدار المنثور ۲۷۷/۳، الاتقان ۱۹۵/۲).

و این مشخص است که این آیه در مورد مسجد قباء نازل شد ولی اگر این مسجد از روز اول بر تقوی تاسیس شده باشد، مسجد پیامبر به این نام اولی‌تر است. به سخن ابن تیمیه و ابن کثیر در کتاب من: (آیه التّطهیر بین أمهات المومنین وأهل الکساء: ص ۲۶ مراجعه شود).

۱۶- صهیب رضی الله عنه روایت می‌کند، که پیامبر این آیه را تلاوت کرد ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶] برای نیکوکاران نیکوترین پادشاهها و زیاده بر آن است و گفت: آنگاه که اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم داخل جهنم می‌شوند، منادی ندا سر می‌دهد: ای اهل بهشت شما وعده‌ای از جانب خداوند دارید که می‌خواهد آن را به شما بدهد، می‌گویند: و آن وعده چیست؟ مگر خداوند ترازوی اعمال نیک ما را سنگین و روی ما را سفید و ما را داخل بهشت و دور از جهنم نکرد؟ گفت: پرده را از روی خود کنار می‌زند و به او نگاه می‌کنند، به خدا قسم که نگاه به خداوند برای آن‌ها از همه چیز دوست‌داشتنی‌تر است. (احمد و مسلم و ترمذی و ابن ماجه این روایت را گزارش کرده‌اند و در روایتی دیگر: الْحُسْنَىٰ: بهشت وَزِيَادَةٌ: نگاه به خدای تعالی است. الدر المنثور ۳/۳۰۵، التّقان ۲/۱۹۵).

۱۷- از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آیه ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾ [یونس: ۶۴] «برای آنان در زندگی دنیا و آخرت بشارت است»، روایت شده است که فرمود: این در دنیا خواب خوبی است که مومن می‌بیند یا برای او دیده می‌شود و بشارت آخرت وی بهشت است. (سعیدبن منصور و ابن ابی شیبیه و احمد و ترمذی که آن را حسن دانسته این را روایت کرده‌اند. الدر المنثور ۳/۳۱۳، الاتّقان ۲/۱۹۵-۱۹۶).

۱۸- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت مومن از پروردگارش تا محوطه او نزدیک می‌شود، خداوند در مورد گناهایش از او اقرار می‌خواهد و از او می‌پرسد: فلان گناه را می‌شناسید؟ دو بار پشت سر هم می‌گوید: آری خداوندا می‌شناسم: خداوند می‌گوید: در دنیا آن را

پوشیدم و امروز شما را عفو می‌کنم. بعد کتاب حسنات آن‌ها جمع می‌شود، و اما کافران در حضور دیگران به آن‌ها گفته می‌شود: این‌ها همان کسانی هستند که پروردگارشان را تکذیب می‌کردند. (بخاری - سوره هود، باب ﴿هَتُّوْلَا۟ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا عَلٰی رَبِّهٖمۡ اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی الظّٰلِمِيْنَ﴾).

مختصر صحیح مسلم کتاب، التوبه و قبولها، باب: فی النجوى و تقرير العبد بذنوبه، و ابن مبارک و ابن ابی شیبہ و ابن جریر و کسانی دیگر نیز این را روایت کرده‌اند. الدر المنتور ۳/۳۲۵).

۱۹- پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند به ظالم فرصت می‌دهد تا ظلم را به دلخواه خود پیگیری کند، بعد او را می‌گیرد و هرگز او را رها نمی‌کند، بعد از آن آیه را خواند ﴿وَكَذٰلِكَ اَخَذْنَا مِنْكَ اِذَا اَخَذَ الْقُرٰٓىٕ وَهٰى ظٰلِمًاۙ اِنَّ اَخَذَهُ الْيَمُّ شَدِيْدًاۙ﴾ [هود: ۱۰۲]. (بخاری - سوره هود - باب ﴿وَكَذٰلِكَ اَخَذْنَا مِنْكَ﴾ و مسلم مختصر صحیح مسلم - کتاب الظلم - باب، فی الاملا للظالم. و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دیگران نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. الدر المنتور ۳/۴۳۹).

۲۰- ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا زن بیگانه‌ای را بوسیدم چکار کنم که خداوند مرا عفو کند، بعد این آیه نازل شد ﴿وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفِيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِۙ اِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذٰهَبْنَ السَّيِّاٰتِۙ ذٰلِكَ ذِكْرِيْ لِلذّٰكِرِيْنَ﴾ [هود: ۱۱۴] آن مرد گفت: این شامل من هم می‌باشد؟ پیامبر فرمود: شامل هر کس که بخواهد به آن عمل کند می‌باشد (بخاری - سوره هود - باب: ﴿وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفِيْ﴾).

و در روایت مسلم: مردی خدمت پیامبر آمد و گفت: در کنار شهر با زنی خلوت کردم ولی با او همبستر نشدم، حکم خداوند را بر من اجرا کن. عمر به او گفت: اگر بر خود می‌پوشانیدید خداوند آن را پوشانیده بود، و پیامبر هیچ جوابی به او نداد تا آن مرد رفت

بعد پیامبر مردی را دنبال او فرستاد و این آیه را بر او تلاوت کرد ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا﴾.

مردی از میان آن‌ها گفت: ای پیامبر خدا این تنها مخصوص او است؟ پیامبر فرمود: نه، بلکه برای همه‌ی امت است.

(و احمد و ترمذی و نسائی و کسانی دیگر نیز این را روایت کرده‌اند. الدار الممتثور ۳/۳۵۲).

۲۱- ابن عمر رضی الله عنهما می‌گویند: خدمت پیامبر بودیم فرمودند: کدام یک از شما درختی را می‌شناسد که به مرد مسلمان شبیه است و برگ‌هایش ریخته نمی‌شود و همیشه میوه‌ی خود را می‌دهد؟ ابن عمر می‌گوید: خرما به ذهنم خطور کرد، ولی وقتی که دیدم ابوبکر و عمر حرف نمی‌زنند، دوست نداشتم که حرف بزنم. وقتی که هیچ کس جواب نداد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود آن خرما است.

(البخاری - سوره‌ی ابراهیم: ۲۴ - باب: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾... ترمذی و نسائی و حاکم و ابن حبان و احمد نیز شبیه این را روایت کرده‌اند - الاتقان ۱۹۷/۲ الدار الممتثور ۴/۷۴-۷۷. مختصر صحیح مسلم: کتاب الایمان - باب مثل المومن...)

۲۲- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه از مسلمانی در قبر سوال شد گواهی می‌دهد که جز الله خدایی نیست و اینکه محمد رسول خدا است و این است که خدای تعالی فرموده: ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهیم: ۲۷] خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند بر گفته‌ی استوار در زندگی دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. (بخاری و بسیاری دیگر از بزرگواران نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. الاتقان ۱۹۷/۲، الدر الممتثور ۴/۷۸).

۲۳- ابو هریره رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نماز جماعت ۲۵ امتیاز بیشتر از نماز تنهایی دارد، و فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح جمع می شوند.

ابو هریره گفت: اگر دوست دارید این آیه را بخوانید ﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَابٌ مَشْهُودًا﴾ [الاسراء: ۷۸] برآستی که قرآن خواندن (نماز) فجر مشهود است. (بخاری - سورهی اسراء - باب: ﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَابٌ مَشْهُودًا﴾. مسلم و عبدالرزاق و ابن جریر و احمد و ترمذی که آن را صحیح دانسته اند، و نسائی و ابن ماجه و دیگران از ابو هریره این روایت را در مورد آیهی ﴿وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَابٌ مَشْهُودًا﴾ گزارش داده اند. الدر المنثور ۱۹۶/۴، الاتقان ۱۹۸/۲).

۲۴- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: موسی به سخنرانی میان بنی اسرائیل پرداخت. از او سوال شد: چه کسی از همه عالمتر است؟ گفت: من از همه عالمتر هستم. خدا او را به علت اینکه علم را به خداوند نسبت نداد مورد سرزنش قرار داد، پس خداوند به او وحی کرد: بنده - ای در مجمع البحرین دارم که از شما عالمتر است. موسی گفت: پروردگارا چگونه او را بیابم؟ گفت: یک ماهی را در سبدی بزرگ با خود بردار و برو، در هر کجا ماهی را گم کردی آنجا او را می یابید. پس موسی یک ماهی را در سبدی بزرگ با خود برداشت و همراه یوشع بن نون به راه افتاد...

این خبر و خبرهای دیگری را نیز در صحیح بخاری به شرح فتح الباری بخوانید ۴۰۹/۸ - ۴۲۵. الدر المنثور ۲۲۹/۴ - ۲۴۰ و مختصر صحیح مسلم - کتاب ذکر الانبیاء و فضلهم - باب: فی فقر موسی مع الخضر علیهما السلام).

۲۵- مغیره بن شعبه می گوید: پیامبر مرا به سوی بحران فرستاد، اهل بحران پرسیدند: دیده اید که می خوانید: یا اخت هارون = ای خواهر هارون) و حال اینکه موسی سالها پیش از عیسی بوده است؟ پس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتم و این را بر آن

حضرت عرضه داشتیم، فرمود: چرا به آن‌ها خبر ندادی که آنان به نام پیغمبران و صالحان پیش از خود نامیده می‌شدند.

(ابن ابی شیبیه و احمد و عبدبن حمید و مسلم و ترمذی و نسائی و دیگران این روایت را گزارش کرده‌اند. الدر المنثور ۴/۲۷۰، الاتقان ۲/۱۹۸).

۲۶- ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من فلانی را دوست دارم پس او را دوست بدار، آنگاه در آسمان ندا می‌کند، سپس محبت برای او در زمین فرود می‌آید، پس این است فرموده‌ی خداوند ﴿...سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶] خدای رحمان برای ایشان دوستی قرار دهد. (شیخان و دیگران این را آورده‌اند - الدر المنثور ۴/۲۸۷، الاتقان ۲/۱۹۹).

انس بن مالک ؓ می‌گوید: مردی خدمت پیامبر عرض کرد: ای پیامبر خدا؛ کافران بر رخساره در روز قیامت حشر می‌شوند؟ گفت: کسی که توانایی به راه انداختن بر دو پا داشته باشد، می‌تواند بر رخسار به راه اندازد.

(بخاری - سوره فرقان - باب: ﴿الَّذِينَ تَحْشُرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوتِيَٰكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۳۴].

ابن حجر می‌گوید: بزار از ابو هریره روایت می‌کند: مردم به سه دسته حشر می‌شوند: دسته‌ای سواره، و دسته‌ای پیاده، و دسته‌ای بر رخسار. عرض کردند: چگونه بر رخسار راه می‌روند؟... الحدیث.

از مجموع احادیث می‌فهمیم که مقربین سواره، و مسلمانان پایین‌تر از آن‌ها پیاده و کافران بر رخسار حشر می‌شوند. فتح الباری ۸/۴۹۲. مسلم و دیگران آن را روایت کرده‌اند. الاتقان ۲/۱۹۸. ومختصر صحیح مسلم - کتاب صفة القيامة - باب: حشر الكافر على وجهه يوم القيامة).

۲۸- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲] «آنهایی که ایمان آورده‌اند و ایمان خویش را به ظلم نیالوده‌اند» بر مردم گران آمد، پس گفتند: ای رسول خدا! کدامیک از ما بر خودش ظلم نمی‌کند؟ فرمود: آن طور که شما در نظر دارید نیست، مگر نشنیده‌اید که لقمان به پسرش گفت: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ «همانا شرک ظلم بزرگی است».

(بخاری سوره‌ی لقمان - باب: ﴿لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ و احمد و مسلم و دیگران نیز روایت کرده‌اند. الاتقان ۱۹۳/۲، الدر المنثور ۲۶/۳، مختصر صحیح مسلم: کتاب، التفسیر: سوره‌ی الانعام - باب ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾.

۲۹- فروه بن مسیک مرادی می گوید: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و عرض کردم: ای رسول خدا اجازه می‌دهید به وسیله مسلمانان قبیله‌ام با کافران قبیله‌ی خویش بجنگم؟ ای پیامبر خدا! به من اجازه‌ی جنگ با آنها را بده، هنگامی که از خدمت ایشان مرخص شدم، دنبالم فرستاد و گفت: قبیله‌ات را به ایمان دعوت کن، هر کدام ایمان آوردند، پس او را قبول کن، و هر کدام ایمان نیاوردند عجله نکن تا در این مورد با شما سخن بگویم، گفت: و خدا در مورد سبا نازل کرد آنچه که نازل کرد. مردی در مورد سبا پرسید: که آیا سبأ زن یا سرزمین است؟ فرمود: بلکه مردی بوده است که برایش ده فرزند متولد شد شش تن از آنان در یمن و چهار تن دیگر در شام ساکن شدند و اما آنها که در شام ساکن شدند عبارت بودند از: لخم، جزام، غسام و عامله، و اما ساکنین یمن عبارتند از: ازد، أشعریون، حمیر، کنده، مذحج و انهار. مردی پرسید: ای رسول خدا آنها کیست؟ گفت: نسب خشعم و بحیله است. (احمد و عبد بن حمید و بخاری در تاریخ خویش و ترمذی که آن را حسن دانسته و ابن منذر و حاکم که آن را صحیح دانسته و ابن مردویه این را روایت کرده‌اند.

احمد و دیگران از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند: مردی از رسول خدا درباره‌ی سبأ پرسید که آیا مرد یا زن یا سرزمین بوده است؟ فرمود: بلکه مردی بوده است که برایش ده فرزند متولد شد شش تن از آنان در یمن و چهار تن دیگر در شام ساکن شدند. یمینها عبارت بودند از: مذحج، کنده، ازد، اشعریون، انهار و حمیر، و شامیها عبارتند از: لخم، جزام، عامله و غسان. الدر المثور ۲۳۱/۵، الاتقان ۲/۲۰۰.

۳۰- ابو هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: فاصله‌ی میان آن دو دمیدن چهل است گفتند: ای ابو هریره چهل روز؟ فرمود: نه خیر. یکی دیگر گفت: چهل سال؟ فرمود: نه خیر. گفتند: چهل ماه؟ فرمود: من هم بر آن اطلاعی ندارم و همه اعضای انسان به جز منشا حیات او که در مکان دم است از بین می‌رود و از آن نکته‌ی حیات مخلوقات درست می‌شود.

و در روایت دیگری: و بعد از آسمان بارانی می‌بارد، و انسانها مانند گیاه از زمین بیرون می‌آیند، و همه‌ی اعضای انسان به جز یک استخوان که منشا زندگی است از بین می‌رود و از آن استخوان روز قیامت مخلوقات خلق می‌شوند.

(بخاری - سوره زمر: ۶۸ - باب ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ و سوره‌ی نبأ: ۱۸ - باب ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾)

و علماء گفته‌اند: این حدیث عام است ولی پیامبران از آن جدا هستند، زیرا زمین بدن پیامبران را از بین نمی‌برد. (فتح الباری ۵۵۲/۸ - ۵۵۳، مختصر صحیح مسلم - کتاب الفتن - باب: ما بین النفتین أربعون و یبلی الإنسان إلا عجب الذنب، الدر المثور ۳۳۶/۵ و احمد و ابن ماجه و ترمذی و دیگران این روایت را گزارش داده‌اند).

۳۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين: ۶] «روزی که مردم به سوی پروردگار عالمیان بر می‌خیزند» تا اینکه هر کدامشان در ترشح بدن خود تا نصف گوش فرو می‌رود.

(بخاری - سوره‌ی مطفقین - باب ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ و در روایت مسلم: خورشید در روز قیامت تا فاصله‌ی یک میل به مردم نزدیک می‌شود، مردم به اندازه‌ی اعمال خویش در ترشح بدن خود فرو می‌روند: بعضی تا قوزک پا، و بعضی تا زانو، و بعضی تا پایین کمر و بعضی تمام بدنش در عرق فرو می‌رود.
(فتح الباری: ۶۹۶/۸. مختصر صحیح مسلم: کتاب صفة القيامة - باب دنو الشمس من الخلق يوم القيامة، الاتقان: ۲۰۳/۲ و مالک و عبدبن حمید و الترمذی و دیگران روایت کرده‌اند. الدر المنثور ۳۲۴/۶).

۳۲- عائشه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: هیچ کس پای حساب کشیده نمی‌شود مگر اینکه هلاک می‌شود گفتم: مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ نُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۷-۸] «هر کس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب آسان و ساده‌ای خواهد شد» فرمود: این حساب نیست، بلکه عرضه بر حساب است، و هر کس به پای حساب کشیده شود هلاک می‌گردد.

(بخاری - سوره‌ی انشقاق - باب ﴿فَسَوْفَ نُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ و مختصر صحیح مسلم - کتاب التفسیر - سوره انشقاق - باب: ﴿فَسَوْفَ نُحَاسَبُ...﴾ و احمد و عبدبن حمید و ترمذی و دیگران روایت کرده‌اند: الدر المنثور ۳۲۹/۶، الاتقان ۲۰۳/۲).

۳۳- عبدالله بن زمه می‌گوید: شنیدم که پیامبر ﷺ در خطبه‌ای از شتر و کسی که آن را پی کرد سخن می‌گفت: و فرمود: ﴿إِذْ أُنْبِئَتْ أَشْقَلَهَا﴾ [الشمس: ۱۲] «آنگاه که بدبخت‌ترین آن‌ها برخاست و رفت» مردی عزیز و پر حدت که در میان قبیله‌اش نفوذناپذیر بود همانند ابو ذمه عموی زبیر عوام برای آن کار برخاست.

(بخاری - سوره‌ی شمس، فتح الباری ۷۰۵/۸ - ۷۰۶). و سعیدبن منصور و احمد و عبدبن حمید و مسلم و ترمذی و نسائی و دیگران این روایت را گزارش کرده‌اند. الدر المنثور ۳۷۵/۶.

۳۴- علی بن ابی طالب علیه السلام می‌گوید: همراه جنازه‌ای در بقیع بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که عصای در دست داشت آمد و نشست، و ما هم کنار او نشستیم، پیامبر در حالیکه با سر عصایش به زمین می‌زد گفت: جایگاه هر کس در جهنم و یا در بهشت نوشته شده است، و خوشبختی یا بدبختی برای انسان نوشته شده است. مردی گفت: ای رسول خدا پس چرا به آن نوشته اتکا نکنیم و دیگر عمل نیک را انجام ندهیم؟ زیرا هر کس از ما اهل خوشبختی باشد به صف خوشبختان می‌رود و هر کس بدبخت باشد با بدبختیها جمع می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشبختیها به سعادت و خوشبختی می‌رسند و بدبختها به بدبختی می‌رسند، بعد این آیه را خواند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٦﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٥﴾﴾ [اللیل: ۵-۶] «کسی که بذل و بخشش کند و پرهیزگاری را پیشه سازد و به پاداش خوب ایمان و باور داشته باشد». (بخاری - سوره‌ی اللیل - از باب سوم تا باب هفتم، و این حدیث را الجماعه و دیگران روایت کرده‌اند: الدر المنثور ۳۵۹/۶).

۳۵- انس رضی الله عنه می‌گوید: وقتی که پیامبر به آسمان صعود داده شده گفت: بر رودخانه‌ای وارد شدم که اطراف او را با گنبدهای مروارید میان تهی کشیده بودند، پرسیدم: این چیست ای جبرئیل؟ گفت: این رود کوثر است. (بخاری - سوره‌ی الکوثر حدیث اول).

اولی: ابو عبیده می‌گوید: از عائشه رضی الله عنها در مورد آیه‌ی ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ پرسیدم، گفت: آن رودی است که به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده و در کرانه‌های آن مرواریدهای میان تهی با ظرفهای بسیاری به اندازه‌ی شماره ستاره‌ها قرار گرفته است

و دومی: ابو بشر از سعیدبن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که در مورد کوثر فرمود: آن همان خیر فراوانی است که خداوند به پیامبر داده است. ابو بشر گفت: به

سعیدبن جبیر گفتم: مردم می‌گویند: که آن رودی در بهشت است، سعید گفت: رودی که در بهشت است قسمتی از آن، خیر فراوان است.

و در روایت نسائی؛ از عائشه گزارش می‌دهد: آن رودی است که در وسط بهشت به پیامبر داده شده است.

و ابن حجر در شرح صحیح بخاری می‌گوید: و این تاویلی است از جانب سعیدبن جبیر و وسیله‌ای برای جمع میان دو روایت عائشه و ابن عباس می‌باشد و ترمذی از طریق ابن عمر این روایت را مرفوع کرده است: کوثر رودی در بهشت است که کرانه‌های آن از طلا و آبگذار آن از یاقوت و مروارید است، و ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است و در صحیح مسلم: در خدمت پیامبر بودیم یک لحظه پیامبر خوابش برد، بعد با لبخندی سرش را بلند کرد عرض کردیم: چه چیزی شما را شاد کرده است؟ فرمود: این سوره بر من نازل شد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿۱﴾... بعد گفت: می‌دانید کوثر چیست؟ گفتم: خدا و رسولش آگاهتر از همه هستند. گفت: آن رودی است که خداوند به من وعده داده و خیر بسیاری بر آن است، و آن چشمه‌ای است که امت من در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند. و خلاصه سخن سعیدبن جبیر این است. ابن عباس کوثر را به خیر فراوان تفسیر کرده است مخالف با سخن دیگران که آن را با رودی در بهشت تفسیر کرده‌اند قرار نداده است.

زیرا رود یکی از خیرهای فراوان است، و شاید سعید خواسته باشد اشاره کند که سخن ابن عباس عام است و تخصیص پیامبر راجع به آن به ثبوت رسیده است و راه گریزی از آن وجود ندارد.

(فتح الباری ۷۳۲/۸، و به مجموع احادیث مربوط به این موضوع در کتاب الدر المنثور ۴۰۱/۶-۴۰۳ مراجعه شود).

نتیجه‌ی جمع‌بندی احادیث:

این تمامی احادیث مربوط به تفسیر است که توانستم آن‌ها را جمع‌آوری کنیم، و قبلاً به نقش سنت نسبت به قرآن کریم اشاره کردیم و نیازی به تکرار آن نداریم ولی در پرتو این احادیث ملاحظاتی را بیان می‌کنیم:

۱- پیامبر ﷺ برای اصحاب آنچه نمی‌دانستند و راهی برای شناخت آن هم جز بیان نبوی وجود نداشت بیان فرمود، مانند: اخبار امتهای قبلی و پیامبران‌شان، یا آن‌ها که از غیبتات هستند مانند: بعضی از آنچه که در قیامت رخ می‌دهد و قرآن به آن اشاره کرده است.

۲- و ملاحظه می‌کنیم که بعضی از اصحاب ﷺ بعضی از آیات را اشتباه می‌فهمیدند و پیامبر آن را برای آن‌ها تصحیح می‌کرد و مراد خداوند را برای آن‌ها بیان می‌کرد و آن هم مانند: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ...﴾ [البقرة: ۱۸۷] و ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ﴾ [الأنعام: ۸۲].

۳- پیامبر آنچه بر همه‌ی اصحاب و یا بعضی از اصحاب مخفی بود بیان می‌کرد، مانند: شناخت مسکین و نماز میانه، و مفاتیح الغیب...).

۴- پیامبر بعضی اوقات از اصحاب سوالاتی می‌پرسید تا از صحت فهم آن‌ها متأكد شود، چنانکه از «شجر الطیبه» سوال کرد و اصحاب نیز آنچه دانستند از پیامبر سوال می‌کردند. مانند سوال از ﴿الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ﴾ و از ﴿فَسَوْفَ تُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ و سخن پیامبر ﷺ هر کس پای حساب کشیده شود هلاک می‌گردد.

۵- و این بیشترین احادیث صحیح در تفسیر آیات قرآن کریم بود و در کنار این تفسیر بیان پیامبر ﷺ برای مجملات قرآن همانند احکام عبادات و معاملات و احوال شخصیّه و چیزهای دیگر نیز وجود دارد.

و این احادیث بسیار کم هستند و آن‌ها دلیلی قانع و رد نشدنی نزد جمهور مسلمین می‌باشد زیرا سخن پیامبر ﷺ است.

و در اینجا شکاف میان جمهور مسلمین و شیعه‌ی جعفریه نمایان می‌شود، زیرا آن‌ها تمامی ائمه و بزرگواران خویش را معصوم می‌پندارند، سخن ائمه را همانند سخن پیامبر قرار می‌دهند و می‌گویند: ائمه می‌توانند مجمل قرآن را بیان و مطلق را مقید و عام را تخصیص کنند، زیرا سخن ائمه در مفهوم سنت همانند مصدری از مصادر تشریح وارد می‌شود، و آن‌ها نیز نقش خود را راجع به قرآن ایفا می‌کنند.

و به این سبب هنگامی که کتاب تفسیر آن‌ها را نگاه کنیم بعضی احادیث معتبر نزد آن‌ها را می‌یابیم زیرا می‌پندارند که از ائمه گزارش شده است.

فصل اول:

تفاسیر یاران پیامبر

داناترین مردم به قرآن

احادیث موقوف و مرفوع

ویژگیهای تفسیر آنها

تدوین

کتاب تنویر المقباس

استدلال به آن حلال نیست

دیدگاه شیعه راجع به تفسیر شاگردان پیامبر اکرم

تفاسیر شاگردان پیامبر رضی الله عنهم

داناترین مردم به قرآن

تفسیر اصحاب بعد از تفسیر پیامبر در درجه‌ی دوم قرار گرفته‌اند، آن‌ها چنانکه قبلاً اشاره کردیم داناترین مردم به قرآن هستند؛ قرآن به لغت آن‌ها که فصیح‌ترین عرب هستند و اسباب نزول را مشاهده می‌کردند نازل شد پس ظاهر قرآن را می‌دانستند و احکام را یاد می‌گرفتند و تطبیق می‌کردند.

احادیث موقوف و مرفوع

و بسیاری از تفاسیر ماثور از اصحاب هر چند که مرفوع نیستند ولی اعتبار مرفوع را دارند، و قبلاً به سخن ابن حجر اشاره کردیم که کتاب «التفسیر» صحیح بخاری شامل ۵۴۸ حدیث مرفوع و ۸۵ اثر از آثار اصحاب که حکم مرفوع را ندارد می‌باشد. پس آنچه به اصحاب می‌رسد بعضی به عنوان مرفوع و بعضی به عنوان موقوف معتبر است. و اما مسلم با بخاری در مرفوع قرار دادن بسیاری از احادیث موافقت نکرده است، زیرا به نظر ایشان در مرفوع بودن ظاهر نیستند و هر دو بر این متفق هستند که تفسیر صحابی اگر مربوط به سبب نزول و یا شبیه آن باشد حکم مرفوع را دارد، چون این چیزی است که تنها از پیامبر ﷺ اخذ می‌شود و رای هیچ‌گونه مجالی در آن ندارد. و حاکم در علوم‌الحديث و ابن صلاح و دیگران نیز با شیخین بر آن نظریه متفق هستند.^۱

بعضی از تفاسیر اصحاب که از نظر سند صحیح هستند:

جهت مشاهده کردن صورتی از تفاسیر اصحاب ﷺ به بعضی از آنچه در کتابهای تفسیر ذکر کرده‌اند اشاره می‌کنیم.

۱- تدریب الراوی ۱۹۲/۱، الاتقان ۳۱/۱

۱- "۴۴۹۵" - عبدالله بن یوسف از مالک از هشام بن عروه از پدرش رضی الله عنه روایت می- کند که گفت: نوجوان بودم، به عائشه همسر پیامبر گفتم: قول خداوند متعال را دیده‌اید که می‌گوید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ^ط فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا﴾ [البقرة: ۱۵۸]. «بی گمان صفا و مروه از نشانه‌های خدا و عبادت الله است، پس هر که حج بیت یا عمره را به جای آورد بر او گناهی نخواهد بود که آن دو کوه را بارها طواف کند» پس گناهی بر هیچ کس نمی‌بینم اگر طواف آن را ترک کند!

عائشه گفت: نه خیر، اگر چنان بود که می‌گوئید: اینگونه می‌بود (فلا جناح علیه ان لا يطوف بهما) بر او گناهی نخواهد بود که آن را طواف نکند، این آیه در مورد انصار نازل گشت، آن‌ها برای منات که مقابل قدیر بود طواف می‌کردند و بعد از اسلام آوردن طواف میان صفا و مروه بر آن‌ها سخت آمد و به این سبب از پیامبر در این مورد سوال کردند.

پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ^ط﴾^۱

۲- ۴۴۸۹ - حمیدی از سفیان از عمره از مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند گفت: میان بنی اسرائیل قصاص وجود داشت، اما دیه موجود نبود، خداوند به این امت گفت: ﴿يَتَأْتِيَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا كُتُبٌ عَلَيْهِمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ^ط الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ^ج فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ﴾ [البقرة: ۱۷۸] «در باره‌ی کشتگان قصاص بر شما فرض شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است». پس اگر بر کسی از ناحیه‌ی برادر خود گذشتی شد (گذشت در قتل عمد باید همراه با قبول دیه باشد) ﴿فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ...﴾ [البقرة: ۱۷۸] «باید نیک رفتاری شود و پرداخت با نیکی انجام گیرد». ﴿...ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ...﴾ «این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگارتان» نسبت به امتهای قبل از شما ﴿...فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ

۱- فتح الباری چاپ المطبعة السلفية، جزء هشتم، کتاب التفسیر

ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ... ﴿﴾ «پس اگر کسی بعد از آن تجاوز کند او را عذاب دردناکی خواهد بود» بعد از قبول دیه کشته نخواهد شد.

۳- ۴۵۰۵ "اسحاق از روح از ذکریابن اسحاق از عمروبن دینار از عطاء روایت می‌کند که از ابن عباس شنید این آیه را می‌خواند (و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین = و بر کسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است کفاره بدهند) و گفت: این آیه منسوخ نیست بلکه راجع به زن و مرد پیری است که نمی‌توانند روزه بگیرند پس در برابر هر روز مسکینی را سیر کنند.

۴- ۴۵۰۶ "عیاش بن ولید از عبدالاعلی از عبدالله از نافع از ابن عمر روایت می‌کنند که آیه ی ﴿...فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ...﴾ را منسوخ اعلام کرد.

۵- ۴۵۰۷ "قتیبه از بکر بن معز از عمرو بن حارث از بکر بن عبدالله از یزید مولای سلمه بن اکوع از سلمه که گفت:

وقتی این آیه نازل شد ﴿...وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ چنان بود که هر کس می‌خواست روزه نباشد از آن خودداری می‌کرد و در برابر فدیة می‌داد تا اینکه آیه ی بعدی نازل گشت و این آیه را نسخ کرد.

۶- ۴۵۱۲ "عبیدالله بن موسی از اسرائیل از ابو اسحاق از براء که گفته: انصار قبل از اسلام عادت داشتند وقتی که حج می‌کردند و به خانه بر می‌گشتند از بالای بام وارد خانه می‌شدند، پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹] «نیکی و احسان نیست که از پشت بامها وارد خانه‌ها شوید، بلکه از در خانه‌ها وارد شوید».

۷- ۴۵۲۱ "محمد بن ابوبکر از فضیل بن سلیمان از موسی بن عقبه از کریب از ابن عباس روایت می‌کند: که گفت: فرد در حالت طواف بیت‌الحرام بدون احرام می‌باشد تا آنکه که ایام حج فرا می‌رسد، و وقتی که به عرفه رفت هر آنچه در توانش بود از شتر و

گاو و گوسفند آن را قربانی کند ولی نمی‌تواند هر یک از آنها را که برایش میسر بود به خواست خود انتخاب کند، اگر این برایش میسر نبود باید سه روز را قبل از برگشتن روزه بگیرد و اگر آخرین روز از ایام روزه، یوم العرفه بود گناهی بر او نیست، بعداً برای وقوف به عرفه از نماز عصر تا ابتدای شب وقت دارد اگر تصمیم رفتن را کردند خود را به آن جمعی که ظاهر شده‌اند ملحق می‌کنند و زیاد ذکر خداوند را می‌کنند یا تکبیر و تهلیل را تا قبل از نماز صبح این کار را به کثرت به جای می‌آورند و خداوند می‌گوید ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۹۹] «سپس از همانجا که مردم روان می‌شوند روان شوید و از خداوند آمرزش بخواهید بی گمان خداوند آمرزنده و مهربان است» تا هنگام رمی جمره.

۸- ۴۵۲۸ "ابو نعیم از سفیان از ابن المکند می‌گفت: از جابر رضی الله عنه شنیدم گفت: یهود می‌گفتند: هر کس از عقب با همسر خود همبستر شود فرزندش دویین به دنیا می‌آید پس آیه نازل گشت ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

۹- ۴۵۶۸ "ابراهیم بن موسی از هشام از ابن جریج از ابن ابی ملیکه از علقمه بن وقاص خبر داد که مروان به دربان خویش گفت: ای رافع نزد ابن عباس برو و بگو: اگر هر کس به آنچه به او داده شده شاد شود، و دوست داشته باشد که دیگران از او را شکرگذاری کنند، مورد عذاب الهی قرار می‌گیرد، پس ما همه معذب خواهیم بود.

ابن عباس گفت: این چه ربطی به شما دارد؟ پیامبر یهود را ندا زد و از آنها در مورد چیزی سوال کرد و آنها آن را از پیامبر مخفی کردند و چیز دیگری را به پیامبر خیر دادند و با این حال خواستار آن بودند که در برابر جوابی که به پیامبر داده‌اند مورد شکر قرار گیرند و به آن مخفی کاری خویش خوشحال شدند. بعد ابن عباس این آیه را خواند ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷] تا ﴿...يَفْرَحُونَ بِمَا أُتُوا وَتُحِبُّونَ

أَنْ تُحَمَّدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا... ﴿[آل عمران: ۱۸۸]﴾ «از کارهای که انجام می دهند خوشحال می شوند و دوست می دارند که در برابر کارهای که انجام نداده اند ستایش شوند».

۱۰- ۴۵۷۳ عبدالعزیز بن عبدالله از ابراهیم بن سعد از صالح بن کیسان از ابن شهاب؛ گفت: عروه بن زبیر از عائشه درباره آیه ۳ سوره نساء سوال کرد که می فرماید: اگر بیم داشتید در مورد دخترهای صغیره و یتیمه که نمی توانید عدالت را مراعات کنید، یک یا دو یا سه یا چهار زن پاک دیگر غیر یتیمه را نکاح نمایید، عروه گفت: منظور از یتامی چیست؟

عائشه گفت: ای خواهرزاده من! منظور دخترهای یتیمه ای است که در منزل فامیلان و نزدیکان خودشان هستند و تحت سرپرستی آنان قرار دارند و با ایشان شریک المال می باشند، این نوع فامیلان به خاطر زیبایی و مال اینگونه دخترها به آنان علاقه مند می شوند و با آنان ازدواج می نمایند ولی در تعیین مهر آنان عدالت را مراعات نمی کنند و مهریه ای را که به زنان دیگر می دهند به این دخترها نمی دهند، لذا از جانب خداوند از نکاح کردن این یتیمه ها منع شدند مگر اینکه در تعیین مهریه آنان عدالت را رعایت شوند و بالاترین مهری که در بین زنان عادت و متداول است به این یتیمه ها بدهند و به این گونه فامیلان دستور داده شده که با زنان پاک غیر یتیمه نکاح کنند.

عائشه می گوید: بعد از نزول آیه ی فوق مردم درباره ی حقوق زنان از پیامبر ﷺ فتوی خواستند خداوند آیه ۱۲۷ سوره ی نساء را نازل فرمود: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ «از تو درباره زنان سوال می کنند». عائشه می گوید: خداوند که در آیه ی ۱۲۷ سوره ی نساء می فرماید: ﴿...وَتَرَعْبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ...﴾ منظور این است عده ای که سرپرستی دختران بدون مال و بدون زیبایی را به عهده داشتند از ازدواج با آنها خودداری می کردند، ولی برای ازدواج با دخترهای یتیمه تحت سرپرستی خود که صاحب مال و جمال بودند (به خاطر نفع مادی) علاقه و رغبت فراوان نشان می دادند، به خاطر این تبعیض و سودجویی

خداوند متعال آنان را از ازدواج با یتیمه‌هایی که دارای پول و جمال بودند مادام که رعایت عدالت نمایند منع نمود.

۱۱- ۴۵۹۰ " آدم بن ابویاس از شعبه از مغیره بن نعمان می‌گوید: از سعید بن جبیر شنیدم می‌گفت: در مورد حکم آیه‌ای اهل کوفه اختلاف پیدا کرده‌اند لذا به خاطر آن به سوی ابن عباس مسافرت نمودم و درباره‌ی آن از ابن عباس پرسیدم، فرمود: آیه‌ی سوره- ی نساء ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ...﴾ [النساء: ۹۳] «کسی که شخص ایمان داری را بکشد تنها جزای او جهنم است» که درباره‌ی حکم آن اختلاف دارید آخرین آیات نازل شده است و هیچ چیزی آن را نسخ نکرده است.

۱۲- ۴۶۰۱ " محمد بن مقاتل از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت می‌کند که عائشه گفت: ﴿وَإِنْ أَمْرًا خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا...﴾ [النساء: ۱۲۸] «اگر زنی بیم داشت که شوهرش به خاطر پیری و یا نداشتن جمال و زیبایی از او دوری کند و به او روی خوش نشان ندهد...» این آیه هنگامی نازل شد که عده‌ای از مردان به واسطه پیری و عدم زیبایی زنان خود را دوست نداشتند و از آنان دوری می‌کردند و زنهایشان به خاطر اینکه طلاق داده نشوند به شوهران خود می‌گفتند: ما شما را در مورد خودمان آزاد می‌کنیم و حلال باشید، ما نسبت به حقی که به عهده شما داریم ادعایی نداریم و شما هم ما را طلاق ندهید.

۱۳- ۴۶۱۳ " علی بن سلمه از مالک بن سعید از هشام از پدرش از عائشه روایت می‌کند که گفت: این آیه نازل شد ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ...﴾ [البقرة: ۲۲۵] در مورد کسی که می‌گوید: نه به خدا، و بله به خدا.

۱۴- ۴۶۸۲ " ابراهیم بن موسی از هشام از ابن جریج از محمد بن عباد بن جعفر روایت شده که ابن عباس این آیه را قرائت کرد ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ...﴾ «هان آنان کینه و دشمنی را به دل می‌گیرند» گفتم: ای ابن عباس! «ما ثنونی صدورهم؟» می‌خوانید؟ گفت:

مرد با زنش همبستر می‌شد، پس از او شرم و حیا می‌کرد و این آیه نازل شد. ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ...﴾ [هود: ۵].

۱۵- ۶۸۳ " حمید از سفیان از عمر روایت می‌کند که گفت: ابن عباس این آیه را خواند: ﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَتَّبِعُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْشُونَ نِيَابَهُمْ﴾ و گفت: «يَسْتَعْشُونَ» سر خود را می‌پوشانند «سِيءَ بِهِمْ» گمان بد به قوم خویش داشت، «وَصَاقَ بِهِمْ» به مهمانان خویش، «بِقَطْعِ مِنَ اللَّيْلِ» در تاریکی، «وَالِيَهُ أُتِيبُ» [هود: ۸۸] به سوی او برمی‌گردیم.

۱۶- ۶۹۵ " عبدالعزیز بن عبدالله از ابراهیم بن سعد از صالح ابن شهاب گفت: عروه بن زبیر به من خبر داد که از عائشه در مورد این آیه سوال کرد ﴿حَقَّ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا...﴾ [یوسف: ۱۱۰] «تا آنجا که پیامبران نا امید گشته‌اند و گمان برده‌اند که تکذیب شده‌اند» گفتم: تکذیب شده‌اند یا اینکه تکذیب کرده‌اند؟ گفت: تکذیب شده‌اند. گفتم: آن‌ها که یقین داشتند قومشان آن‌ها را تکذیب کرده‌اند و گمانی در این نداشتند. گفت: آری به خدا قسم، به آن یقین داشتند. گفتم: پس چرا گمان برده‌اند؟ گفت: پناه بر خدا، پیامبران این گمانی را به خداوند نداشتند. گفتم: پس این آیه چیست؟ گفت: آن پیامبران هستند که به خدا ایمان آورده‌اند و پیامبران را تصدیق کرده‌اند، پس امتحان بر آن‌ها طول کشید و پیروزی از آن‌ها متاخر شد تا آنجا که پیامبران از تکذیب کنندگان کافر مایوس شدند و گمان بردند که پیروانشان نیز آن‌ها را تکذیب کرده‌اند، در آن هنگام یاری خدا به سوی آن‌ها آمد.

۱۷- ۷۰۰ " علی بن عبدالله از سفیان از عمرو از عطاء که از عباس شنید در تفسیر این آیه می‌گوید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾ [ابراهیم: ۲۸] آن‌ها کافران مکه هستند.

- ۱۸- ۴۷۰۵ یعقوب بن ابراهیم از میثم از ابو بشر از سعیدبن جبیر از ابن عباس در تفسیر آیهی ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ﴾ گفت: آن‌ها اهل کتاب هستند که کتاب را قطعه‌قطعه کردند و به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کفر ورزیدند.
- ۱۹- ۴۷۰۶ " عبیدالله بن موسی از اعمش از ابو ظبیان از ابن عباس روایت می‌کنند که در مورد این آیه ﴿كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ﴾ گفت: آن‌هایی که به بعضی ایمان آوردند و به بعضی کفر ورزیدند یهود و نصاری هستند.
- ۲۰- ۴۷۱۴ " عمروبن علی از یحیی از سفیان از سلیمان از ابراهیم از ابو معمر از عبدالله بن مسعود در تفسیر آیه ﴿يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ [الإسراء: ۵۷] «وسيله‌ای برای نزدیک‌تر شدن به خدا می‌طلبند» گفت: درباره‌ی عده‌ای از جن و عده‌ای از انسانهایی که کافر بودند و جنها را پرستش می‌کردند نازل شد. بعداً جنها مسلمان شدند ولی انسانها به حالت کفر و شرک باقی ماندند.
- ۲۱- ۴۷۱۶ "علی بن عبدالله از سفیان بن عمرو از عکرمه از ابن عباس روایت می‌کنند که در تفسیر آیهی ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ﴾ [الإسراء: ۶۰] «ما دیداری که برای تو میسر کردیم جز وسیله‌ی آزمایش مردمان قرار نداده‌ایم» گفت: آن دیدار مربوط به شب روی پیامبر است و در تفسیر ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ [الإسراء: ۶۰] گفت: درخت زقوم است.
- ۲۲- ۴۷۲۲ "یعقوب بن ابراهیم از میثم از ابو بشر از سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند در مورد آیهی ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا﴾ [الإسراء: ۱۱۰] گفت: این آیه وقتی نازل شد که پیامبر در مکه مخفی بود و نماز را با صدای بلند می‌خواند، و هنگامی که مشرکین آن را می‌شنیدند به قرآن و فرستنده آن دشنام می‌دادند خداوند به پیامبر فرمود ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ﴾ یعنی قرائت را به صورتی نخوان که مشرکان آن را

بشنوند و به آن دشنام بدهند ﴿وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾ و آن را از اصحاب مخفی مگردان که آن را نشنوند ﴿وَأَبْتَعِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و به صورتی میانه آن را بخوان.

۲۳- ۴۷۳۲ "حمیدی از سفیان از اعمش از ابو ضحی از مسروق که گفت: از خباب شنیدم گفت: نزد عاص بن وائل رفتم، از او تقاضا کردم دینم را پس بدهد، گفت: آن را به شما پس نمی‌دهم مگر اینکه به محمد کفر ورزید. گفتم: این کار را نمی‌کنم حتی اگر بمیری و زنده شوی. گفت: یعنی من مرده می‌شوم و سپس زنده می‌گردم؟ گفتم: آری. گفت: من در آنجا دارایی و فرزندان دارم که در آنجا به شما پس می‌دهم، پس این آیه نازل گشت ﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِعَائِدَتِنَا وَقَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَوَلَدًا﴾ [مریم: ۷۷] «آیا در شکفت نیستی از آن کسی که آیات ما را انکار کرده و می‌گوید: بدون شک دارایی فراوان و فرزندان زیادی به من داده خواهد شد». ثوری، شعبه، خمص، ابو معاویه و وکیع از اعمش روایت کرده است.

۲۴- ۴۷۵۳ "محمدبن مثنی از یحیی از عمروبن سعید از ابی حسین از ابن ملیکه که گفت: ابن عباس در مریضی مرگ عائشه از ایشان اجازه‌ی ورود خواست، عائشه گفت: می‌ترسم که مرا تمجید کند، به او گفتند: عموزاده‌ی پیامبر، از بزرگان مسلمین است، عائشه گفت: به او اجازه بدهید. ابن عباس وارد شد و گفت: حالت چطور است؟ گفت: اگر متقی حساب شوم خوب هستم. ابن عباس گفت: ان شاءالله خوب هستید، زیرا شما بکر پیامبر هستید، و پاکدامنی شما از آسمان نازل گشت.

۲۵- ۴۸۰۶ محمدبن بشار از غندر از شعبه از عوام که گفت: از مجاهد در مورد سجده‌ی سوره‌ی ص سوال کردم گفت: از ابن عباس سوال شد در جواب گفت: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أُقْتَدِ﴾ [الأنعام: ۹۰] و ابن عباس در آنجا سجده می‌برد.

ویژگیهای تفسیر آن‌ها:

- این بعضی از تفاسیر اصحاب بود که بیان داشتیم، و به آن اکتفاء می‌کنیم؛ زیرا با این اندازه می‌توانیم نشانه‌های تفاسیر آن‌ها را درک کنیم.
- و در اینجا نکات زیر را ملاحظه می‌کنیم:
- ۱- اصحاب بزرگوار آیات قرآن را به طور کامل (آیه به آیه) تفسیر نکرده‌اند، بلکه بعضی از آیات را تفسیر کرده‌اند که تمام مسلمانان آن را نمی‌فهمیدند.
 - ۲- اگر آن‌ها - رضی الله عنهم - تمام آیات را تفسیر نکرده‌اند اما بسیاری از کلمات قرآن را تفسیر کرده‌اند، و هر کس کتاب تفسیر از صحیح بخاری را مطالعه کند بسیار واضح و روشن به این نکته پی می‌برد.
 - ۳- از اسباب نزول حرف زده‌اند، و ما علاقه‌ی میان سبب نزول و معنی مراد را می‌فهمیم. و اشاره کردیم که این گونه تفسیر در حکم حدیث مرفوع می‌باشد.
 - ۴- از ناسخ و منسوخ حرف زده‌اند.
 - ۵- اصحاب در فهم و درک معانی قرآن مساوی نیستند، بلکه در میان آن‌ها کسانی یافت می‌شود که به مفسر شهرت یافته‌اند از جمله: خلفای چهارگانه، ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب، زید بن ثابت و...
 - ۶- بعضی اوقات اختلافی و تعارضی جزئی را در میان تفاسیر صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درک می‌کنیم، اما این نوع اختلاف بسیار اندک می‌باشد.

تدوین:

آنچه مشخص می‌باشد این است که اصحاب تفسیر را تدوین نمی‌کردند مگر اینکه برخی از آن‌ها در مصحف مربوط به خود در کنار آیه تفسیری را می‌نوشتند، و حقیقتاً این خود بسیار اندک است، حتی بعضی از متأخرین گمان می‌بردند که آن تفسیر آن‌ها از قرآن نازل شده می‌باشد.

و گفته می‌شود که ابن عباس کتابی در تفسیر دارد، اما این کتاب به ما نرسیده است، احتمالاً این سخنی صحیح باشد، اما آن کتاب به ما نرسیده است، و از هیچ صحابه‌ی دیگر کتاب تفسیری به ما نرسیده است، پس تفسیر اصحاب چگونه به ما رسیده است؟ تفسیر اصحاب از طریق رجال حدیث و از طریق علمای تفسیری که توجهی عمیق به تفسیر به مآثور می‌دادند به ما رسیده است.

و در کنار اینکه ما اصحاب را با فهمترین و با درکترین مردم نسبت به فهم قرآن می‌دانیم، رجال حدیث بعضی از تفاسیر اصحاب را در حکم حدیث مرفوع قرار می‌دهند، چنانکه قبلاً نیز بدان اشاره کردیم.

اما رجال تفسیر خود می‌دانند که تفسیر ثابت از پیامبر ﷺ بسیار اندک می‌باشد، تنها امیدی که دارند این است که تفسیر منسوب به اصحاب را بیابند.

کتاب تنویر المقباس

و کتاب «تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس» نوشته‌ی ابو طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی صاحب قاموس را در دست داریم، که تمام قرآن را تفسیر کرده است، اما آیا واقعا حقیقت دارد که تفسیر تمام قرآن از ابن عباس به ما رسیده است؟ قبل از هر چیز بعضی از آن تفسیر را با هم می‌خوانیم.

قرائت کتاب:

در سوره‌ی فاتحه بسمله را این گونه تفسیر کرده است:
 "باء" مصیبت و برکت خداوند است، و همچنین ابتدای نام «بارئ» است.
 "سین" بلند مرتبه بودن خداوند است، و همچنین ابتدای نام «سمیع» است.
 "میم" ملک و مجد و منت خداوند بر بندگانش می‌باشد که آن‌ها را به راه ایمان هدایت داده است، و ابتدای نام «مجید» است.

"الله" مردم در هنگام نیاز و هنگامی رود روی با مشکلات به سوی او زاری می‌کنند و او را همانند اله می‌پذیرند.

"رحمن" اینکه نسبت به نیکوکار و بدکار مهربان است و به هر کدام از آنها روزی می‌دهد و از آنها دفع بلا می‌کند.

"رحیم" مخصوص مؤمنین است و اینکه از آنها چشم پوشی می‌کند و آنها را وارد بهشت می‌کند، و معنی آن این است که در دنیا گناهان آنها را می‌پوشاند، و در آخرت آنها را وارد بهشت می‌کند.^۱

نتیجه‌ی قرائت

این بعضی از تفسیر منسوب به ابن عباس بود، و در آن نکات زیر را ملاحظه می‌کنیم:

۱- قبل از هر چیز نکته ای که آن را درک می‌کنیم این است که تفسیر منسوب به ابن عباس بیشتر از صد حدیث نمی‌باشد - چنانکه شافعی نیز آن را بیان داشته است - در حالی که این تفسیر شامل تمامی آیات قرآن کریم می‌باشد!

۲- در آن تفسیر - چنانکه مشاهده می‌شود - نکاتی یافت می‌شود که از ابن عباس و سایر مفسرین اصحاب و هیچ یک از راسخین فی العلم صادر نشده است و جایز نیست که به آنها نسبت بدهیم، بلکه بعضی از آنها از تفسیر باطنی و اشاری که مستند به هیچ دلیلی نمی‌باشد و بر هیچ علم صحیحی پایه گذاری نشده است بسیار نزدیک‌تر می‌باشد. و بعضی دیگر در آن یافت می‌شود که اصلاً قابل قبول نمی‌باشد، مانند اینکه می‌گوید: احتمالاً سوره‌ی بقره مکی باشد، و اینکه مراد از ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ چیزی غیر از قرآن می‌باشد!!

۳ - حافظ ابن کثیر در فضل (بسم الله الرحمن الرحيم) می‌گوید: حافظ ابن مردویه از دو طریق از اسماعیل بن عیاش از اسماعیل بن یحیی از مسعر از عطیه از ابو سعید روایت

۱- صفحه‌ی دوم از تفسیر ابن عباس

می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: عیسی پسر مریم مادرش او را به مدرسه فرستاد، معلم به او گفت: بنویس. عیسی گفت: چه را بنویسم؟ معلم گفت: «بسم الله» عیسی گفت: بسم الله چیست؟ معلم گفت: نمی‌دانم عیسی به معلم گفت: «باء» شکوه خداوند «سین» تابندگی خداوند، و «میم» مملکت خداوند، «الله» خدای خداوندها، «رحمن» مهربان دنیا و آخرت، «رحیم» مهربان آخرت.

و همین روایت ابن جریر از ابراهیم بن علاء ملقب به ابن زبریق، از اسماعیل بن عباس، از اسماعیل بن یحیی، از ابن ملیکه از کسی که از ابن مسعود و مسعر گفته از عطیه از ابی سعید روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: روایت فوق را بیان کرد. و ابن کثیر در نهایت می‌گوید: و این حقیقتاً غریب است و قرار دادن آن به عنوان سخن غیر از پیامبر احتمال صحت را می‌دهد و شاید از اسرائیلیات باشد و یا اینکه از موضوعات باشد.^۱

و ابن کثیر در سوره بقره در تفسیر آیه ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ...﴾ [البقرة: ۲] می‌گوید: ابن جریر از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ یعنی این کتاب، و مجاهد و عکرمه و سعید بن جبیر و سدی و مقاتل بن حبان و زید بن اسلم و ابن جریر نیز همینگونه گفته‌اند.

بعد می‌گوید: بعضی از مفسرین از جمله قرطبی و کسانی دیگر می‌گویند: «ذلک» اشاره به قرآنی است که به پیامبر وعده‌ی انزال آن داده شده، یا اشاره به انجیل، یا تورات، یا شبیه این‌ها که ده قول در این مورد ذکر شده و بسیاری از علماء آن را تضعیف کرده‌اند و خدا می‌داند.

۱- تفسیر ابن کثیر ۱/۱۷.

منظور از «الکتاب» قرآن است، و هر کس بگوید که «الکتاب» اشاره به تورات و انجیل است چنانکه ابن جریر و کسانی دیگر گفته‌اند، تحقیقات را دور انداخته و در منازعه غرق شده و در چیزهایی که به آن آگاهی ندارند سخن رانده‌اند.^۱

و سیوطی در کتاب «الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور» می‌گوید: ابن جریر و ابن عدی در الکامل و ابن مردویه و ابو نعیم در الحلیه، و ابن عساکر در تاریخ دمشق و ثعلبی به سندی واقعاً ضعیف از ابو سعید خدری روایت می‌کنند: پیامبر ﷺ فرمود: عیسی مادرش او را به مدرسه فرستاد و.. حدیث قبلی را ذکر می‌کند.^۲

و این روایت که ابن کثیر و سیوطی آن را رد کردند عطیه بن سعید بن جناده آن را از ابی سعید خدری روایت می‌کند.

و امام احمد بن حنبل در مورد عطیه و آن روایت که از ابو سعید روایت می‌کند می‌گوید: عطیه ضعیف الحدیث است و ثوری و هیثم نیز روایت او را ضعیف تلقی می‌کردند و می‌گویند: عطیه نزد کلبی که او را ابو سعید نامگذاری کرده بود می‌رفت و تفسیر را از ایشان یاد می‌گرفت، بعد می‌گفت: ابو سعید گفت، و گمان می‌رفت که ابو سعید خدری مراد عطیه است.

و ابن حبان می‌گوید: عطیه از ابو سعید خدری احادیث شنید و بعد از اینکه خدری فوت کرد نزد کلبی رفت و وقتی کلبی گفت: قال رسول الله ﷺ کذا، عطیه آن را حفظ می‌کرد و او را ابو سعید کنیه داده بودند و از او روایت می‌کرد و وقتی به او گفته می‌شد: از چه کسی روایت می‌کنید؟ می‌گفت: ابو سعید، و گمان می‌رفت که ابو سعید خدری مراد عطیه است، در حالی که مراد او کلبی بوده است.^۳

۱- همان مرجع ۳۹/۱.

۲- الدار المنثور ۸/۱

۳- به شرح حال عطیه در تهذیب، و میزان الاعتدال، و آنچه از عطیه در فصل سوم نوشته مراجعه شود.

و کلبی تفسیر تنویر المقباس را روایت می‌کند و بعید است که این خبر از ابو سعید خدری باشد و آنچه سخن را تایید می‌کند این است که عطیه از کلبی که او را ابو سعید کنیه داده بود روایت می‌کرد تا گمان برده شود که ابو سعید خدری است. و در تفسیر طبری آن تفسیری که علامه محمود شاکر آن را تحقیق و حاشیه‌گذاری کرد و برادر بزرگش آن را مراجعه و احادیث آن را تخریج کرده این حدیث متعلق به بسمله را می‌یابیم و در حاشیه آن می‌بینیم که در تخریج آن گفته: این حدیث موضوع و بی اصل است، بعد ابن کثیر و سیوطی به عنوان تعلیق و اشاره و توضیح برای موضوع بودن آن بیان می‌کند.^۱

پس با قاطعیت می‌گوییم که بعضی از آنچه در کتاب «تنویر المقباس» آمده به کلی ساقط است.

و نسبت دادن آن به دانشمند این امت و ترجمان القرآن عبدالله بن عباس رضی الله عنه به هیچ وجه جایز نیست و بعضی از آن را به می‌توان واسطه‌ی تفاسیری که از طریق صحیح به ابن عباس می‌رسد مورد نقد و بررسی قرار داد.

فیروزآبادی تفسیر را به سند خویش از محمدبن مروان از کلبی از ابی صالح از ابن عباس روایت می‌کند: و هنگامی که به این سند نگاه می‌کنیم، جایگاه دروغ بر صحابی بزرگوار عبدالله بن عباس را می‌یابیم.

محمدبن مروان، سدی اصغر و کوفی است:

عبدالسلام بن حازم از جریربن عبدالحمید در مورد سدی اصغر روایت می‌کند که گفت: کذاب است.

دوری از ابن معین روایت می‌کند که گفت: لیس بثقه = معتبر نیست.

ابن سمیر می‌گوید: لیس بشیء: به عنوان راوی قبول نیست.

یعقوب بن سفیان می گوید: ضعیف است و حدیث را وضع می کرد.
و ابو حاتم می گوید: ذاهب الحدیث و متروک الحدیث است و حدیث او قطعاً نوشته
نمی شود.

و ابن عدی می گوید: ضعف در روایاتش مشخص است.

و جرجانی می گوید: ذاهب است.

و ابن حبان می گوید: کتابهای حدیث ایشان تنها به خاطر پند و عبرت باز می شود و
اصلاً به آن استدلال نمی شود.

و ابو جعفر طبری می گوید: به احادیث او استدلال نمی شود.

و عبدالله بن نمیر می گوید: سدی کذاب و دروغگو است و ابن شاهین او را از جمله
ضعیفان شمرده است.

و ساجی می گوید: حدیثهای او نوشته نمی شود.

این قسمتی از شرح حال ایشان بود (۹۹۳-۴۱) و اختلافی جهت معتبر نبودن او
وجود ندارد و اینگونه جایگاهی برای روایتهایی که از طریق خویش گزارش می دهد
وجود ندارد، پس نظر شما در مورد آنچه از کلبی روایت می کند چیست؟

و کلبی؛ محمد بن سائب بن بشر بن عمرو بن عبدالحارث بن عبدالعزی و ملقب به ابو
نضر کوفی است.

معتبرترین اهل نقل متفق هستند که در احکام و فروع از او روایت قبول نیست.

امام احمد می گوید: نگاه کردن به تفسیر کلبی حلال نیست.

و حاکم ابو عبدالله می گوید: از ابو صالح روایت قبول نیست.

و جانی می گوید: کذاب و دروغگو است و معتبر نمی باشد.

(۹۹۳-۴۱) تهذیب ۴۳۶/۹، ترجمه شماره ۷۱۹ و سدی نسبت به سده مسجد کوفه است و از راویان
سدی بزرگ اسماعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمه است: که حال بهتری از سدی صغیر ندارد،
بعضی آن را معتبر و بعضی آن را ضعیف دانسته اند.

و ابن حبان می‌گوید: دروغ به صورتی آشکار در آن نمایان است و نیازی به وصف آن نیست، تفسیر را از ابو صالح روایت می‌کند و ابو صالح از ابن عباس چیزی را نشنیده است.

استدلال به آن حلال نیست

و ابو صالح می‌گوید: چیزی از تفسیر را بر ابو صالح نخوانده‌ام! و کلبی مثل اینکه خود نیز به عظمت گناه خویش پی می‌برد و به همین خاطر است که سفیان ثوری از او روایت می‌کند: کلبی می‌گوید: آنچه از ابو صالح روایت کرده‌ام دروغ است، و آن را روایت نکنید.

و لیث بن ابی مسلم می‌گوید: دو کذاب و دروغگو در کوفه بودند: یکی کلبی^۱، و دیگری السدی!

پس سلسله‌ی^۲ دروغ در سند این تفسیر که بارها چاپ شده و میان مسلمین نشر یافته جمع می‌شود و اما استاد بزرگوار محمد حسین ذهبی - رحمه الله - قبلاً آن را اعلام و دروغ را بیان کرده بودند.^۳

در هر حال نسبت دادن این کتاب به ابن عباس جائز نیست و هیچ تفسیری در عصر صحابه ترسیم نمی‌شود.

۱- شرح حال کلبی در تهذیب التهذیب، میزان الاعتدال و وضیات الاعیان ۴/ ۳۰۹ - ۳۱۱، و طبقات المفسرین داودی شرح حال شماره ۴۹۱.

و در شرح حال او آمده که از پیروان عبدالله بن سبا بوده که گفتند علی نمرده و به دنیا بر می‌گردد و جور و ستم آن را به عدل تبدیل می‌کند و هنگامی که ابری را می‌دیدند می‌گفتند علی در آن ابر است!

۲- سیوطی از بهترین طریق از ابن عباس سخن گفته است (الاتقان ۲/ ۱۸۹)

۳- التفسیر و المفسرین ۱/ ۸۲.

دیدگاه شیعه راجع به تفسیر شاگردان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اینجا لازم است که بگوییم منزلت و جایگاه تفسیری که از اصحاب ثابت باشد نزد جمهور شناختیم و اشاره کردیم که بعضی از آن تفاسیر حکم مرفوع را به خود می‌گیرد.

اما دیدگاه شیعه با جمهور همخوانی ندارد؛

زیرا تفسیر اصحاب و ائمه دوازده گانه نزد آن‌ها همانند تفسیر پیامبر است و هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند، زیرا آن‌ها هم همانند پیامبر معصوم هستند و آنچه از تفاسیر ائمه مانده نزد جعفریه در مفهوم سنت وارد می‌شود. چنانکه در نهایت سخن از تفسیر پیامبر نیز بدان اشاره کردیم.

و این دیدگاه تنها سه صحابه را در برمی‌گیرد: علی بن ابی طالب و تنها دو تا از فرزندان؛ حسن و حسین علیهما السلام و در این سه نفر میان جعفریه هیچگونه اختلافی نیست و بر آن اجماع دارند و اما اختلاف آن‌ها نسبت به ائمه‌ی دیگر پابرجاست.

بعضی از مفسرین نظریات اصحاب را ذکر می‌کنند و از آن‌ها روایت می‌کنند، ولی این‌ها بسیار اندک هستند و بیشتر مفسرین جعفری به اصحاب کرام بدگویی می‌کنند، بلکه اصلاً آن‌ها را که خداوند از آن‌ها راضی و آن‌ها نیز از خداوند راضی هستند تکفیر می‌کنند چنانکه بعداً نیز مفصلاً این را توضیح خواهیم داد و در اینجا خواستیم قبل از اتمام سخن از تفسیر صحابه تنها اشاره‌ای سریع بدان ارائه بدهیم، و شاید این هنگامی که از جرح و تعدیل نزد جعفریه سخن می‌رانیم روشتر گردد، به عنوان نمونه: وقتی که به کتاب «تنقیح المقال فی احوال الرجال» نگاه می‌کنیم، که یکی از مشهورترین کتاب جرح و تعدیل نزد آن‌ها است و نویسنده آن عبدالله مامقانی دارای منزلتی بسیار والا است! وقتی به این کتاب نگاه می‌کنیم با مصایب زیر روبرو می‌شویم:

عثمان بن عفان اموی خلیفه‌ی عامه - عموم مسلمین غیر از خودشان - ضعیف است!!

عبدالله بن عمر بن خطاب: خبیث و ضعیف است.

عبدالرحمن بن عوف: از ضعیفترین ضعیفها می باشد.
مغیره بن شعبه: در نهایت ضعف است.
معاویه ابن ابی سفیان: زندیق بودنش از کفر ابلیس مشهورتر است.
نعمان بن بشیرالاسدی: از ضعیفترین ضعیفها می باشد.
خالدبن ولید: صحابی ملعون است.
و سلسله لعن و نفرین یاران رسول اکرم ﷺ و دست پروردگان مدرسه نبوت بر همین
منوال ادامه دارد!!^۱

۱- شرح حال اینها و دیگران را در کتاب مذکور نگاه کنید.

فصل دوم: تفسیر تابعین

نیاز تابعین به تفسیر

مدرسه‌های تفسیر

سرآغاز

تفسیر مجاهد

تفسیر قرآن به قرآن و به سنت

گفته‌های یاران پیامبر

اسرائیلیات

اقوال تابعین

تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است

تفسیر به رای و نظر البته همراه با علم و آگاهی

نیاز تابعین به تفسیر

تابعین - رض - پس از مدت زمانی بعد از نزول قرآن آمدند پس آنها بیشتر از کسانی که همگام با نزول قرآن می‌زیستند به تفسیر قرآن نیاز داشتند، زیرا در هنگام نزول قرآن پیامبر با آنها زندگی می‌کرد تا آنچه نازل می‌شد را برای آنها توضیح دهد. پس بر تابعین لازم است که از اصحاب آنچه از پیامبر یاد گرفته‌اند، و اسباب نزولی که مشاهده کرده‌اند و آنچه از قرآن فهمیده‌اند و به آن عمل کرده‌اند را بیاموزند. و اصحاب بزرگوار نیز آنچه می‌دانستند مخفی نمی‌کردند و در هر کجا می‌بودند برای مردم توضیح می‌دادند.

و تابعیان دور اصحاب می‌نشستند و از آنها توضیح آیات می‌خواستند حتی بعضی از آنها لوحهایی را با خود حمل می‌کردند و هر آنچه به آن نیاز داشتند از سوره‌ی فاتحه گرفته تا نهایت قرآن را از اصحاب استفسار و نظرخواهی می‌کردند.^۱ مجاهد بن جبیر می‌گوید: سه بار قرآن را با ابن عباس مراجعه کردم، سر هر آیه‌ای می‌ایستادم، و از او می‌پرسیدم چگونه و در کجا و در چه موردی نازل شده است.^۲

مدرسه‌های تفسیر:

در آن عصر سه مدرسه مشهور بودند: یکی در مکه، دومی در مدینه و سومی در کوفه؛ ابن تیمیه می‌گوید: اهل مکه از همه به تفسیر عالمتر بودند: زیرا اهل مکه از دانش-آموزان ابن عباس بودند؛ همانند: مجاهد، عطاء بن ابی رباح و عکرمه موسی بن عباس، طاووس، ابن شعثاع و سعید بن جبیر و کسانی دیگر و امثال اینها؛ و اهل کوفه دانش‌آموز ابن مسعود بودند در درجه‌ی دوم قرار می‌گیرند و بر دیگران امتیازهایی دارند، و

۱- دقائق التفسیر ۸۱/۱

۲- الاتقان ۱۸۹/۲

دانشمندان اهل مدینه در تفسیر همانند زیدبن اسلم که مالک و عبدالرحمن فرزندش از ایشان تفسیر را یاد گرفته‌اند.^۱

و مشهور بودن این مدرسه‌ها به معنی این نیست که صحابی‌های دیگر در تدریس و تعلیم شرکت نکرده باشند و یا اینکه تابعین نزد آن‌ها نرفته و از آن‌ها چیزی را یاد نگرفته‌اند.

سرآغاز تدوین:

با وجود اینکه تفسیر صورت خواندن و روایت کردن را به خود گرفته بود، اما هسته‌ی تدوین در بعضی تلاشهای فردی خود را نمایان می‌کرد از این جهت که بعضی از تابعین آنچه را می‌شنیدند و از لغت می‌فهمیدند و از روشهای سخن درک می‌کردند را می‌نوشتند.

و تفسیرهای تابعین را در کتابهای تفسیر بعد از خودشان همانند تفسیر طبری و بعضی کتابهای سنت به فراوانی می‌بینیم و چنان مشهور است که هر کدام از سعیدبن جبیر و مجاهدبن جبر تفسیر تدوین شده‌ای دارند.^۲ اما تا به حال به تفسیر سعید دسترسی پیدا نکرده‌ایم، اما دستنویس تفسیر مجاهد از قرن ششم هجری نسخه‌برداری شده و مورد بررسی قرار گرفته و به عنوان کتابی در دسترس مردم قرار گرفت.^۳

۱- دقائق التفسیر ۵۷/۱. مرحوم شیخ ذهبی این را ترجیح می‌دهد که مدیر مدرسه‌ی مدینه ابی ابن کعب باشد به کتاب ایشان (التفسیر و المفسرون ۱۰۰/۱-۱۲۷، مراجعه شود).

۲- و گفته می‌شود که غیر از آن‌ها کسانی دیگر نیز تفسیر داشته‌اند همانند: رفیع بن مهران ابو العالیه الریاحی، و الضحاک ابن مزاحم و حسن بصری، و عطاءبن ابی رباح و ابو جعفر و تابعینی دیگر نیز در این رشته زحمتهایی کشیده‌اند؛ به طبقات المفسرین (داودی) مراجعه شود.

۳- استاد عبدالرحمن طاهرین محمد سورتی عضو مجمع بحثهای علمی در پاکستان بر آن تحقیق کرده است و همچنین استاد دکتور محمد عبدالسلام نیز بر آن تحقیق کرده است.

و با نگاهی به تفسیر مجاهد شکل واقعی تفسیر در عصر تابعین برای ما نمایان می-شود.

تفسیر مجاهد:

در بررسی تفسیر نکات زیر را ملاحظه می‌کنیم:

اولاً: این تفسیر هر چند شامل بیشتر سوره‌های قرآن می‌باشد^۱ اما تنها بعضی از آیات را تفسیر کرده و آن هم زیاد نیست، هر چند که نسبت به تفسیر اصحاب از همه بیشتر می‌باشد. و این هم در نتیجه‌ی دور افتادن از عصر تنزیل است زیرا هر چه بیشتر از عصر تنزیل دور شویم بیشتر به تفسیر آیات نیازمند می‌شویم.

ثانیاً: بیشتر آنچه در آن تفسیر دیده می‌شود معانی کلمات است، و آن هم به این معنی است که آنان تفسیر آیات واضح و روشن را تفسیر نمی‌کردند و به بحث در مورد آیاتی که به آن نیازمند بوده‌اند تلاش و کوشش کرده‌اند و تنها به معنی بعضی از کلمات که در فهم آیات موثر بود اکتفا می‌کردند.

با این حال هنگامی که به آن تفسیر نگاه می‌کنیم بعضی از کلمات تفسیر شده‌ی قرآن را روشن‌تر از کلمه‌ی تفسیر می‌یابیم! بطور مثال بدانچه در تفسیر سوره‌ی ذاریات آمده است ملاحظه فرمائید:

مجاهد در تفسیر کلمه‌ی «محروم» گفت: به معنی «محاوف» است.

و در مورد «فَجَاءَ بِعِجْلٍ» می‌گوید: «بحسبیل».

به این نکته بر می‌گردد که بعضی از کلمات در عصری شایع بوده و در عصر و زمانی دیگر نامأنوس می‌باشد.

۱- دکتر محمد عبدالسلام در توصیف آن نوشته می‌گوید: تمام این تفسیر از مجاهد نیست بلکه بعضی از سوره‌های مجاهد هیچگونه تفسیر در مورد آن‌ها بیان نکرده است مانند: معارج، نوح، ملک، قیامه، الدهر، التکاتر، القارعه، فاتحه و کافرون

مانند دو کلمه‌ی: محافوف و حسیل، که در عصر ما نامانوس و نا مفهوم هستند. ثالثاً: در تفسیر و توضیح معنی بعضی از آیات سخن از اسباب النزول را می‌یابیم، مثال آن مانند آنچه در تفسیر سوره‌ی رعد چنین آمده: مجاهد می‌گوید: کفار قریش گفتند: ای محمد: زمین بر اثر کوهها بر ما محدود شده کوهها را دور و زمین را وسیع گردان، شام را برای تجارت از ما نزدیک کن، پدرانمان را از قبرها بیرون آور تا با آنها صحبت رانیم، پس این آیه نازل شد: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ...﴾ [الرعد: ۳۱] تا آخر آیه.

مجاهد می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد ﴿...وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِقَايَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ [الرعد: ۳۸] قریش گفتند: ای محمد شما را مالک هیچ چیزی نمی‌بینیم. پس آن آیه نازل شد: ﴿يَمَحُّوا اللَّهَ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۳۹] به عنوان تهدیدی برای آنها، یعنی اگر بخواهیم هر آنچه که دوست داشته باشیم برای او ایجاد می‌کنیم و چیزها را محو و چیزهایی را نمایش می‌دهیم.

رابعاً: بعضی مواقع اشاره به نسخ را در آن مشاهده می‌کنیم: مثلاً در سوره‌ی نساء می‌گوید: از مجاهد نقل شده که گفته شده: (فَأَذُوهُمَا) یعنی سیئناً، سپس توسط این آیه نسخ شده ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَدَايَهُمَا طَافِئَةً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲].

خامساً: در بعضی اوقات اختلافی میان مجاهد و استادش ابن عباس و یا میان مجاهد و بقیه‌ی تابعین مشاهده می‌کنیم.

سادساً: این تفسیر بعضی اوقات به بعضی از احکام فقهی می‌پردازد، مثال آن مانند آنچه در تفسیر سوره‌ی نساء در مورد صلاه الخوف آمده که می‌گوید: ﴿...فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ...﴾ [النساء: ۱۰۱] این آیه هنگامی نازل شد که پیامبر در عسفان و دشمن در صحنه بود، پیامبر چهار رکعت ظهر را به صورت کامل همراه

اصحاب به جای آورد، مشرکین تصمیم گرفتند که در موقع نماز عصر به اردوگاه و لشکر آن‌ها حمله‌ور شوند، پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلَتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ مَعَكَ...﴾ [النساء: ۱۰۲] تا آخر آیه، پیامبر اصحاب خویش را به دو صف تقسیم کرد و بعد الله اکبر احرام گفتند و صف اول همراه پیامبر سجده بردند و صف دوم بعد از آن‌ها به سجده رفتند و در رکعت دوم صف دوم سجده بردند و صف اول بعد از آن‌ها به سجده رفتند و نماز را به دو رکعت قصر به اتمام رسانیدند.

سابقاً: اسرائیلیات در آن تفسیر واضح و روشن است و بیشتر آن اسرائیلیات را به موسی و سلیمان بر می‌گردانند.

این تمام چیزهایی بود که در تفسیر مجاهد مشاهده و درک کردم، و بعد از آن دوست بزرگوارم دکتر محمد عبدالسلام پایان نامه‌ی دکترای خویش به نام «تفسیر مجاهد بن جبر» را به من هدیه کرد و در آن رساله باب دوم را مخصوص توضیح دادن روش مجاهد در تفسیر قرار داده است.

و در ابتدای آن باب به این اشاره می‌کند که مفسرین صحابه تمام قرآن را تفسیر نکرده‌اند و تنها به تفسیر قسمت کمی از آن توجه کرده‌اند و آن هم در توضیح معنای لغتی با لفظی کوتاه و استنباط احکام فقهی و ذکر سبب نزول و آوردن اقوال اهل کتاب در محدوده‌ای مشخص خلاصه می‌شود.

بعد می‌گوید: و این روش بزرگترین صحابه‌ی مفسر «ابن عباس» می‌باشد، و ما هنگامی که به تفسیر دانش آموز ایشان نگاه می‌کنیم آن را هم با همان سبک مشاهده می‌کنیم، و این نکات را به روش استاد خویش اضافه می‌کند:

۱- اندازه‌ای بیشتر در تفسیر احکام

۲- بیشتر استنباط کردن احکام

۳- پاشیدن نطفه‌ی مذهبهای فقهی و کلامی، به همین خاطر شافعی در فقه خویش به مجاهد تکیه می‌کند و معتزله هم در عدم روئیت خداوند در قیامت به مجاهد تکیه می‌دهند.

۴- گسترش دادن استفاده از اهل کتاب و سوال کردن از آنها.

می‌گوید: و کسی که دقیق به تفسیر مجاهد نگاه کند می‌بیند که از استاد خویش - ابن عباس - بسیار استفاده کرده است و با او در بسیاری از آیات موافق بوده هر چند که بعضی اوقات با او مخالفت می‌ورزند، و بارزترین مخالفت‌های ایشان با استاد خویش در تفسیر کردن بعضی آیات به رای و نظر می‌باشد. روش اینگونه است: توضیح معنای لغوی با عبارتی کوتاه و استنباط احکام فقهی و ذکر سبب نزول و آوردن اقوال اهل کتاب و اظهار نظر در حد توان خویش.

و تفسیر تابعین هر چند که منزلتی والا دارد اما به جز در مواقع اجماع به عنوان حجت محسوب نمی‌باشد و در مسائل اختلافی اقوال بعضی از آنها بر بعضی دیگر و بر کسانی که بعد از آنها می‌آیند حجت نمی‌باشد.

و شیعه اثنی‌عشریه برای دو تا از تابعین به نام‌های: علی بن الحسین زین العابدین متوفی سال ۹۵ و پسر ایشان محمد ابو جعفر باقر متوفی سال ۱۱۴ عصمت قائل شده‌اند و اما تفسیر بقیه‌ی بزرگواران نزد شیعه ارزشی ندارد.

بعد از اینکه سخن در مورد تفسیر تابعین را به اتمام رساندیم و گفتیم که آنها از اسرائیلیات و تفسیر به رأی استفاده کرده‌اند در اینجا بهترین روش تفسیر نزد بیشتر جمهور را ارائه می‌دهیم:

و در اینجا بیانگر ارزش تفسیر ماثور از تابعین و اسرائیلیات و تفسیر به رأی بعد از سخن در مورد تفسیر تابعین می‌شویم و شاید سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه که حافظ ابن کثیر نیز در تفسیر خویش به آن ملتزم بوده در اینجا مناسب‌ترین چیز باشد.

ابن تیمیه (رح) در مقدمه تفسیر در فتاویٰ خویش ص ۳۶۳: ۳۷۵ می‌گوید: اگر کسی بگوید: بهترین روش تفسیر کدام است؟

تفسیر قرآن به قرآن و به سنت:

پس جواب او: بهترین روش این است که قرآن را به قرآن تفسیر کنیم، هر آنچه در جایی مجمل یا مختصر باشد در جای دیگر تفسیر شده و مبسوط و مفصل است. اگر نتوانستی آن را در قرآن بیابی سنت را پی‌گیری کن زیرا سنت شرح و توضیح برای قرآن می‌باشد؛ بلکه اصلاً امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی می‌گوید: هر آنچه پیامبر به آن حکم کرده چیزی است که از قرآن فهمیده است، خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ ۗ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا ﴿۱۰۵﴾ [النساء: ۱۰۵] «ما کتاب به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است داوری کنی و مدافع خائنان مباش» ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ [النحل: ۴۴] «و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا اینکه چیزی را برای مردم روشن کنی که برای آنان فرستاده شده است». و ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۶۴﴾ [النحل: ۶۴] «ما کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم مگر بدان خاطر که چیزی را برای مردمان روشن نمایی که در آن اختلاف دارند...» به همین خاطر پیامبر فرمود: قرآن و شبیه آن (سنت) به من داده شده است. و سنت هم همانند قرآن بر پیامبر نازل می‌شد، اما مانند قرآن تلاوت نمی‌شد، و امام شافعی و بزرگواران دیگری نیز در این موضوع ادله‌های فراوانی را ذکر کرده‌اند که در اینجا نمی‌توانیم آن را بیان کنیم.

مراد و مقصد این است که شما تفسیر قرآن را با استفاده از قرآن بکنید اگر آن را نیافتید از سنت استفاده بکنید، چنانکه پیامبر هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد گفت: چگونه حکم می‌کنید؟ گفت: با استفاده از قرآن.

پرسید: اگر آن را در قرآن نیافتی؟ گفت: از سنت استفاده می‌کنم و پرسید: اگر آن را در سنت نیز نیافتید چکار می‌کنید؟ گفت: با فهمی که از قرآن و سنت گرفته‌ام اجتهاد می‌کنم. پیامبر ﷺ دستی بر سینه‌ی معاذ زد و گفت: سپاس خدایی را که فرستاده‌ی فرستاده خویش را به آنچه رسول الله را راضی می‌کند هدایت داد. این حدیث در مسانید و سنن با سندی جید ذکر شده است.

گفته‌های یاران پیامبر ﷺ

و اگر در قرآن و سنت تفسیری را نیافتیم به گفته‌های اصحاب مراجعه می‌کنیم، آن‌ها هم به خاطر اینکه شاهد نزول قرآن بوده‌اند و ویژگیهای مخصوص آن را همراه با فهم کامل و علم صحیح و درست و عمل صالح درک کرده‌اند خصوصاً دانشمندان و بزرگان آن‌ها، همانند: خلفای راشدین و بزرگانی مانند عبدالله بن مسعود، امام ابو جعفر مسعود که گفت: به خدا قسم هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر اینکه می‌دانم در کجا و در مورد چه کسی نازل گشت، و اگر خبر کسی را به من می‌دادند که آگاه به قرآن است حتماً نزد او می‌رفتم، و اعمش نیز از ابی وائل از ابن مسعود گفت: هیچ کدام از ما بعد از یادگیری ده آیه نمی‌گذاشتیم مگر اینکه معانی و عمل به آن را انجام دهیم.

و یکی دیگر از آن بزرگواران، دانشمند شهیر (عبدالله بن عباس) پسر عموی پیامبر و ترجمان القرآن است و در حق ایشان اینچنین دعا فرمود: خداوندا او را در دین آگاه و تاویل را به او یاد بده. و ابن جریر می‌گوید: محمد بن بشار از وکیع از سفیان از اعمش از مسلم از مسروق از ابن مسعود که گفت: بهترین شارح قرآن ابن عباس است. و با سندی دیگری نیز این عبارت از ابن مسعود روایت شده است، و ابن مسعود در سال ۳۳ وفات نمود و ابن عباس ۳۶ سال بعد از او زندگی کرد، حال در مورد علمی که بعد از ابن

مسعود کسب کرد چه نظری دارید؟ اعمش از ابی وائل روایت می‌کند که گفت: علی، عبدالله بن عباس را در موسم حج جانشین خویش کرد، و ایشان برای مردم سوره‌ی بقره - و در روایتی دیگر سوره‌ی نور - را تفسیر کرد و آن تفسیر آنچنان جالب بود که اگر روم و ترک و دیلم می‌شنیدند مسلمان می‌شدند.

اسرائیلیات:

و به این خاطر اسماعیل بن عبدالرحمان السدی بزرگ، بیشتر آنچه در تفسیر خویش روایت می‌کند از آن دو بزرگوار ابن مسعود و ابن عباس می‌باشد، و بعضی اوقات اقوال اهل کتاب را از آن‌ها نقل می‌کند که آن دو بزرگوار آن را ذکر کرده‌اند، و پیامبر نیز آن را مباح گردانیده است چنانکه می‌فرماید: و اگر آیه‌ای هم از من می‌دانید آن را ابلاغ کنید و از بنی اسرائیل نیز نقل کنید، و مبادا اینکه بر من دروغ بگویید زیرا هر کس بر من دروغ بگوید جایگاه خود را در جهنم می‌بیند» بخاری از عبدالله بن عمر روایت کرده.

و به این خاطر عبدالله بن عمرو هنگامی که در روز یرموک دو نفر از اهل کتاب با او همنشین می‌شوند از آن‌ها هر آنچه در توان دارد با استفاده از فهمی که در حدیث پیدا کرده روایت می‌کند، البته باید دانست اسرائیلیات تنها برای استشهاد نه اعتقاد ذکر می‌شود، و آن هم سه قسم دارد:

اولی: صحت آن را با استفاده از آنچه در دسترس داریم بیابیم.

و دومی: کذب آن را با استفاده از آنچه در دسترس داریم بیابیم.

و سومی: صحت و کذب آن پوشیده باشد، به آن ایمان نداشته و تکذیب نمی‌شود و به این خاطر اهل کتاب و مفسرین در این گونه جایگاه بسیار با هم اختلاف دارند چنانکه در نامها و تعداد اصحاب کهف و رنگ آن‌ها و همچنین عصای موسی از چه درختی بوده و نامهای پرندگان که ابراهیم آن‌ها را زنده کرد و نوع درختی که خداوند از درون آن با موسی صحبت کرد و چیزهای دیگری که هیچ گونه نفعی نه در دنیا و نه در آخرت عاید هیچ کس نمی‌شود، با هم اختلاف دارند، ولی نقل و بازگویی آن اختلاف از آن‌ها جائز

است، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةً وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿۲۲﴾ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۲۳﴾﴾ [الکهف: ۲۲] «به زودی خواهند گفت سه تن بودند [و] چهارمین آن‌ها سگشان بود و می‌گویند پنج تن بودند [و] ششمین آن‌ها سگشان بود تیر در تاریکی می‌اندازند و [عده‌ای] می‌گویند هفت تن بودند و هشتمین آن‌ها سگشان بود بگو پروردگارم به شماره آن‌ها آگاه‌تر است جز اندکی [کسی شماره] آن‌ها را نمی‌داند پس در باره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آن‌ها از هیچ کس جويا مشو».

و این آیه در این مقام متضمن ادب و تعلیم چیزی که در این جا لازم است می‌باشد، خداوند به وجود سه نظریه در مورد آن‌ها خبر می‌دهد، که دو نظر اول را رد می‌کند و در مورد نظر سوم ساکت می‌شود و این دلیل بر صحت آن می‌باشد زیرا اگر باطل می‌بود آن را نیز مانند دو نظر قبلی رد می‌کرد و بعد به این اشاره می‌کند که فائده‌ای در دانستن تعداد آن‌ها وجود ندارد، پس می‌گوید: ﴿قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ﴾ [الکهف: ۲۲] «بگو خداوند تعداد آن‌ها را می‌داند» تنها بعضی از مردم که خدا به آن‌ها اطلاع داده تعداد آن‌ها را می‌دانند، و به این خاطر می‌گوید: ﴿فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَهْرًا﴾ [الکهف: ۲۲] «درباره اصحاب کهف جز مجادله‌ی روشن پیش‌مگیر» یعنی: در چیزی که فائده ندارد تلاش نکن و از آن‌ها پرس زیرا آن‌ها هم با ظن و گمان حرف می‌زنند.

این بهترین روش نقل اختلاف است: اینکه تمامی اقوال را ذکر کند و صحیح را معین و باطل را باطل گرداند و فائده و ارزش اختلاف در آن مورد را بیان کند، تا اختلاف در مورد چیزی که فائده ندارد به درازا نکشد و از چیزهای مهمتر ما را دور کند، و اگر کسی اختلاف در مساله‌ای را بیان کند ولی اقوال آن‌ها را ذکر نکند یا اینکه اقوال را نیز بیان کند ولی صحیح را مشخص نکند در اشتباه قرار گرفته است زیرا شاید آن قولی که نیاورده

صحیح باشد، و اگر عامدانه قول ضعیف را صحیح معرفی کرد در واقع دروغ گفته است. و اگر جاهلانه این کار را کرد اشتباه کرده است. و همچنین اگر اختلاف در مورد چیزی که فائده ندارد را نقل کرد و یا اینکه اقوالی متعدد که حاصل آنها به یک یا دو قول بر می‌گشت را ذکر کرد ایشان در واقع وقتش را ضایع کرده و اشتباه می‌کند.

اقوال تابعی‌ها:

و اگر تفسیر در قرآن و سنت و اقوال صحابه پیدا نکردید در این موارد بسیاری از ائمه به اقوال تابعین همانند «مجاهد بن جبر» مراجعه کرده‌اند، زیرا آنها در تفسیر مهارت پیدا کرده‌اند، محمد بن اسحاق می‌گوید: ابان بن صالح از مجاهد روایت می‌کند، گفت: سه مرتبه قرآن را از اول تا آخر نزد ابن عباس خواندم و در سر هر آیه‌ای تفسیر آن را از او خواستم و بسیاری دیگر از این گونه روایات از مجاهد روایت شده است و به این خاطر است که سفیان ثوری می‌گوید: اگر تفسیری از مجاهد به تو رسید دنبال تفسیر دیگری مگرد و آن تو را کافی است.

و تابعین همانند سعید بن جبیر و عکرمه مولی ابن عباس و عطاء بن ابی رباح و حسن بصری و مسروق بن اجدع و سعید بن مسیب، و ابی العالیه و ربیع بن انس و قتاده و ضحاک بن مزاحم و کسانی دیگر همراه تابع تابعین نیز اقوالشان در تفسیر آیه ذکر می‌شود، و در بعضی مواقع در تفسیر بعضی آیات کسانی که آن را تضاد تلقی می‌کنند و آن را جداگانه نقل می‌کنند که همه‌ی آنها یکی است پس باید این گونه مواقع به دقت مورد بررسی واقع شود.

شعبه بن حجاج و دیگران می‌گویند: اقوال تابعین در فروع حجت نیست، پس چگونه در تفسیر حجت می‌باشد؟

و این سخن صحیح است، اما اگر در چیزی اجماع داشتند شکی در این نیست که آن مورد حجت است و در مواردی که با هم اختلاف دارند قول بعضی از آنها بر بعضی

دیگر و کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند حجت نمی‌باشد و در فهم آن به قرآن و سنت و اقوال صحابه و لغت عرب به طور عموم مراجعه می‌شود.

تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است!

اما تفسیر قرآن تنها با استفاده از رای و نظر حرام است، مؤمل از سفیان از عبدالاعلی از سعیدبن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر فرمود: هر کس بدون علم از قرآن سخن بگوید داخل جهنم می‌شود.

وکیع از سفیان از عبدالاعلی ثعلبی از سعیدبن جبیر از ابن عباس نیز آن حدیث پیامبر را روایت می‌کند و در روایت دیگری که ترمذی آن را حسن و غریب معرفی می‌کند آمده که: جندب از پیامبر روایت می‌کند، که ایشان فرمودند: هر کس از قرآن سخن بگوید و آن سخن درست هم باشد اشتباه کرده است.

و اهل علم از اصحاب پیامبر نیز در تفسیر قرآن بدون علم سخت‌گیری کرده‌اند و آن تفاسیری که از مجاهد و قتاده و دیگران روایت می‌شود تفسیر قرآن به ظن و رای و بدون علم نمی‌باشد، پس هر کس با رای و نظر خویش قرآن را تفسیر کند در واقع در چیزی تلاش کرده که به آن علم ندارد و به او دستور داده نشده است و اگر درست هم باشد باز اشتباه کرده است زیرا از راه صحیح وارد نشده و مانند کسی می‌ماند که بدون علم میان مردم قضاوت کند و پیامبر قضاوت بدون علم را هر چند قضاوت درستی هم باشد به آتش جهنم تهدید کرده است، و خداوند تهمت زندگان را کاذب می‌نامد ﴿...فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [النور: ۱۳] تهمت زنده دروغگو است زیرا در مورد چیزی که به آن علم ندارد خبر داده است و خود را مکلف به چیزی کرده است که به آن آگاهی ندارد و خدا می‌داند.

و به این خاطر دسته‌ای از سلف از تفسیر بدون علم به شدت خودداری کرده‌اند، چنانکه شعبه از سلیمان از عبدالله بن مره از ابی معمر از ابوبکر صدیق روایت می‌کند که

فرمود: کدام زمینی مرا قبول می‌کند و کدام آسمانی بر من سایه می‌افکند اگر در قرآن بدون علم سخن بگوییم؟

و ابو عبید قاسم بن سلام از محمود بن یزید از عوام بن خوشب از ابراهیم تیمی فرمود: ﴿وَفِيكَهٖٓ وَآبًا ۝﴾ [عبس: ۳۱] از ابوبکر صدیق پرسیده شد؟ در جواب گفت: کدام زمین مرا قبول می‌کند و کدام آسمانی بر من سایه می‌افکند اگر در قرآن بدون علم سخن بگوییم؟ این حدیث منقطع است.

و ابو عبید دوباره از یزید از حمید از انس روایت می‌کند: هنگامی که عمر بن خطاب این آیه را بر منبر خواند گفت: فاکهه مشخص است ولی «أب» به چه معنی است؟ بعد به خود گفت: ای عمر این تکلف و خود را تحت فشار قرار دادن است! و این روایت با سندی دیگر نیز گزارش شده است.

و این در واقع به این معنی می‌باشد که آن‌ها خواستار آگاهی بر کیفیت «أب» بوده‌اند، زیرا می‌دانست که «أب» گیاهی است که از زمین خارج می‌شود، چون خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۝٧٧ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝٧٨ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۝٧٩ وَحَدَاقٍ غُلْبًا ۝٨٠﴾ [عبس: ۲۷-۳۰] «پس در آن دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی. و زیتون و درخت خرما. و باغهای انبوه».

ابو عبید از اسماعیل بن ابراهیم از ایوب از ابن ابی ملیکه روایت می‌کند که گفت: مردی از ابن عباس پرسید: ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ۝﴾ [المعارج: ۴] به چه معنی است؟ ابن عباس گفت شما در مورد ﴿فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝﴾ [السجدة: ۵] چه می‌گویید؟ آن مرد گفت: به خاطر آن از شما پرسیدم که جواب را بدانم، ابن عباس گفت: آن دو روزی است که خداوند در قرآن ذکر کرده است و خود می‌داند که چه چیزی است، و دوست نداشت که بدون علم از آن حرف بزند و اینگونه

حرف از اصحاب و تابعین دیگری همانند جندب بن عبدالله و سعید بن مسیب نیز روایت شده است.

لیث از یحیی بن سعید روایت می‌کند که در مورد سعید بن مسیب گفت: او تنها در مورد آنچه از قرآن معلوم بود سخن می‌گفت و شعبه از عمرو بن مروه روایت می‌کند، مردی از سعید بن مسیب در مورد آیه‌ای سوال کرد؟ در جواب گفت: در قرآن از من سوال مکن و از کسی - «عکرمه» - که گمان می‌کند همه چیز را از قرآن می‌داند بپرس. و ابن شوذب از یزید بن ابی یزید روایت می‌کند گفت: در مورد حلال و حرام از سعید بن مسیب سوال می‌کردیم، او را از همه کس آگاه‌تر یافتیم، و اگر از تفسیر آیه‌ای از سعید سوال می‌کردیم چنان ساکت می‌ماند که گویا اصلاً نشنیده است.

ابن جریر از احمد بن عبده ضبی از حماد بن یزید از عبیدالله بن عمرو روایت می‌کند که گفت: به خدمت فقهاء مدینه رسیدم دیدم که آن‌ها سخن در تفسیر را بزرگ جلوه می‌دهند که سالم بن عبدالله و قاسم بن محمد و سعید بن مسیب و نافع از آن‌ها بودند و ابو عبید از عبدالله بن صالح از لیث از هشام بن عروه روایت می‌کند، گفت: هیچ وقت پدرم را ندیدم که آیه‌ای از قرآن را تاویل کند و ایوب و ابن عون و هشام دستوراتی از محمد بن سیرین روایت می‌کنند، گفت: از عبیده سلیمانی در مورد آیه‌ای از قرآن پرسیدم گفت: آن‌ها که به قرآن آگاهی داشتند رفتند، از خدا بترس و سخن به جا بگو.

و ابو عبید از ابن معاذ از ابن عبیدالله بن مسلم یسار از پدرش روایت می‌کند گفت: وقتی از خداوند گزارش دادید به جلو و عقب آن حتماً باید نگاه کنید. و از افرادی دیگر و با سندهای دیگر این نوع حرف زیاد روایت شده است.

تفسیر به رای و نظر البته همراه با علم و آگاهی:

آن آثار و اخباری که از سلف گزارش دادیم در مورد حرف زدن از قرآن بدون علم بود، اما اگر عالمی با علم و آگاهی بر لغت و شرع از آن حرف زد درست و صحیح می‌باشد، و به این خاطر است که اقوالی در تفسیر از آن‌ها روایت شده است و اختلافی در

این نیست؛ زیرا آن‌ها در مورد آنچه می‌دانستند حرف می‌زدند و در مورد چیزی که نمی‌دانستند ساکت می‌ماندند، و این بر هر کسی واجب است، زیرا چنانکه سکوت در چیزی که نمی‌داند واجب است، اظهار نظر در مورد چیزی که می‌داند نیز واجب می‌باشد؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَتُبَيِّنَنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ [آل عمران: ۱۸۷] «آن را بیان کن و مخفی نگه مدار» و در حدیث نیز آمده که پیامبر فرمود: اگر از کسی در مورد چیزی سوال بشود و او جواب را مخفی کند در روز قیامت با زنجیر آتشین به زنجیر کشیده می‌شود.

و ابن جریر از محمدبن بشار از مؤمل از سفیان از ابی زناد از ابن عباس روایت می‌کند گفت: تفسیر چهارگونه است:

یکی آنکه عرب با استفاده از سخنان و زبان خویش آن را می‌فهمند، و دومی: همه آن را می‌دانند و بر هیچ کس مخفی نیست، و سومی: تنها علماء آن را می‌دانند، و آخرین آنها: تفسیری است که تنها خداوند می‌داند.
سخنان ابن تیمیه در اینجا به پایان می‌رسد.

فصل سوم: تفسیر در قرن دوم

تفسیر مقاتل بن سلیمان

تفسیر یحیی بن سلام

معانی القرآن نوشته فراء

هدف و روش

تفسیر در قرن دوم

و در قرن دوم هجری عصر تدوین شروع می‌شود، و ما می‌دانیم که خلیفه‌ی پنجم عمر بن عبدالعزیز به جمع‌آوری سنت و تدوین آن دستور داد، و ایشان در قرن اول سال ۹۹ خلافت را بر عهده داشت، و در سال اول قرن دوم متوفی شد، و اولین کسی که به او جواب داد ابن شهاب زهری متوفی سال ۱۲۴ هجری می‌باشد و دیگران نیز از او پیروی کردند و در طبقه بعدی تدوین شایع گردید، و تفسیر به عنوان بابی از ابواب سنت قرار گرفت و از اینجا تدوین و جمع‌آوری آن صورت گرفت ولی تنها کمی از تدوین شده‌های آن قرن به ما رسیده است، مانند: موطأ امام مالک، و مسند امام شافعی، و مسند ابی داود طیالسی متوفی سال ۲۰۴ هجری و کتاب (الآثار) نوشته‌ی محمد شبیبانی دوست و صاحب امام ابو حنیفه.

در این قرن ما شاهد بر پایی تفسیر به عنوان علمی قائم به ذات خویش هستیم، و در اینجا از کتابهای نوشته شده سخن می‌گوئیم: چون: التفسیر الکبیر نوشته‌ی مقاتل بن سلیمان متوفای سال ۱۵۰ هجری، و تفسیر یحیی بن سلام متوفی سال ۲۰۰ هجری، و معانی القرآن نوشته‌ی ابو ذکریا یحیی بن زیاد فراء متوفای سال ۲۰۷ هـ.

اولاً: تفسیر مقاتل بن سلیمان:

این اولین تفسیری است که تمام آیات قرآن را تفسیر کرده، و به دست ما رسیده است و سخن راجح این است که هیچ کس در این مورد بر او سبقت نگرفته است، و سفیان ثوری که ۱۱ سال بعد از مقاتل فوت می‌کند و تفسیر خود را در یک مجلد نوشته است و

به تفسیر مجاهد بسیار نزدیک است^۱ این را ترجیح می‌دهد که تفسیر بعضی آیات و کلمات در قرن دوم به خصوص در نیمه‌ی اول پابرجا بوده است. و با وجود اینکه مقاتل از سلف است و تفسیر بزرگی در چهار مجلد نوشته است ولی نزد جمهور منزلت علمی را پیدا نکرده است، و آن هم به این خاطر است که مقاتل مجروح و متهم به دروغ و تجسیم و نقل بسیار از اهل کتاب می‌باشد. و ارزش این تفسیر تنها در صحت آنچه از معانی آیات فهمیده است می‌باشد، و به این خاطر است که ذهبی در مورد او می‌گوید:

متروک الحدیث است و به تجسیم آلوده شده با وجود اینکه در تفسیر دریایی می‌باشد، و از شافعی روایت شده که ایشان فرمودند: مردم همه به سه نفر نیازمند هستند: مقاتل بن سلیمان در تفسیر، و علی ابن ابی سلمی در شعر، و ابو حنیفه در کلام.^۲

ثانیاً: تفسیر یحیی بن سلام

یحیی بن سلام بن ابی ثعلبه التیمی - مولای تیمی بوده است - ملقب به ابو ذکریا، اهل بصری، و از آنجا به مصر رفت و از آنجا نیز به آفریقا رفت و در آنجا ساکن شد و به حج نیز رفت و بعد به مصر برگشت و در آنجا در ماه صفر سال ۲۰۰ هجری فوت کرد. ابن جزری در شرح حال یحیی می‌گوید: صاحب تفسیر است و از اصحاب حسن بصری و حسن بن دینار و دیگران روایت می‌کند. و از حمادبن سلمه و همام بن یحیی و سعید بن ابی عروبه نیز روایت می‌کند. دانی می‌گوید: گفته می‌شود: نزدیک به ۲۰ تابعی را دیده و از آن‌ها روایت کرده.

۱- عبدالرحمان سورتی محقق تفسیر مجاهد را می‌بینیم که به تفسیر سفیان ثوری در حاشیه بسیار مراجعه می‌کند.

۲- تهذیب التهذیب ۲۷۹/۱۰: ۲۸۵ و طبقات المفسرین: داودی ۳۳۰/۲-۳۳۱، شرح حال مقاتل سلیمان.

به مغرب رفت و در آفریقا ساکن شد و تفسیر قرآن را به مردم یاد داد و هیچ کس مانند او تلاش نکرده است و کتاب ایشان کتابی جامع می‌باشد.

و ایشان معتبر و عالم به قرآن و سنت و لغت عرب می‌باشند و عبدالله بن وهب در مصر و بزرگوارانی دیگر نیز از ایشان نقل قول می‌کنند.^۱

و ابن حجر در کتاب لسان‌المیزان در مورد شرح حال ایشان می‌گوید:

در مغرب از سعیدبن ابی عروب و مالک و جماعه روایت می‌کرد.

دارقطنی او را ضعیف تلقی می‌کند و ابن عدی می‌گوید: احادیث او با ضعیف نوشته می‌شود، بحرین نصر و دیگران از او روایت می‌کنند و ابی حبان او را از ثقات حساب می‌کند و گفته است: شاید اشتباه کرده باشد. سعیدبن عمرو بردعی می‌گوید: از ابی زرعه در مورد یحیی بن سلام پرسیدم: گفت: حرفی در مورد او نیست، و شاید اشتباه کرده باشد و ابو حاتم رازی می‌گوید: شیخ بصره بود و به مصر رفت و مردی «صدوق» است. ابو العرب در طبقات القیروان می‌گوید: یحیی مفسر بود و تصنیفات زیادی در فنون علم دارد و از حفاظ و بهترین بندگان خداوند می‌باشد.^۲

آنچه گفتیم از یحیی و تفسیر ایشان بود، ولی این تفسیر کجاست؟ و روش آن چگونه است؟ و چرا گفته شد: هیچ کدام از متقدمین مانند آن نمی‌مانند؟ در مورد این تفسیر هیچ چیزی به ما نرسیده است.

۱- غایه‌النهایه فی طبقات القراء: شمس‌الدین ابو‌الخیر محمدبن ابن‌الحزری، ۳۷۳/۲ شماره ۳۸۴۸ و طبقات‌المفسرین: داودی ۳۸۷/۲ شرح حال شماره ۶۸۵.

۲- میزان‌الاعتدال: ذهبی

ثالثاً: معانی القرآن نوشته فراء:**فراء و دیکته کردن کتاب:**

فراء ابو زکریا یحیی بن زیاد عبدالله بن منظور دیلمی است او در سال ۱۴۴ هـ در کوفه به دنیا آمد، و در آنجا بزرگ شد و نزد اساتید آنجا تربیت یافت و منزلت علمی وی معروف است و به همین خاطر لقب امیرالمومنین را در نحو گرفت، او بعد از کسائی سر دسته کوفیها شد، و در بغداد ماندگار شد و در سال ۲۰۷ هـ درگذشت.

در اوایل کتاب، راوی اش ابو عبدالله محمد بن جهم بن هارون سمیری می گوید: «در این کتاب معانی قرآن وجود دارد که آن را ابو زکریا یحیی بن زیاد فراء بدون نسخه یعنی از بر به ما دیکته می کرد».

هدف و روش:

از عنوانی که فراء برای کتابش برگزیده، هدف از بحثهایش نیز روشن می شود، او نمی خواهد قرآن کریم را آیه به آیه تفسیر کند، بلکه به تفسیر مشکل اعراب و معانی بعضی از آیات می پردازد و به همین خاطر است که می بینیم تفسیر وی پُر از مناقشات جامع نحوی و ایستهای لغوی است.

این تفسیر دال بر مهارت نویسنده اش در لغت و آشنائی با اسالیب و روشهای آن، و دال بر توانایی فوق العاده وی در نحو و شناخت وی به لهجه ها و قرائتهای مختلف عرب، می باشد.

و کمتر می بینیم که نویسنده توجهی به ذکر اخبار روایت شده از پیامبر یا صحابه یا تابعین کرده باشد، این گونه تفسیرها جزو تفسیر ماثور به شمار نمی آیند، و شاید این اولین تفسیر عقلی ای باشد که بدست ما رسیده، و ارزش علمی این نوع تفسیرها به اندازه پایبندی آن به روش علمی درست و برخورداری آن از ابزار و وسایل علمی، بر می گردد. و ما به ذکر بعضی از موارد تفسیر شده آن به خاطر توضیح روش آن می پردازیم.

فراء می‌گوید: همه قاریان و نویسندگان قرآن بر حذف «الف» در «بسم‌الله الرحمن الرحیم» اجماع دارند، و اینکه همه آن‌ها قایل به اثبات «الف» در آیهی ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ [الواقعة: ۷۴] هستند. ایشان بعد از این به بیان سبب آن می‌پردازد و شروع به تفسیر سوره فاتحه می‌کند و می‌گوید: همه قاریان «الحمدلله» را با رفع خوانده‌اند، اما بدوی‌ها بعضی‌شان آن را با نصب (فتحه) «الحمدلله» و بعضی‌هایشان آن را با جر (کسره) «الحمدلله» و بعضی‌هایشان نیز آن را با رفع (ضمه) دال و لام «الحمدلله» می‌خوانند.

و بعداً به بیان هر یک از این حالات مذکور می‌پردازد.

و همچنین می‌گوید: «علیهم و علیهم» دو لهجه‌اند که هر یک از آن‌ها در عربی دارای روش خاصی می‌باشند و به بیان سبب ضمه‌ی هاء و کسر آن اشاره می‌کند.

و بعداً می‌گوید: مجرور بودن «غیر» در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ...﴾ [الفاتحة: ۷] «علیهم» به خاطر آن است که این برای الذین نعت می‌باشد، و بعد از بیان اعراب واژه «غیر» می‌گوید: اما فرموده خداوند ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾...، حقیقتاً «غیر» به معنای «لا» است و به این خاطر می‌باشد که به غیر عطف شده...

فراء این گونه در تفسیر سوره فاتحه به پیش می‌رود.^۱

و در تفسیر سوره نور می‌گوید: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا...﴾ [النور: ۱] به مقدر کردن «هذه» مرفوع شده، و در این صورت می‌شود «هذه سوره انزلناها»، و آن را با راجعی که ذکر کرده مرفوع نکرده، زیرا جمله با اسمای نکره قبل از آوردن خبرش شروع نمی‌شود مگر آنکه آن جواب باشد.

شما می‌بینید که نمی‌گوید: رجل قام، بلکه می‌گوید: قام رجل، و تقدیم نکره بر خبرش که بدان متصل باشد و بعداً خبری را به غیر از جمله برای آن آورده شود، قبیح است.

۱- تفسیر مشکل اعراب قرآن و معانیه ص ۲۸۷-۲۸۸ ج ۲.

گفته می‌شود: رجل یقوم أعجب إلی من رجل لا یقوم، و قبیح است که بعد از جمله صله منتظر خبر شد. اما منتظر خبر بعد از جواب خوب است، کسی می‌گوید: من فی الدار؟ گفته می‌شود: رجلٌ و اگر بگوید: رجلٌ، فیها، هیچ اشکالی ندارد، زیرا این مرفوع بودن به خاطر عطف آن است نه صفت.^۱

فراء در سوره نمل می‌گوید: خداوند می‌فرماید: ﴿إِنِّي لَا سَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ [النمل: ۱۰] و آن را استثناء می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النمل: ۱۱] این‌ها نزد خداوند مورد بخشایش قرار گرفته‌اند و یکی می‌پرسد چگونه این خوف تغییر می‌یابد؟ در جواب می‌گوییم: این دارای دو گونه است. یکی اینکه گفته شود: پیامبران معصومند و خداوند آن‌ها را مورد بخشایش قرار داده و در روز قیامت از عذاب الهی در امان‌اند و هر که عمل صالح و خراب را خلط کند این در حالت خوف و رجاء است. این یکی و دیگر آنکه کسانی که معصوم نیستند این استثناء شامل آن‌ها نمی‌شود، چون معنای آن این است که پیامبران نمی‌ترسند و غیر آن‌ها ایند که خواهند ترسید.

و بعداً گروهی دیگر را نیز استثنا می‌کند و می‌گوید: مگر کسانی که ظلم کرده باشند، این‌ها نمی‌ترسند، زیرا مشرکی که تو به کند و رفتار خوب و شایسته انجام دهد این مورد غفران الهی قرار می‌گیرد و از عذاب الهی نمی‌ترسد.

بعضی از نحویها گفته‌اند: «الا» در لغت به منزله‌ی واو است. در این صورت معنای آیه این می‌شود. پیامبر و کسانی که ظلم کرده و بعداً پشیمان شوند، و عمل شایسته را انجام دهند، نزد خدا نمی‌ترسند.

در جایی دیگر نیز به این معنا به کار رفته: ﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ [البقرة: ۱۵۰] یعنی کسانی را که ظلم کرده‌اند.

اما من آنچه را که آن‌ها می‌گویند، در عربی ندیده‌ام، زیرا جائز نیست گفته شود: قام الناس إلا عبد الله وهو قائم، چون استثنا اسمی را که بعد از «إلا» می‌آید از معنای قبل از «إلا» خارج می‌کند ولی جائز است گفته شود: عليك ألف سوى ألف آخر، اگر به جای سوی «إلا» گذارده شود این درست است و «الا» به معنای آنچه که آن‌ها می‌گویند تاویل می‌شود، اما اگر به تنهایی و تعداد کم از تعداد زیاد آن مستثنا شود، این جایز نیست.

و فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿خَلْدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ﴾ در اینجا به معنای واو نیست بلکه به منزله سوی است، یعنی کسانی را که خدا از فضل خویش آن را بخواهد و اگر جایز باشد سوی در جای «إلا» قرار گیرد این می‌تواند به معنای و او باشد. چون تو می‌گوئی: عندی مال کثیر سوی هذا، یعنی آن نزد من است...^۱

در سوره سبأ در آیه‌ای خداوند می‌فرماید: ﴿وَهَلْ يُجْزَىٰ إِلَّا الْكُفُورُ﴾ [سبأ: ۱۷] و این گونه یحیی و ابو عبدالرحمان آن را خوانده‌اند ولی آنچه که شایع است «وَهَلْ يُجْزَىٰ إِلَّا الْكُفُورُ» می‌باشد. و ﴿ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ﴾ ذلک محلاً منصوب است به جزیناهم.

اگر گفته شود، چه طور تنها کافران مجازات خواهند شد در حالی که مجازات برای هر یک از کافر و مسلمان می‌باشد در پاسخ گفته می‌شود: جزاینه به معنای کافاناه (سزا دادن) است و پاسخ اعمال زشت کافران همانند خود اعمالشان می‌باشد (یعنی عذابی دردناک و ویرانگر دارند)، اما مومن پاداش خوب می‌گیرند چون آن‌ها توشه ذخیره کرده‌اند و مجازات نخواهند شد و گاهاً گفته می‌شود که «جازیته» به معنای «جزیت» یعنی «تو

را پاداش دادم» می‌آید ولی مشهورترین معنای آن آنچه بود که ذکر کردم مگر نمی‌بینی که خداوند فرموده: ﴿ذَلِكَ جَزَائِهِمْ﴾ و نگفته «جازیناهم»، و شنیده‌ام که جازیت به معنای جزیت به معنای عاقبت و عقبیت (یعنی او را سزا دادم) نیز آمده...^۱ و به این چند مثال اکتفا می‌کنیم و امیدواریم که با وجود اندک بودن آن توانسته باشیم، منهج فراء در تفسیر و ارزش علمی آن را روشن کرده باشیم.

فصل چهارم:

قرن سوم و تفسیر طبری

مؤلفات طبری

کتابهای تفسیر بعد از طبری

مذهب اخباریها

مذهب اصولیها

قرآن کریم و تحریف

فصل الخطاب

کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری

کتاب اول: تفسیر حسن عسکری

کتاب دوم: تفسیر قمی

کتاب سوم: تفسیر عیاشی

قرن سوم و تفسیر طبری

قرن سوم هجری نسبت به تدوین سنت به دوران طلایی مشهور است، زیرا در این دوران بود که مسند امام احمد و صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و... در حدیث گردآوری شدند.

ما می‌دانیم که تفسیر قرآن کریم علمی خاص و جداگانه است، اما محدثان همراه با جمع و گردآوری حدیث اخبار راجع به تفسیر و دیگر اخبار را نیز تدوین کرده‌اند، این در باب تفسیر مایه خیر و رحمت بس عظیمی است، و در این قرن بود که بزرگترین کتاب تفسیر نوشته شد، و آن هم تفسیر ابی جعفر محمدبن جریر طبری، مشهور به «جامع البیان عن تاویل آی القرآن» بود.

مؤلفات طبری:

طبری همان محمدبن جریربن یزیدبن کثیر است و او همانگونه که امام ذهبی گفته: فردی توانا، عالم و مجتهد بوده و از فضلا و دانشمندان دوران خویش بود و صاحب کتابها و مؤلفاتی تازه و بدیع می‌باشد. او در سال ۲۲۴ هـ در آمل طبرستان به دنیا آمد و بعد از سال ۲۴۰ شروع به فراگیری دانش نمود، و سفرها و مشقتهای بسیاری را در جهت فرا گرفتن علم تحمل کرد، و با افراد نخبه و دانشور ملاقاتها داشت. و از جهت علم و ذکاوت و نوشته‌های زیاد، جزو افراد سرشناس زمانه به حساب می‌آمد، و در توصیف او باید گفت: هیچ کسی را همانند او ندیده‌ام.^۱

۱- کتاب سیر اعلام النبلاء ۱۴/۲۶۷.

او فردی مورد اطمینان و صادق و حافظ بود، و در تفسیر جزو اولین افراد است، و در فقه و اجماع و اختلاف امام و پیشوا می‌باشد و در تاریخ زبردست و عالم، و به قرائتهای مختلف قرآن کریم و لغت و... بسیار آگاه بود.^۱

امام ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر سخنان خطیب را درباره طبری، نقل کرده‌اند که می‌گوید: «او یکی از عالمان توانا بود که به گفته‌های وی استناد و به آراء و نظریاتش مراجعه می‌کردند، بسیاری از علوم را به تنهایی در دوران خویش جمع‌آوری کرده، و حافظ قرآن و آگاه به قرائتها و معانی و احکام آن بود، و همچنین آگاه به سنت و روش و صحیح و ضعیف و ناسخ و منسوخ آن بود، و از اقوال صحابه و تابعین و همچنین اخبار و سرگذشت مردم آگاهی داشت، و کتاب مشهوری در این باره به نام «أخبار الأم و تاریخهم» دارد و کتاب مشهوری نیز در تفسیر که هیچ کس همانند آن را ندیده به رشته تحریر درآورده...^۲

ابن کثیر می‌گوید: (طبری) روایتهای بسیاری را از جمع کثیر روایت کرده، و سفرهایی را به اکناف عالم اسلامی به خاطر آموختن علم نموده، کتابی را راجع به تاریخ و دیگری در تفسیر کلام الله مجید که نظیر ندارد به رشته تحریر درآورده، نوشته‌های بسیار دیگری نیز در اصول و فروع دارد. و از همه مهمتر کتاب تهذیب الآثار او است.^۳

سیوطی می‌گوید: بدون شک او در ردیف نخستین مفسرین قرار دارد، و یکی از امامان می‌باشد، و بسیاری از علوم را به تنهایی در دوران خویش جمع‌آوری کرد... و همچنین می‌گوید: او دارای نوشته‌هایی بسیار عظیم می‌باشد، از جمله آن‌ها تفسیر قرآن، که بزرگترین تفسیرها است، هیچ کس تفسیری همانند وی ننگاشته، و این چیزی

۱- همان، ۲۷۰/۱۴.

۲- مرجع سابق ۳۶۹/۱۴ و بدایه و نهایه ۱۴۵/۱۱، و لسان المیزان ۱۰۰/۵.

۳- بدایه و نهایه ۱۴۵/۱۱.

است که تمامی علما از جمله امام نووی در تهذیبش، قایل به آن می‌باشند. زیرا در این تفسیر روایت را در کنار درایت آورده، و هیچ کس او را در کارهایش همراهی ننمود...^۱

طبری نخستین مفسر و مورخ بوده، و در شرح حالش می‌بینیم که راجع به کتابهایش آنچه را که به اتمام رسانده و یا نرسانده ذکر می‌کند، و مهمترین آن‌ها که پیش از تمام شدن آن دار فانی را وداع گفت، و نتوانست به اتمام برساند کتاب «تهذیب الآثار» است، و حال در دسترس همگان است.^۲

عقیده طبری:

سخن از طبری و کتابهای او به درازا می‌انجامد، چیزی که مد نظر است همان کتاب تفسیرش می‌باشد، و چون که ما در عرصه‌ی تفسیر مقارن بین شیعه و اهل سنت هستیم، لازم دانستیم که به بیان عقیده امام طبری که کشمکشهایی پیرامون آن صورت گرفته، پردازیم، زیرا بعضیها او را متهم به شیعه‌ی امامیه می‌کنند، اما کتابهایش این را رد می‌نماید.

وقتی به او اطلاع رسید که ابوبکر بن ابی داود از حدیث غدیر خم سخن گفته، کتاب «الفضایل» را نوشت، و به فضل و مکانت ابوبکر و بعداً عمر پرداخت و راجع به حدیث غدیر خم سخن گفت و برای تصحیحاتی که انجام داد استناد و استدلال کرد. اما کتابش به اتمام نرسید.

در فصل سابق به ذکر روایتهای مختلف این حدیث پرداختیم، و به روایتهای صحیح و مختلف فیه و همچنین روایتهای ضعیف و موضوع و ساخته شده در کوفه، اشاره کردیم، ولی نمی‌دانستم کدام یک از آن‌ها نزد طبری صحیح است؟ و چه بسا احتمال آن می‌رفت

۱- طبقات المفسرین سیوطی ص ۹۵-۹۶.

۲- با تحقیق دکتر ناصر رشید به چاپ رسیده.

که آنچه را که من ضعف و جعل بودن آن را بیان کرده‌ام، او آن را صحیح بداند. ولی وقتی که به کتاب تهذیب الآثار مراجعه کردم دیدم این احتمال بسیار دور است.

در مسند آمده که علی رضی الله عنه حدیث «انا دار الحکمه وعلی بابها» را نقل کرده، و می‌گوید: این خبر سندش نزد ما صحیح است ولی چیزهایی بدان اضافه شده است، و این نزد کسانی دیگر ضعیف به شمار آمده آن هم به خاطر دو دلیل، و بعداً به ذکر تایید حدیثش که از ابن عباس در این باره روایت شده، می‌پردازد.

«انا مدینه العلم وعلی بابها، فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها»^۱ (من شهر دانش‌ام و علی در

آن، هر که خواست به مدینه آید باید از در آن وارد شود)

تصحیح این گونه احادیث به معنای آن نیست که او امامیه باشد، زیرا او جز از فضل و مکانت والای ابوبکر و عمر علاوه بر آنکه آن دو را در مرتبه نخست آورده، سخن نمی‌گفت:

و در مسند علی روایت می‌کند که قاتل زبیر از علی اجازه ورود خواست و او گفت: او (قاتل) داخل آتش جهنم خواهد شد، زیرا از رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «هر پیامبری شاگردی دارد و شاگرد من زبیر بن عوام است»^۲.

و تکفیر کسانی که با علی جنگ کرده‌اند را توسط شیعه می‌دانیم، و آنچه که طبری روایت کرده، عقیده آن‌ها را نقض می‌نماید.

۱- تهذیب الآثار ۸۹/۱- ۹۰ حدیث اول در بحث اول در فصل پنجم در مناقب علی بن ابی طالب آورده و گفته این حدیثی غریب و منکر است و حدیث دوم بخاری درباره آن گفته: منکر است و جویزی و ذهبی و... قایل به جعل آنند ولی احکام آن را صحیح دانسته ۱۱ و ابن حجر آن حسن دانسته، فیض القدر ۴۶/۳- ۴۷ و مقاصد الحسنه ۹۷، و کشف الخلفاء ۲۲۵/۱.

۲- تهذیب الآثار ۴۰/۱.

طبری با ابن صالح اعلم سخن می‌گفت: و بحث علی به میان آمد: و طبرسی گفت: اگر کسی بگوید ابوبکر و عمر جزو امامان هادی نیستند، او چگونه است؟ ابن صالح گفت: او مبتدع است.

ابن جریر گفت: منکر آنها، مبتدع است! مبتدع است! و این کشته می‌شود و هر که بگوید ابوبکر و عمر جزو امامان هادی نیستند، او کشته می‌شود.^۱

ذهبی در کتاب میزان الاعتدال ۴/۴۹۸ در شرح حال طبری می‌گوید: او فردی قابل اعتماد و صادق بود و گرایش کمی به تشیع داشت.

احمدبن علی سلیمانی به حافظ افتراء بسته و گفته: او رافضی را دایر کرد؛ این بدگویی کردن به کسی بنابر ظن دروغ می‌باشد؛ زیرا ابن جریر از جمله بزرگان و معتمدان و فضلاء و ائمه اسلام است.

ما ادعای عصمت وی را از خطا و اشتباه نمی‌کنیم، و جایز هم نیست که او را به باطل و بنابر خیالات خود بیازاریم، و لازم است راجع به سخن علما نسبت به یکدیگر تامل کرد به ویژه درباره اشخاصی همانند این امام بزرگوار، شاید سلیمانی جمله‌ی ذیل را مد نظر داشته، «محمدبن جریربن رستم، ابو جعفر طبری رافضی است...»

ابن حجر این را دنبال کرده و گفته: «اگر سوگند بخوری که سلیمانی آن گفته را مورد نظر داشته، راست گفته‌ای، و سلیمانی حافضی متقن است و آگاه به سخنان خویش می‌باشد، و گمان نمی‌کنم که آن بطلانها نسبت به امام طبری راست باشند والله اعلم و به خاطر آن است که متهم به شیعه شده چون حدیث غدیر خم را صحیح دانسته، و شیخ ما ابو حیان فریب کلام سلیمانی را خورده...»^۲

و این سخن کوتاهی بود درباره طبری، ایشان در سال ۳۱۰ فوت کرد و در بغداد دفن شد.

۱- سیر اعلام نبلا ۱۴/۲۷۵.

۲- لسان‌المیزان ۵/۱۰۰.

تفسیر طبری

تعریف کتاب:

کمی بیش در شرح زندگی ابو جعفر راجع به تفسیر ارزشمند وی صحبت کردیم. از جمله آنچه که درباره این کتاب آمده این است که ابن جریر به یارانش گفت: آیا علاقه دارید به خواندن تاریخ جهان از آدم تا حالا؟ گفتند: حجم آن چقدر است؟ گفت: نزدیک ۳۰۰۰۰ هزار صفحه. گفتند: این چیزی است که می‌خواهد عمر ما را قبل از تمام شدنش، تمام نماید!

گفت: انا لله! همت‌ها مرده‌اند سپس آن را تقریباً به ۳۰۰۰ صفحه خلاصه کرد. حاکم می‌گوید: از ابوبکر بن بالویه شنیدم که گفت: ابوبکر بن خزیمه به من گفت: خبردار شده‌ام که شما از محمد بن جریر تفسیر نوشته‌ای؟ گفتم: آری آن را به صورت املاء نوشته‌ام.

گفت: همه‌اش؟ گفتم: آری و بعد از دو سال به من داد و گفت: همه آن را مطالعه کردم، و هیچ کسی را در زمین همانند محمد بن جریر عالمتر، سراغ ندارم. ابو حامد فرغانی می‌گوید: اگر عالمی ادعا کند از کتاب تفسیر ابن جریر، ده کتاب جداگانه که هر یک شامل بحثی خاص باشد را تالیف کرده است راست می‌گوید. سیوطی در اتقان ۱۹۰/۲ می‌گوید: ... و همچنین ابن جریر طبری و کتاب مهم وی که از مهمترین تفاسیر به شمار می‌آید و بعداً ابن ابی حاتم، ابن ماجه، حاکم، ابن مردویه، ابو شیخ حبان، ابن منذر، و... همه آن‌ها به صحابه و تابعین مستند می‌باشد، جز ابن جریر، بلکه به توجیه اقوالی و ترجیح بعضیها بر بعضیهایشان و اعراب‌گذاری و استنباط پرداخته و به همین خاطر هم هست که بر آن‌ها تفوق دارد.

اینها بعضی از اقوال راجع به بیان ارزش آن کتاب بوده، ولی این ما را از نگرستن در خود کتاب باز نمی‌دارد، تا روش و ارزش علمی آن را بیان داریم.

طبری و بیان روشش:

طبری در مقدمه تفسیر ص ۶ می‌گوید:

«ما در صدد شرح تاویل و بیان معانی قرآن هستیم، ان‌شاءالله تالیفی خواهد بود که در بر گیرنده تمام نیازهای کلی علمی مردم باشد، و نسبت به دیگر کتابها تایید شده در این باره، کافی باشد، و از تمام موارد اتفاق و اختلاف شده بر سر هر آنچه به ما رسیده، خبر می‌دهد.

و علل و سبب هر یک از آن گروهها و گرایشها بیان خواهد کرد، و با ایجاز و اختصار هر چه بیشتر آنچه را که در نزد ما صحیح است بیان و توضیح خواهد داد».

و همچنین در مقدمه آن در ص ۷۳ آمده که «در این تفسیر به بحث روشهایی می‌پردازیم که قبل از آنها به معرفت تاویل می‌رسیدند، و تحت همین عنوان به ذکر آیاتی می‌پردازد که شناخت تاویل آنها جز توسط پیامبر میسر نیست، و یا آیاتی که شناخت تاویل آنها را جز خدا نمی‌داند، و اینکه شناخت تاویل بعضی از آیات نیز توسط عربی دانان ممکن است.

و بعداً ابو جعفر، برخی از اخباری که درباره نهی تفسیر قرآن بنا بر رای آمده را ذکر و آنها را دنبال می‌کند ص ۷۷: ۷۹، و بعد از این اخباری را که درباره تشویق مردم به علم به تفسیر قرآن و آنچه که صحابه آن را تفسیر کرده‌اند می‌آورد ص ۸۰. و همچنین بعد از اینها به ذکر اخباری راجع به مفسران گذشته که تفسیرشان خوب و یا بد بوده می‌پردازد ص ۹۰.

بعد از اینها، ابو جعفر می‌گوید: قبلاً در کتاب خود به روشهای تاویل و تفسیر قرآن اشاره کردیم، ولی در کل تاویل قرآن بر سه گونه است:

۱- یک دسته که شناخت آنها هرگز میسر نیست، و این نیز همان آیاتی است که خداوند شناخت آنها را به علم خود حواله کرده، و شناخت آن را از تمام مخلوقاتش مستور گردانیده، و آن هم وقت وقوع حادثه‌هایی است که خداوند در قرآن از آن خبر

داده، همانند، روز آخرت، وقت نزول عیسی بن مریم، وقت طلوع شمس از مغرب، و نفخ صور...

۲- آنچه را که خداوند شناخت تاویل آن‌ها را به خود پیامبر موكول کرده، همانند تاویل برخی عبارتهای مذکور در قرآن، که هیچ راهی برای شناخت آن‌ها جز از طریق پیامبر نیست.

۳- آنچه که شناخت آن‌ها به عربی دانان موكول شده، و آن هم تاویل عربی و اعراب آن، و شناخت از این‌ها جز از طریق این گروه میسر نیست، و آن‌ها اولین کسانی‌اند که حقیقت معنا را درک می‌کنند - در آیاتی که تاویل آن‌ها به بشر واگذار شده.

شناخت آنچه که تاویل آن‌ها تنها به خود پیامبر مربوط است از طریق اخبار و روایات ثابت شده از آن از چند طریق ممکن است. ۱- روایت مستفیض ۲- نقل عدول الاثبات ۳- دلالت منصوصه بر صحت آن.

و صحیح‌ترین تفسیر آن است که شناخت آن از طریق زبان درک شود یا توسط شعرهای جاری، یا به منطق و لغات مشهور و معروف آن‌ها، و اینکه این تاویل و تفسیرکننده در تاویل و تفسیر خویش از اقوال صحابه و ائمه و علمای امت تعدی نکند ص ۹۲، ۹۳.

تفسیر طبری برای پایان مقدمه کتاب:

این بعضی از مواردی است که در مقدمه مهمش آمده، و امید است که بیانگر روشی باشد که طبری برای تفسیرش برگزیده.

و قبل از بحث کردن از آن تفسیر، چیزی را می‌افزایم و آن اینکه گاهاً چیزی را که نقل می‌کنم به دلیل زیاد بودن صفحاتش غیر مناسب به نظر می‌رسد، هر چند که این تفسیر آیه‌ای واحد از آخر سوره فاتحه و آنچه را که بعد از تفسیرش گفته، می‌باشد، و می‌خواهم خواننده نیز در نصی که در دسترس دارد، در استنباط آن‌ها شریک باشد و به

همین خاطر اهمیت آن در میدان تفسیر مقارن است، و در آن نص چه دانش و نفع بسیاری وجود دارد!

و البته در حاشیه تخریج احادیث توسط شیخ احمد شاکر را می‌آورم، ولی من بدون تفصیل به نتایج و اهداف آن اکتفا می‌کنم تا آن روایتها زیاد نشوند و خواننده را خسته نکند. و حالا به تفسیر آیه‌ی ذیل توسط طبری می‌پردازیم:

سخن درباره تاویل فرموده‌ی: خداوند متعال: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ...﴾ [الفاتحة: ۷]؛ بیانگر صراط مستقیم است، صراط مستقیم کدامین است؟ اگر همه راه‌های حق صراط مستقیم به شمار آید به محمد گفته شده: ای محمد بگو: پروردگارا مرا به راه راست هدایت ده، راهی که خداوند به سبب انجام طاعات و عبادات آن بر شما نعمت فرو فرستاد، و در آخرت نیز با ملائکه، انبیاء و صدیقین، و شهداء و صالحین خواهید بود و این نظیر فرموده خداوند است که: ﴿وَإِذَا لَأْتَيْنَهُمْ مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهْدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾﴾ [النساء: ۶۷ - ۶۹].

ابو جعفر می‌گوید: کسی که محمد و امتش را امر کرده که از خداوند طلب هدایت به راه مستقیم نمایند، هدایت بدان راهی که خداوند آن را در قرآنش توصیف نمود، و وعده داده هر کس آن را طی نماید او را در اطاعت از خدا و پیامبرش پابرجا گرداند و اهدافش را محقق نماید و خداوند خلاف وعده نخواهد کرد.

ابن عباس و دیگران نیز همانند این را روایت کرده‌اند:

«محمد بن علا به ما گفت که عثمان بن سعید به او گفته که بشر بن عماره به او گفته و همچنین ابو روق به او گفته او نیز از ضحاک و او نیز از ابن عباس روایت کرده که ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ همان راهی است که به سبب انجام طاعات و عبادات خدا

بر آن‌ها نعمت و رحمت فرو فرستاده و از زمره ملائکه و پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین می‌باشند، کسانی که خدا را عبادت و طاعت می‌نمایند.^۱

احمد بن حازم غفاری گفت: عبدالله بن موسی به ما خبر داد که ابی جعفر از ربیع روایت کرده که ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی پیامبران.^۲

قاسم به ما گفت که حسین به ما گفته که وکیع گفت: ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی مسلمانان. یونس بن عبدالاعلی به من گفت که ابی وهب به وی گفته که عبدالرحمان بن زید راجع به ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ گفته یعنی پیامبر اسلام و همراهانش.^۳

ابو جعفر می‌گوید: در این آیه دلیل واضحی است بر طاعت خداوند، افراد مطیع جز با فضل الهی و توفیق او بدین مرتبه نایل نمی‌گردند، و اینکه اولاً آن‌ها می‌شنوند که می‌فرماید: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی؛ هر آنچه از هدایت و طاعت و عبادت است همه از نعمتهای الهی می‌باشد که به شما ارزانی داشته؟

اگر کسی بگوید: پایان این خبر کجاست؟ حال که می‌دانم ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ مقتضی خیری است و آنکه آن نعمتی که خداوند به دیگران ارزانی داشته چیست؟ به او گفته می‌شود: قبلاً در همین کتاب بیان داشتم که عربها بعضی‌هایشان نسبت به بعضی دیگر در لغت فرق دارند، زیرا بعضی از ظاهر عبارات بر باطن عبارات دلالت می‌کنند و کافی هم هست، و ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ هم از این‌ها به شمار می‌آیند، و دستور خداوند مبنی بر استعانت و طلب هدایت از وی به صراط مستقیم بعد از فرموده خداوند است ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ و این مبین صراط مستقیم و بدل از آن است.

۱- ضعیف الاسناد.

۲- ابو جعفر همان رازی تیمی است و مورد اعتماد می‌باشد.

۳- عبدالرحمان بن زید متاخر و از اتباع تابعین و جداً ضعیف است.

و واضح است؛ نعمتی را که خداوند از ما خواسته تا از او طلب هدایت به راهش کنیم، همان منهج قویم و صراط مستقیم می‌باشد، و همین حالا به بیان آن پرداختیم و دیگر نیازی به تکرار آن نیست.

همانگونه که نابغه بنی ذبیان گفته:

كَأَنَّكَ مِنْ جَمَالِ بَنِي أَقْيَشٍ يُقَعِّعُ خَلْفَ رَجُلِيهِ بِشَنِّ

در جمله‌ی: (. جمل - يققع خلف رجلیه بشن) «جمال» ی محذوف است که جمال مذکور بر آن دلالت می‌کند.

و همانگونه که فرزدق بن غالب گفته:

تَرَى أَرْبَاعَهُمْ مُتَقَلِّدِيهَا إِذَا صَدَى الْحَدِيدُ عَلَى الْكَمَاةِ

مراد آن است که در متقدریها، «هم» ی محذوف است، زیرا ظاهر قول أَرْبَاعَهُمْ بر آن دلالت می‌کند.

و شواهد از این قبیل در شعر عرب بسیار زیادند و در اینجا نمی‌توان آن‌ها را ذکر کرد و فرموده: خداوند نیز از این قبیل است ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾.

سخن درباره تاویل فرموده: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾.

ابو جعفر می‌گوید: قراء همه بر خواندن «غیر» به جر اجماع دارند، و جر آن نیز به دو دلیل است:

۱- اینکه غیرهم صفت و «هم» نعت است برای «الذین»، زیرا الذین محلاً مجرور می‌باشد.

اما چرا درست است که «غیر» برای «الذین» نعت باشد، حال آنکه «الذین» معرفه و غیر نکره است.

به این خاطر است که «الذین» همراه با صلهاش همانند زید و عمر و... معرفه موقت نیست، بلکه همانند نکره‌های مجهول است مثل رجل و بعیر.. وقتی که الذین این طور

باشد، غیر نیز به یکی از اسماء مجهول اضافه شده و به همین خاطر جایز است که ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ برای ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ نعت باشد. همانطور که گفته می‌شود «لا أجلس إلا إلى العالم غير الجاهل» یعنی «اجلس إلا إلى من يعلم» نه، «لا إلی من یجهل» و اگر ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ معرفه موقت می‌بوده، جایز نمی‌بود که ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ نعت آن باشد.

زیرا در کلام عرب اشتباه است که معرفه موقت با نعت نکره توصیف دار شود و اشتباه است که گفته شود: «مررت بعبد الله غير العالم» که غیر نعت است و به همین خاطر مجرور شده، مگر اینکه گفته شود مجرور بودن غیر بنابر تکرار «باء»ی است که عبدالله را مجرور کرده، و در این صورت می‌شود مررت بعبدالله، مررت بغير العالم، و این یکی از راههای مجرور بودن غیر در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ است.

راه دوم: اینکه «الذین» به معنای معرفه موقت باشد، و اگر این را بپذیریم، در این صورت «غیر» مجرور است، بنابر تکرار «صراط» که الذین را مجرور کرده، همانند این که گفته باشی: ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ صراط غیر المغضوب علیهم.

و این دو تاویل بود راجع به اعراب ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾؛ هر چند که راجع به آن اختلاف وجود دارد، و این دو تاویل معنایشان به هم نزدیک است و این از سایه نعمت خدا است که مؤمن به دین حق هدایت یافته و به واسطه این هدایت است که از خشم و غضب و ضلالت نجات پیدا کرده.

و همچنین جایز است «غیر» را در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ به نصب خواند، هر چند که از خواندن آن احساس گنگی می‌شود. و این نیز به خاطر شاذ بودن آن در برابر قرائت قراء است. هر چند شواذ قرائتی که امت آن‌ها را آورده همه بنابر روایات ظاهر و مستضعف می‌باشد، و می‌بینی که حق و راه و روش رسول خدا ﷺ مخالف و انحراف را خواهد داشت. هر چند که آن قرائت دلیلی هم داشته باشد.

توجیه منصوب کردن آن این است که، «غیر» صفت هاء و میم در «علیهم» می‌باشد، هر چند که هاء و میم مجرور به «علی» هستند ولی آن‌ها محلاً منصوب به «انعمت‌اند» و معنای آن این می‌باشد:

راهی که آن‌ها را به فضل و کرم خویش بدان هدایت داده‌ای، راهی که غضب و گمراهی را دامنگیر آن‌ها نمی‌شود و این همانند مرتب بعدالله غیر الکریم و لا الرشید؛ و غیر الکریم، از عبدالله، جدا است. چون عبدالله معرفه موقت است و غیر نکره مجهوله می‌باشد.

و بعضی از نحوی دانان بصری اعتقاد بر این دارند که منصوب خواندن «غیر» در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ﴾ بنابه دلیل استثناء ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ﴾ و اینکه آن از معانی صفت ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ است

در این صورت می‌شود ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ ﴿إِلَّا الْمَغْلُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ «غیر» در آنجا به معنای «إلا» می‌باشد - کسانی که در ادیانشان نعمت برای ایشان فرود نیامده و به حق هدایت نیافتند. مرا از زمره‌ی آن‌ها قرار مده. همانگونه که نابغه بنی ذبیان می‌گوید:

وقفت فیها أصیلا لا أسائلها عیت جواباً، وما بالربع من أحد
إلا أوارى لأیاً ما أینها والنوی كالحوض بالظلومة الجلد

معلوم است که «أواری» از زمره هیچ یک از «احد» نیست و همچنین نزد آن ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ از ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ استثناء شده.

اما نحوی دانان کوفی، این تأویل را انکار کرده و آن را ضعیف دانسته‌اند و اعتقاد دارند که اگر سخن و تأویل بصریها درست باشد، در این صورت درست نمی‌بود که گفته شود: ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ چون «لا» مفید نفی و انکار است جحد و انکار جز بر جحد و

انکار عطف نمی‌شود و می‌گویند: ما در هیچ یک از کلام عرب نشنیده‌ایم که استثناء معطوف بر جحد و انکار واقع شود، و بلکه ما دیده‌ایم که استثناء بر استثناء و جحد بر جحد عطف می‌شود. در استثناء می‌گویند: **قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا أَخَاكَ وَإِلَّا أَبَاكَ**. «ولا اخاك» را ندیده‌ایم و آن‌ها می‌گویند: وقتی که این در کلام عرب نیامده، و قرآن نیز بنابر فصیح‌ترین قرائت عربی نازل شده، پس می‌دانیم **﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾** بر جمله‌ی **﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾** عطف شده است و «غیر» به معنای انکار و جحد است نه استثناء.

و تاویل آن بنابر استثناء غلط می‌باشد.

و این نمونه‌هایی از تاویل **﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾** بود.

و ما تنها به خاطر این بود که به بیان گونه‌های اعراب آن پرداختیم - هر چند که هدف ما در این کتاب پرده‌برداری از تاویل هر یک از آیه‌های قرآن که در اعراب آن‌ها و تاویل آن‌ها اختلاف هست، نمی‌باشد زیرا چنان نیازمندیم که پرده از گونه‌های اعراب آن برداریم، تا برای کسانی که طالب شناخت از گونه‌های تاویل و اعراب آن هستند، روشن شود.

و آنچه که نزد ما درباه تاویل و قرائت آن آیه، صواب می‌باشد همان قول نخست است. قرائتی که **﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾** را به مجروری می‌خواند و آن را صفت و نعت **﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾** می‌دانست، یا اینکه آن را بنابه تاویل تکرار **﴿صِرَاطٍ﴾** می‌دانست.

هر یک از آن‌ها درست‌اند.

اگر کسی بگوید: آن کسانی که خداوند غضب خود را شامل حال آن‌ها کرده کدامند؟ گروهی می‌گویند: همانهایی‌اند که خداوند آن‌ها را در قرآن توصیف کرده: **﴿قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ^ع مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْحَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ^ع أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾﴾** [المائدة: ۶۰].

خداوند گونه‌هایی از مصیبت آن‌ها که باعث فرود آمدن عذاب الهی به ایشان را به ما یادآوری می‌کند و به چیزی که خداوند راه نجات ما را از آن عذابها در آن قرار داده به ما نشان داده و بدان بر ما منت می‌نهد، پی برده‌ایم.

اگر آن‌ها بگویند: دلیل شما مبنی بر اینکه آن‌ها همانهایی‌اند که خداوند در قرآن از ایشان یاد کرده و خبر داده، چیست؟

در پاسخ می‌گوید: احمد بن ولید رملی به من گفت که عبدالله بن جعفر رقی از سفیان عینی از اسماعیل بن ابی خالد از شعبی از عدی ابن حاتم روایت کرده: که رسول خدا فرمود: مراد از مغضوب علیهم، یهود است.^۱

حسین بن علی به ما گفت: که مسلم بن عبدالرحمان از حماد بن سلمه محمد بن جعفر از ثعبه از سماک بن حرب از مری بن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا به من فرمود: مغضوب علیهم همان قوم یهود است.^۲

علی بن حسین به من گفت: مسلم بن عبدالرحمان از محمد بن مصعب از حماد بن سلمه از سماک بن حرب از مری ابن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که ایشان از رسول خدا سوال فرمودند: مراد از فرموده خداوند در ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ چیست، فرمود آن‌ها یهوداند.^۳

یعقوب بن ابراهیم به من گفت: که ابن علی به سعید جریری از عروه از عبدالله بن شقیق روایت کرده که مردی خدمت پیامبر آمد (و این سوال را مطرح کرد) او نیز چیزی همانند این را فرمود، حسین بن یحیی به من گفت: عبدالرزاق از معمر از بدیل عقیلی از عبدالله بن شقیق روایت کرده که رسول خدا در وادی فدا بر سوار اسبش بود و فردی از بنی یقین گفت: ای رسول خدا آن‌ها کدام‌ها هستند؟ فرمود: مغضوب علیهم و به یهود اشاره

۱- اسناد آن صحیح است.

۲- اسناد آن صحیح است.

۳- اسناد آن صحیح است.

کرد. ^۱ قاسم بن حسین به من گفت که حسین از خالد بن وسطی از خالد خدای از عبدالله بن شقیق از ابن عباس روایت کرده که ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی یهود. ^۲

موسی بن هرون همرانی به من گفت که عمرو بن طلحه از اسباط بن نصر از موسی از ابی مالک از ابن صالح از ابن عباس از مره همدانی از گروههای از صحابه روایت کرده که غیر المغضوب علیهم، یعنی؛ یهود.

ابن حمید رازی به ما گفت: که مهران از سفیان از مجاهد روایت کرده که گفت: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی؛ یهود.

قاسم به ما گفت: که حسین از صجاج از ابن جریج از ابن عباس روایت کرده که ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾، یعنی یهود

یونس به من گفت: که ابن وهب از ابن زید از پدرش روایت کرده که ایشان گفته: ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾، یهود است.

ابو جعفر می گوید: در صفت غضب که خداوند آن را ذکر کرده، اختلاف وجود دارد! بعضی ها گفته اند: خداوند غضب و خشم خود را شامل کسانی خواهد کرد که او را به خشم آوردند، و خداوند نیز آن ها را یا در دنیا و یا در آخرت مورد خشم خود قرار می دهد.

همانگونه که خود فرموده: ﴿قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِشِرِّ مِنَ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ﴾ [المائدة: ۶۰] و یا ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [الزخرف: ۵۵].

۱- اسناد آن صحیح است. و بعداً تفسیر ضالین با همین اسناد خواهد آمد.

۲- تخریج نشده.

و بعضیها نیز گفته‌اند: منظور از غضب خدا، بیان مفهومی است که از آن معنای غضب معلوم می‌شود، هر چند که این از این جهت ثابت است اما معنای آن در رابطه با خدا مخالف می‌باشد و به معنای خشم و غضب انسانها نیست که آنها را از حرکت و مشقت وای می‌دارد. چون ذات خداوند آفات را جائز نمی‌داند ولی این همانند علم و قدرت صفت وی می‌باشد: هر چند که به روش اثبات است و هر چند که مخالف معنای علوم بندگان و معارف درون و تواناییهایشان که در هنگام وجود افعال وجود خواهند داشت و بر عکس. سخنی پیرامون فرموده خداوند ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾.

ابو جعفر می‌گوید: بعضی از بصریها اعتقاد بر این دارند که «لا» همراه «الضالین» به خاطر اتمام کلام با آن آمده و در معنا هیچ اثری ندارد. و برای قول خویش به شعر عجاج استناد می‌کنند:

مَا كَانَ يَرْضَى رَسُولَ اللَّهِ فَعَلَهُمْ وَالطَّيِّبَانَ أَبُو بَكْرٍ وَلَا عَمْرُ

و این درست است، چون جحد و انکار در اول کلام آمده و قبلاً ذکر شده است. ابو جعفر می‌گوید: این قول آخر نزدیکتر به جواب است تا اولی، زیرا در کلام عرب «غیر» موجود است. که بدون «لا»ی جحدی که به معنای حذف باشد، ابتدا شود، و اینکه آن جایز نباشد بر حرف «سوی» و یا حرف استثناء عطف شود و غیر در کلام عرب به سه معنی آمده:

۱- استثناء ۲- جحد، ۳- سوی، وقتی که ثابت شد درست نیست «لا» در ابتدا به معنای حذف باشد، و همچنین عدم جواز عطف آن بر «غیر» در «غیر المغضوب» ثابت شد و اگر آن به معنای «الا»ی استثناء باشد، باز هم جایز نیست بدان عطف شود اگر به معنای سوی باشد و (بس) «لا» موجوده با او عاطفه است و به ما قبلش عطف شده، و این درست و ثابت شده که برای غیر در المغضوب علیهم، هیچ راه دیگری نیست و توجیه صحت آن نیز جایز است و اینکه برای قول «و لا الضالین» هیچ راهی جز عطف به «غیر المغضوب علیهم» ندارد.

و پس تاویل کدام - اگر آنچه را که گفتیم بنابر آن استشهادهای درست باشد - می‌شود:
اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم لا المغضوب علیهم ولا الضالین.

اگر کسی بگوید: منظور از ضالون که خداوند به ما دستور داده از آنها به خدا پناه
 ببریم چه کسانی‌اند؟

بعضی می‌گویند: آنها همان‌هایی‌اند که خداوند در قرآن از آنها یاد کرده ﴿قُلْ يٰٓاَهْلَ
 الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوْا اَهْوَاَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ وَاَضَلُّوْا
 كَثِیْرًا وَّضَلُّوْا عَن سَوَاۗءِ السَّبِیْلِ ﴿۷۷﴾ [المائدة: ۷۷].

اگر بگویند: دلیل شما برای اثبات ادعای خویش چیست؟
 در پاسخ می‌گویند:

احمدبن ولید به ما گفت که عبدالله بن جعفر از سفیان بن عیینه از اسماعیل بن ابی
 خالد از شعبی از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا فرمود: و لا الضالین، یعنی؛
 مسیحیان.^۱

محمدبن مثنی به ما گفت که احمدبن جعفر از شعبه از سماک از عبادبن جبش از
 عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: و لا الضالین، یعنی؛ - مسیحیان -
 علی بن حسین به من گفت: که مسلم بن عبدالرحمان از محمدبن مصعب از حمادبن
 سلمه از سماک بن حرب از مری بن قطری از عدی بن حاتم روایت کرده که رسول خدا
 راجع به ﴿وَلَا الضَّالِّیْنَ﴾ فرمود: آنها مسیحیانند.

حمیدبن معده سامی به ما گفت که بشر بن مفضل از جریری از عبدالله بن شقیق
 روایت کرده که مردی خدمت پیامبر آمد و او در حال محاصره وادی قراء بود و راجع به
 آنها از پیامبر سوال کرد او نیز گفت: آنها نصاری‌اند.

۱- قبلاً به آنها اشاره شد در تفسیر مغضوب علیهم و همه این روایتها نیز همان مرجع را دارند.

یعقوب بن ابراهیم به ما گفت: که ابن علیّه از سعید بن جریر از عروه یعنی ابن عبدالله بن قیس از عبدالله بن شقیق از رسول خدا چیزی را به همین معنا روایت کرده.^۱

حسن بن یحیی به ما گفت: که عبدالرزاق از معمر از بدیل عقیلی از عبدالله بن شقیق از رسول خدا که در وادی قراء بر سوار اسبش بود، روایت کرده که مردی از بنی یقین از پیامبر درباره آنها پرسید، پیامبر فرمود: آنها مسیحیان هستند.

قاسم به ما گفت: که حسین از خالد واسطی از خالد از عبدالله بن شقیق از رسول خدا در وادی قراء که بر سوار اسبش بود، روایت کرده که فردی از پیامبر راجع به آنها پرسید؟ او نیز فرمود: آنها نصاریند.

محمد بن حمید به ما گفت: که مهران از سفیان از مجاهد روایت کرد که: ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ یعنی؛ نصارا.

ابو کریب به ما گفت: که عثمان بن سعید از بشر بن عماره از ابو روق از ضحاک از ابن عباس روایت کرده که ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ یعنی؛ نصارا. او گفت: «غیر طریق نصارا که خداوند آنها را به واسطه افتراهایشان گمراه کرد. و افزود که خدایا دین حق خود را که همانا لا اله الا الله وحده لا شریک له است به ما الهام کن، تا همانند یهود ما را مورد خشم خود قرار ندهید و همانند نصارا ما را گمراه نکنید و همانند آنها عذابمان ندهید، ما را به رحمت و مهربانی خود از آن دور گردان. قاسم به من گفت: که حسین از حجاج از ابن جریج از ابن عباس روایت کرد که ضالین همان نصارا هستند.

• موسی بن هارون همدانی به ما گفت: که عمرو بن حماد از اسباط بن نصر از اسماعیل سدی از ابی مالک از ابی صالح از ابن عباس از مره همدانی از ابن مسعود از گروهی از صحابه روایت کرده که رسول خدا فرمود: ﷺ ضالین، یعنی؛ نصارا.

۱- اسناد این حدیث قبلاً بدان اشاره شد.

- احمد بن حازم غفاری به ما گفت: که عبیدالله بن موسی از ابی جعفر از ربیع روایت کرده که ضالین. یعنی؛ نصارا.
 - یونس بن عبدالعلی به ما گفت: که ابی وهب از عبدالرحمان بن زید روایت کرد که ضالین، یعنی؛ مسیحیان.
 - یونس به ما گفت: که ابی وهب از عبدالرحمان بن زید از پدرش روایت کرده که ضالین یعنی نصارا.
 - ابو جعفر می‌گوید: هر مسافری بدون سفر و بدون راه و روش قویم و خوب، حرکت کند، نزد عرب گمراه قلمداد می‌شود، چون در راه گمراه خواهد شد... و به همین خاطر است که خداوند نصارا را گمراه نامیده است چون از حق و راه و روش خدایی تخطی کردند و در غیر راه مستقیم گام برداشتند.
- اگر کسی بگوید: آیا مگر این نیز جزو صفات یهود نیست؟
در جواب گفته می‌شود: آری.
- اگر بگوید: پس چگونه نصارا را به این صفت و یهود را نیز به مغضوب علیهم، تخصیص داده‌اید؟
- گفته می‌شود: آن دو فرقه هر دو ضالین و مغضوب علیهم هستند، ولی خداوند هر یک از آنها را به صفاتی که خود از روی شناختی که از آنها دارد، بیان می‌کند و هر یک از آنها جز بدان صفت که در حقیقت برای آنها وضع شده، نامگذاری نمی‌شوند.
- بعضی از بی خردان قدریه گمان می‌برند که توصیف نصارا به ضلال در فرموده خداوند ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و نسبت دادن آن از جانب خدا به آنها است، بدون آنکه خداوند آن گمراهی را به خود نسبت دهد همانگونه که خداوند یهود را به مغضوب علیهم توصیف نموده این برای دلالت کردن بر صحت آنچه که برادران قدریه از روی جهل گفته‌اند است، البته همه این‌ها ناشی از جهل آنها به وسعت کلام و تغییرات اسمی آن است.

اگر این مسئله همانند آن باشد که آن بی خردان فوق الذکر گفتند، لازم می‌آید که هر چه موصوف به صفت و یا هر چه که فعلی بدان نسبت داده شود، درست نباشد که آن‌ها سبب غیر خود واقع شوند، و باید برای تحقق هر یک از آن‌ها سببی خاص وجود داشته باشد ولی حق آن است که آن‌ها به مسبب و موجودشان نسبت داده شوند، اگر سخن آن‌ها درست باشد، لازم می‌آید که سخن آن فرد دروغ باشد که می‌گوید: آن درخت به حرکت در آمده، اگر وقتی که باد آن را به حرکت در آورد، و اینکه به لرزه در آمده، وقتی که زلزله به آن زده باشد و امثال این‌ها.

خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِّ وَجَرْنَ بِيَمٍ﴾ [یونس: ۲۲]، خداوند در این آیه جریان و حرکت را به کشتی نسبت داد، با اینکه در حقیقت آن جریان به غیر از آن صورت می‌گیرد این دلیلی است برای غلط بودن خطای تاویل آن گروه فوق‌الذکر درباره ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ می‌باشد و ادعای آن‌ها مبنی بر اینکه خداوند آن گمراهی را به نصارا نسبت داده است و این تصحیحی بود بر ادعای آن منکرات، زیرا خداوند در افعال بندگانش عامل است و به خاطر آن است که افعال بندگانش صورت می‌گیرد، همراه با آن توضیح‌هایی که خداوند در بسیاری از آیات داده است که او هادی و مُضِل است. از جمله: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [الجاثية: ۲۳].

خداوند توضیح می‌دهد که تنها او هادی و مضل است.

قرآن کریم با زبان عرب نازل شده، همانگونه که قبلاً بدان اشاره کردیم، و عرب باید فعل و افعال را به کسی که از آن صادر شده نسبت دهند با اینکه مسبب آن احیاناً غیر از آن چیزی باشند که از آن درست شده، و هر چند کسی که آن فعل از آن به وجود آمده غیر آن است. چون عبدی که فعلی را کسب کرده و خداوند آن را عیناً به وجود آورده؟

بلکه بهتر آن است که آن فعل را به مکتسبش - عبد - به این خاطر که او با قوت خود و اختیار خویش آن را کسب کرده، و به خدا که آن را عیناً ایجاد کرده، نسبت داد.

شبهه‌ای در قرآن از ملحدان!

اگر یکی از آن‌ها از ما پرسید: شما در اول کتاب در وصف این کتاب آوردید: که در بالاترین و بلندترین درجه قرار دارد و در بیان حاجت درون نفس مبین بلیغترین است، و روشن‌ترین کلام خداوند است بیان مراد گوینده‌اش می‌کند، و درجه‌ی لفظ آن نسبت به دیگر کلامها در والاترین درجه‌ی بیان است و پس چرا اگر حال از این قرار است - صحبت از سوره‌ی همانند سوره فاتحه که دارای هفت آیه می‌باشد به درازا انجامید؟ در حالی که معانی همه آن‌ها در دو آیه ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ فَسْتَعِينُ﴾ جمع شده، در این شکی نیست که کسی مالک روز قیامت را بشناسد، حقیقتاً او را با اسماء حسنی و صفات ولایش شناخته است.

و هر که مطلع خدا باشد، بدون شک از راه صالحان پیروی و از راه گمراهان و عقب‌شدگان خدا دوری می‌جوید.

پس چه حکمتی در زیاد کردن آیات پنجگانه دیگر است که در این دو آیه نیست؟ به او گفته می‌شود: که خداوند بزرگ تمام فرامین و پند و اندرز خود را برای حضرت محمد و امتش در کتابی جمع کرده که دیگر کتابهای آسمانی از آن بی بهره‌اند و برای پیامبر و امتهای قبلی آن را نیاورده، زیرا خداوند هر کتابی را که برای پیامبران قبلی نازل کرده، آن را با بعضی از معانی خاصی که قرآن شامل و حاوی همه آن معانی است، نازل می‌فرمود، همانند تورات که تنها شامل پند و اندرز و شرح و تفصیل بود، و زبور نیز در برگیرنده حمد و سپاس و تمجید بود. و یا انجیل که شامل موعظه و یادآوری بوده، اما قرآن شامل تمام آن معانی و دیگر معانی‌ای که آن کتابها از آن تهی بودند، می‌باشد و قبلاً به ذکر آن در این کتاب پرداختیم.

و از جمله مهمترین آن معانی‌ای که بدان قرآن بر دیگر کتابها تفوق پیدا کرده، همان نظم و متن و ساختار آن در کلامی عجیب و بدیع بود که تمامی خطبا و شعراء از آوردن چیزی همانند کوچکترین سوره‌ی آن عاجز و ناتوان و از نظم و تالیف آن سرگردان ماندند و نخبگان از تلاش برای آوردن مثل آن ناکام ماندند و خود را به حماقت انداختند و جز تسلیم و اقرار به حقانیت وی که از جانب خدای یکتا آمده، هیچ راه دیگری نداشتند، و همراه با آن شامل معانی دیگر همانند ترغیب و ترهیب، امر و نهی، داستان و جدل و نمونه و چیزهایی از این قبیل که در کتابهای دیگر جمع نشده است، می‌باشد.

پس در هیچ جای آن اطالهی کلام نیست - همانگونه که در ام‌القرآن - فاتحه نیست - وقتی که در توصیف قرآن گفتیم او دارای ساختار و نظم عجیب است و از وزن اشعار و سجع و قافیه‌ی کاهنان و خطیبان و نوشته‌های بلیغات جدا است و همه مردم از آوردن ساختار و نظم آن عاجز مانده‌اند - خداوند خواست همه این‌ها را در کتابی جمع کند تا بر نبوت پیامبر اسلام دلالت نمایند؛ و اینکه در آن حمد و ثناء و تمجید خداوند وجود دارد: و مردم را از عظمت و قدرت و بزرگی مملکت خویش آگاه کند، و خدا را با انعام و الطافش به ذکر آن و حمد و ثنای وی در برابر نعمتهایش بپردازند، که این شکر و سپاس و حمد و ثناء مستوجب فراوانی نعمت و ثواب فراوان الهی خواهد شد و در قرآن وصف کسانی که خداوند بنا بر معرفت و فضل خویش بدانها نعمت داده و آن‌ها را توفیق طاعت خدا داده است، آمده، و خداوند به بندگانش گفته که هر نعمتی چه دینی و چه دنیایی از آن اوست تا به خدا رویی آورند و حاجات و نیازهای خود را تنها از خدا بجویند، و به ذکر عاصیان و گناهکاران پرداخته و اینکه این راه موجب خشم و غضب خدا می‌شود و نابودی را نصیب آن‌ها خواهد کرد.

این گونه اسلوب بیان در سوره فاتحه و دیگر جاهای قرآن، توجیه می‌شود و این دارای نهایت حکمت و اتمام صحبت می‌باشد.

ابو کریب به ما گفت: که محاربی از محمد بن اسحاق از علاء بن عبدالرحمان بن یعقوب از ابی سائب مولی زهره از ابی هریره - روایت کرده که پیامبر فرمود: هر گاه کسی بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خداوند می فرماید: «بنده ام مرا سپاس گفت» و اگر بگوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خداوند می فرماید: «عبدم مرا ثنا و ستایش کرد» و اگر بگوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ خداوند می فرماید: «عبدم مرا تمجید کرد» و اگر بگوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ تا پایان سوره، خداوند امثال این را به او می گوید.^۱

ابو کریب به ما گفت: که عبیده از اسحاق از علاء بن عبدالرحمان از ابی سائب از ابی هریره روایت کرده، که هر گاه فردی بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ چیزی همانند این را ذکر و آن را به درجه مرفوع نبرده.^۲

ابو کریب به ما گفت: که ابو اسامه از ولید بن کثیر از علاء بن عبدالرحمان مولی حُرّقه از ابی سائب از ابی هریره روایت کرده که از رسول خدا چیزی همانند این را نقل نموده.^۳

صالح بن مسار مروزی به ما گفت: که زیل بن حباب از عنسه بن سعید از مطرب بن طریف از سعد بن اسحاق بن کعب بن عجزه از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند فرموده: نماز را میان خود و بندگانم تقسیم و دو نیم کرده- ام، و باید بندگانم از او (خدا) سوال نمایند و خواست خود را مطرح کنند. اگر بنده بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ خداوند می گوید: «بنده ام مرا سپاس گفت» و

۱- دارای اسناد صحیح می باشد.

۲- دارای اسناد صحیح می باشد این حدیث حکماً مرفوع شده.

۳- دارای اسناد صحیح می باشد.

اگر بگوید: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خداوند می‌گوید: «بنده‌ام مرا ستایش کرد» و اگر بگوید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ خداوند می‌گوید: «بنده‌ام مرا تمجید کرد»...
پایان تفسیر سوره فاتحه...

مقدار پایبندی طبری به روش خویش:

این تفسیر آخرین آیه از سوره فاتحه نزد طبری بود، و قبلاً ما در مقدمه راجع به روشی که طبری برای تفسیر خویش برگزیده بود صحبت کردیم که خلاصه آن ذیلاً می‌آید:

۱- در بر گیرنده تمام نیازهای مردم است به گونه‌ای که این تفسیر جامع می‌باشد و فرد را از دیگر کتابها بی‌نیاز می‌کند.

۲- نقل آنچه که مفسران بر آن اتفاق و یا اختلاف کرده‌اند، و بیان علت هر یک از آن گرایشها و توضیح آنچه که نزد وی صحیح است.

۳- طبری به ذکر گونه‌های تاویل جمیع قرآن پرداخته و آن را سه قسم دانسته:
یک: آنچه تنها خداوند می‌تواند آن را تاویل کند و دیگران نمی‌توانند در آن به نتیجه‌ای برسند.

دو: آنچه تفسیر و بیان آن را تنها پیامبر می‌تواند.

سه: آنچه که شناخت آن به عربی دانان موکول شده.

در نوع اول، طبری سخن گفتن از آن را بنا بر تاویل و تفسیر بالرای نهی کرده.

در نوع دوم، بر صحت اقوال پیامبر اعتماد می‌شود.

در نوع سوم، بر شواهدی از اشعار عرب و لهجه و لغت‌های مشهور و معروف آنها، اعتماد می‌شود، و در اینجا طبری قید با اهمیتی را وضع می‌کند، و آن هم این است که؛ تاویل از اقوال سلف صحابه و بزرگان دین و خلف تابعین و علمای ائمه، تخطی نکند.

این روشی است که طبری آن را مناسب دیده برای تالیف کتابش در تفسیر انتخاب نماید، پس تا چه اندازه‌ای بدان روش پایبند بود؟

وقتی که به تفسیر وی برای پایان آیه‌ی سوره فاتحه می‌نگریم، می‌بینیم که آن را به سه جزء تقسیم کرده و در هر یک از آن اجزا برای توضیح معانی آن‌ها به کتاب خدا استناد می‌کند، زیرا بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می‌کنند، و بعداً برای توضیح بیشتر وارد ذکر روایتهای مربوطه می‌شود و این روش اغلیت تفسیر وی را تشکیل می‌دهد، و در اشاره به تخریج روایتهای می‌بینیم برخی از آن‌ها صحیح و بعضی دیگر غیر صحیح می‌باشند و طبری اغلباً به هنگام اختلاف اهل تاویل، به انتخاب و ترجیح مثال این، همان که در تفسیر وی در باب اول راجع به صحبت از غدیر، نقل کردیم است، و پی‌گیری‌هایی درباره روایتهایی که در تفسیرش آورد، ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] نزدیکترین اقوال در حین نزول این آیه، همان قولی است که از عمر بن خطاب روایت شده، و آن اینکه این آیه در روز عرفه و در روز جمعه نازل شده، زیرا اسنادش صحیح است و اسناد غیر آن ضعیف می‌باشد.^۱ و به مثال دیگری می‌پردازیم که این روش را بیان می‌کند، ایشان در تفسیر آیه

﴿وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَاهُ بَعْدَ حِينٍ﴾^۲

آورده‌اند که «همانند آنچه را در این باره گفتیم، اهل تاویل آن را گفته‌اند».

بعداً می‌گوید: «درباره مدتی که خداوند آن را در اینجا ذکر کرد اختلاف هست، آن

چیست؟ و نهایت آن کی است؟

ایشان اقوال مختلفی را در این باره ذکر می‌کند و خود نیز می‌گوید:

۱- نگاه تفسیر طبری برای آیه‌ی سه سوره مائده در کتاب خود با تحقیق شاکر ۵۱۷/۹ - ۵۳۱.

۲- آیه ۸۸ از سوره ص و برای تفسیر آن به کتاب خود ۱۸۸/۲۳ - ۱۸۹ - مراجعه شود...

نزدیکترین اقوال به جواب این است که: خداوند آگاه به مشرکین و تکذیب کنندگان قرآن هست، آن‌ها بعد از مدتی - البته بدون تحدید آن مدت - از اخبار قرآن آگاهی پیدا می‌کنند. و به تاکید کسانی بودند که در ظهور حقیقت و وضوح صحت آن در دنیا زندگی کرده‌اند بر اخبار آن آگاه بوده‌اند از جمله‌ی آن‌ها کسانی که در هلاکت خویش در جنگ بدر و قبل از آن به حقیقتش آگاه شدند، و برای حین (زمان) در نزد عرب تحدیدی وجود ندارد.

اگر این همانطور باشد، دیگر هیچ چیزی صحیح‌تر از آن نیست که همانند خدا به مطلق و بدون حصر آن، گفته شود.

و اهل تاویل نیز همانند آنچه را که گفتیم، گفته‌اند.

و خبری که از عکرمه روایت شده برای تایید دیدگاه آن‌ها می‌تواند باشد، همراه با این می‌بینیم که طبری گاهاً روایت غیر صحیح نیز استناد می‌کند می‌گیرد، مثلاً در هنگام تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَخَفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾ [الأحزاب: ۳۷]. حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «ابن ابی حاتم و ابن جریر آثاری را از بعضی از سلف روایت کرده‌اند که خواستیم و دوست داریم از آن صرف‌نظر کنیم و آن‌ها را ذکر نماییم»^۱ طبری این روایات را در تفسیر خود آورده که با منهج خویش ناهمخوانی دارد، و بلکه دیگر این‌ها به خطا در هنگام تطبیق اشاره دارند.

طبری بسیار تلاش می‌کرد که به منهج و روش خویش پایبند باشد، و تایید این گفته هنگام تفسیر و تاویل آیه‌ی ذیل روشن می‌شود ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ [البقرة: ۳۵]. آنجا می‌گوید: اهل تاویل در تعیین عین درختی که آدم از خوردن میوه آن منع شد، اختلاف دارند.

بعضیها می‌گویند: این درخت گندم بوده، و به ذکر کسانی که این را گفته‌اند پرداخته»، و دو خبر را ذکر می‌کند و می‌گوید: «بعضیها هم گفته‌اند این درخت انجیر بوده، و به ذکر کسانی که این را گفته‌اند که او آدم و همسرش را از خوردن آن درخت نهی کرده، ولی آن دو راه، خطا را پیمودند و آن را خوردند، آن هم بعد از این بود که خدا عین آن درخت را برای آن‌ها بیان کرده بود، و قرآن به این مساله می‌پردازد ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ و خداوند برای مخاطبین قرآن هیچ نشانه‌ای را برای دلالت بر آن درختی که در بهشت وجود داشت و خداوند آن‌ها را از آن نهی کرده بود، قرار نداد؟، و اگر خداوند آن را صلاح می‌دید همانند دیگر چیزها برای مخاطبان تعیین می‌کرد.

مهمتر آن است که در این باره گفت: خداوند آدم و حوا را از خوردن میوه‌ی درختی به خصوص در میان دیگر درختهای بهشت نهی کرده، ولی آن دو از این فرمان الهی سرپیچی کردند و از آن خوردند، همانگونه که خدا برای ما توصیف کرده، و ما هیچ آگاهی از عین آن درخت نداریم، زیرا خداوند نه در قرآن و نه در سنت در هیچ جایی بدان اشاره نفرموده، پس خبر آن را از کجا آورده‌اند؟ بعضیها گفته‌اند: آن درخت گندم بود، و بعضیها نیز گفته‌اند: درخت انگور بوده، و بعضیها هم گفته‌اند: آن درخت انجیر بوده است.

و ممکن است که یکی از آن‌ها باشد، و این علم و دانش است که شناخت آن هیچ فایده‌ای در بر ندارد، همانطور که جهل بدان نیز هیچ ضرری در پی ندارد». این کلام طبری بود که آنچه را درباره وی گفتیم مورد تایید قرار می‌دهد. و این به دو نوع از انواع سه‌گانه تاویل مربوط می‌شود و آن دو: نوع اول: آنکه بشریت در آن هیچ شناختی نمی‌تواند کسب کند و بلکه تنها خاص خدا است.

نوع دوم: آنچه که شناخت آن توسط بیانات پیامبر میسر است.

اما نوع سوم: آنچه که شناخت آن توسط عربی‌دانان میسر می‌باشد، از تفسیر سابق خویش درباره آیه‌ی اخیر سوره فاتحه روشن می‌شود، آنگاه که در رابطه با محذوف یعنی اتمام خبر از نعمتی که خداوند به آن‌ها داده بود، صحبت می‌کرد، و در آنجا به انواع مختلف لغت عرب اشاره کرد و به دو بیت استدلال نمود و بعداً گفت: شواهد برای اثبات این در اشعار عرب بیشتر از آن است که گفته شده، و همچنین در بیان خویش راجع به فرموده‌ی خداوند «غیر» روشن می‌شود، و به ذکر اختلاف میان بصریها و کوفی‌ها درباره الغای «لا» پرداخت، و بعد از میان جواز منصوب کردن واژه «غیر» به ترک خداوند به نصب آن می‌پردازد و می‌گوید: «هر چند که تو از خوردن آن احساس گنگی به خاطر شاذ بودن آن در برابر قرائت قاریان، می‌کنی و هر قرائت شاذی که امت آن را آورده همگی نقلی ظاهر و مشهور است به همین خاطر آن، مخالف حق و راه و روش خدا و رسول خدا دیده می‌شود هر چند که برای آن - اگر جایز القراءت باشد - راهی و دلیلی وجود داشته باشد.

گفته‌ی طبری این را تایید می‌کند که ایشان پایبند به قیدی است که در این نوع سوم ذکر شده؛ آنجا که برای قبول تاویل این را شرط کرد که نباید از اقوال سلف و ائمه و خلف تابعین و علمای امت، خارج و مخالف آن‌ها باشد، و برای تایید این نیز به سخنان ایشان در تاویل فرموده خداوند می‌پردازیم ﴿صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۸] آنجا می‌گوید: ﴿صُمُّ بَكْمُ عُمِّي﴾ و از دو جهت با رفع آن و از دو جهت با نصب آن خوانده شده، بعد از بیان آن شیوه‌های چهارگانه می‌گوید: «قرائتی که قابل قبول است، همان رفع آن است نه نصبش، زیرا هیچ کس نمی‌تواند خلاف رسم الخط قرآنی و مصاحف مسلمانان، بگوید، و اگر آن را با نصب بخواند، این مخالف رسم الخط مشهور است»^۱.

۱- تفسیر طبری با تحقیق شاکر ۲۳۰/۱.

می‌بینیم که طبری قبل از انتهای تفسیر فاتحه، به رد قدریه می‌پردازد و بعد از این می‌بینیم که می‌گوید: مساله‌ای که عمل الحاد طعنه‌گر در قرآن از آن سوال می‌کنند، و آن مساله را ذکر و به رد آن‌ها می‌پردازد.

طبری تفسیر فاتحه قرآن را با ذکر بعضی از روایتها درباره فضل آن‌ها به پایان می‌رساند که آن اخبار دارای اسناد صحیح بودند.

امید است این باعث ارائه‌ی خواسته‌ی ما از آنچه که این تفسیر در برگیرنده تمامی نیازهای مردم است و کتابی جامع و مردم را از دیگر کتابها بی‌نیاز می‌کند، شده باشد و امید است آنچه را که بیان کردیم مایه‌ی بیان فضل و ارزش آن کتاب شده باشد.

موضع طبری از اسرائیلیات:

قبل از پایان این بحث مختصر درباره تفسیر طبری، می‌خواهیم از موضع‌گیری وی در برابر اسرائیلیات آگاه شویم.

امید است آنچه را که در اینجا انتخاب کرده‌ایم بهترین انتخاب باشد، و آن هم سخن استاد علامه شیخ محمود محمد شاکر - رح - است که سالهای زیادی از عمر خویش را در تحقیق این کتاب صرف کرد.

وقتی که استاد همراه طبری تا آیه‌ی ۳۰ سوره بقره می‌آید و بعد از پایان قول طبری در تاویل فرموده خداوند - «خلیفه» - و اخباری که درباره این تاویل می‌آورد، استاد شاکر می‌نویسد:

با مراجعه به کلام طبری برایم روشن شده که استدلال طبری به آن آثاری که آن‌ها را با اسنادشان روایت می‌کند، منظور از آن‌ها تنها برای تحقیق معنای لفظ، بیان سیاق عبارت است. او در اینجا آثار و روایاتی را که دال بر معنای خلافت و خلیفه می‌کنند با اسنادشان ذکر می‌نماید، و اینکه مفسرین اولین چگونه در معنای خلیفه اختلاف کرده‌اند، و از استدلال به این آثار همانند استدلال به شعر برای معنای در لفظ قرآن، استفاده می‌کند و این در فقره آتی اثر شماره ۶۰۵ روشن می‌شود، آنجا آنچه را که از ابن مسعود و ابن

عباس و از حسین راجع به بیان خلیفه، روایت شده، ذکر می‌کند، و به خاطر همین استدلال به ضعفی که در اسناد وجود ندارد و مورد رضایت وی هم نیست، توجهی نمی‌کند؛ و دلیل این هم این است که خود طبری در اسناد این اثر می‌گوید: ۶۶۵ از ابن مسعود و ابن عباس در آنچه گذشت در ص: ۳۵۳ می‌گوید: اگر این صحیح باشد - زیرا به صحیح بودن آن آشنایی ندارم و در اسناد آن گمان و شک دارم...».

او با وجود اینکه در اسناد آن اثر شک دارد، اما باز هم آن را به خاطر آنکه تنها بر معنای آن لفظ دلالت می‌کند، روایت می‌نماید، معنایی که ابن مسعود و ابن عباس - اگر این از آن دو صحیح باشد - یا راویان گذشته آن را درک کرده‌اند این روش استدلال، هیچ اشکالی ندارد.

و این همانند آن اخبار و آثاری است که در ضعف آن‌ها شک ندارد و در اینکه آن‌ها جزو اسرائیلیات است، ولی آن‌ها را ذکر نمی‌کند، چون بر تفسیر آن‌ها مسلط بوده و بلکه ذکر آن‌ها برای بیان معنای لفظ یا بیان سیاق آن واقعه به درازا می‌انجامید. هر چند که خود آن اثر حجت در دین و در تفسیر کامل هر آیه‌ای از قرآن محسوب نمی‌شود.

استدلال طبری به چیزهایی که اهل علم آن را انکار کرده‌اند، تنها به خاطر کشف آن معنایی است که الفاظ قرآن بر آن دلالت می‌کند، همانگونه که به شعر برای کشف معنای قرآن استدلال می‌شود و این استدلال لغوی قلمداد می‌شود، و او منکر استدلال به شعری که گوینده‌اش دروغگو باشد نیست مادامیکه لغت آن صحیح باشد و همچنین منکر ذکر آثاری که به عنوان دلیل در دین برای دلالت بر معنا و مفهوم صریح لفظ قرآن و اینکه چگونه گذشتگان همانند صحابه و... آن را فهمیده‌اند نیست، با اینکه مورد پذیرش اهل حدیث هم قرار گرفته باشد.

و امیدوارم که در این یادآوری به خوانندگان کتاب طبری سود برساند، آنگاه که (گاهاً) به چیزهایی می‌انجامد که اهل علم حدیث آن را غریب و منکر دانسته‌اند و برادر گرامی احمد شاکر در بیان درجه‌ی رجال طبری نزد اهل علم رجال، کوتاهی نکرد، و این

برای کسانی که می‌خواهند علم گذشتگان را بنابر صحت خویش بشناسند، کافی است...
 ۴۵۳/۱ - ۴۵۴

طبری در تاویل فرموده خداوندی که می‌فرماید: ﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ [البقرة: ۳۰] به ذکر خبری می‌پردازد که پُر از اسرائیلیات است و بعداً آن را نقد می‌کند.^۱

استاد شاکر بعد از این نقد می‌گوید: سخن طبری دال بر آن است که بدان اشاره کردیم اینکه ایشان به آثار همانند مستدل به شعراء استدلال می‌کند و شما می‌بینی که ایشان این خبر را نقض می‌کند و به بیان خطا در سیاق آن و تناقض در معنای آن می‌پردازد.^۲

طبری بعداً می‌گوید: می‌ترسم از اینکه بعضی از آن روایت‌هایی که از صحابه روایت می‌شود، غلط باشد، و بعد از تاویل این خبر می‌گوید: چیزی را که ذکر کردیم، این روش ما است برای تاویل خبر، نه قولی که آن را برای تاویل آیه انتخاب می‌کنیم». و استاد شاکر بعد از این می‌گوید: «و این دوباره دلیل واضحی است بر اینکه استدلال طبری به معنای رضایت بدان نیست، بلکه به معنای آن است که او یک بار آن را برای استدلال بر سیاق تفسیر آیه و یک بار برای بیان اسناد خود اخبار، به کار می‌برد و حقیقتاً بسیاری از کسانی که به روش وی در تفسیر آگاهی ندارند و از طبری روایت می‌کنند از فهم مراد آن به خطا خواهند افتاد».^۳

و آنچه که قول استاد شاکر را مورد تایید قرار می‌دهد، مورد ذیل می‌باشد:

۱- نگاه: الخبر ص ۶۰۷ ج ۱

۲- ۴۶۲/۱- در حاشیه.

۳- تفسیر طبری - حاشیه ۴۶۲/۱.

در تاویل فرموده خداوند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾ [الأحزاب: ۶۹]. می‌بینیم که طبری اخباری را ذکر می‌کند، در حالیکه خود او آنها را قبول ندارد.^۱

یا در تاویل فرموده خداوند ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ءَلَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَءَلْأَرْضِ وَءَلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا﴾ [الأحزاب: ۷۲] می‌بینیم که طبری برای مردم به امانت اخبار مختلفی را ثابت و ذکر می‌کند، و بعداً به اخبار غیر اسرائیلی روی می‌آورد.^۲

همانند این را قبلاً در بیان روش وی در قبول و رد اخبار ذکر کردیم: همراه با همه این‌ها می‌بینیم که احیاناً روایات و اخبار اسرائیلی را ذکر می‌کند و آن‌ها را رد نمی‌نماید. همانند اسرائیلیات که به هنگام تاویل فرموده خداوند آورده ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا﴾ [ص: ۳۴]^۳

و ممکن است آنچه را که درباره ازدواج پیامبر گفتیم او در آنجا آن را گفته باشد و اخباری را قبول کرده باشد که صحیح نیستند.

کتابهای تفسیر بعد از طبری:

در اینجا مجال بحث درباره کتابهای بعد از طبری، نیست زیرا این به درازا می‌انجامد و در اینجا کافی است که به آنچه مربوط به تفسیر در اواخر قرن سوم هجری است، پردازیم، و به صلاح دیدیم که بهترین روش تفسیر، آنچه که قابل قبول و قابل رد است - تفسیر ماثور و تفسیر عقلی - می‌باشد.

۱- تفسیر طبری ۵۰/۲۲ و ما بعد آن ص ۴۵۸-۴۶۰ و سخن طبری بعد از آن.

۲- تفسیر طبری ۵۴/۲۲ و بعد آن.

۳- ص ۲۴ - تفسیر طبری ۱۵۶/۲۳ و...

این قسمت اساساً در میدان تفسیر مقارن میان جمهور - اهل سنت و جماعت - و شیعه جعفری اثنی عشر، تالیف شده است.

و آن بررسیهایی که در گذشته بیان شد اصول تفسیر و رویکردهای مختلف تا حد بسیار بود، تفسیر بعد از این قرن، ممکن است برای قبول و رد آن در پرتو بررسیهایی که گذشت، قوانین و ضوابطی وضع کرد. از شیخ الاسلام ابن تیمیه سوال شد که: چه تفسیری به قرآن و سنت نزدیکتر است، زمخشری یا قرطبی؟ یا بغوی؟ یا غیر اینها؟ گفت: الحمدلله!!...

صحیحترین تفاسیری که در دست مردم است همان، تفسیر ابن جریر طبری می باشد، زیرا وی سخن سلف را با سند ثابت ذکر می کند، و در آن هیچ بدعتی وجود ندارد، و از متهمانی همانند ابن بکر و کلبی روایت نمی نماید.

و تفاسیر غیر ماثور با اسناد زیادند، همانند تفسیر عبدالرزاق، و عبدبن حمیده، و وکیع، و ابن ابی قتیبه، و احمدبن حنبل، و اسحاق بن راهویه.

ابن تفاسیر سه گانه ای که از آن ها سوال شد از بدعت و احادیث ضعیف بدورند، تفسیر بغوی مختصر تفسیر ثعلبی است و احادیث ساختگی و دروغین و بدعت از آن حذف شده.

«واحدی» خود شاگرد ثعلبی بوده، و از او خیر روایت کرده، اما ثعلبی از بدعت به دور بوده هر چند که گفته است وی مقلد غیر بوده، و تفسیر واحدی خلاصه و مختصری است و در آن فوائد زیادی نهفته است اما پُر از منقولات باطل و غیر باطل می باشد. «زمخشری» تفسیرش پُر از بدعت است و بنابه روش معتزله و اصول پنجگانه آن ها است.

این اصول پنجگانه کتابش را در برگفته و به عبارت دیگر: بیشتر مردم نمی توانند به آن تفسیر و مقاصد آن آشنایی و از تفسیر قرآن آگاهی پیدا کنند و همراه با این در آن احادیث دروغین، و روایت کم از صحابه و تابعین می باشد.

و تفسیر طبری، بسیار بهتر از همه آنها است و نزدیکتر به روش و اسلوب قرآن و سنت می‌باشد، و از بدعت دورتر است، هر چند که هر یک از این کتابها قابل نقداند، اما لازم است میان آنها تعدیل ایجاد کرد، و به هر صاحب حقی حقش را داد. و تفسیر ابن عطیه، بهتر از تفسیر زمخشری و از جهت روایت و بحث صحیح‌تر است، و از بدعت دورتر می‌باشد، هر چند که در مواردی بدعتهایی در آن نیز وجود دارد، ولی در هر حال از تفسیر زمخشری بسیار بهتر است، و شاید راجحترین این چند تفسیر باشد، اما باز هم تفسیر ابن جریر از همگی آنها صحیح‌تر است. در حقیقت ما غیر از اینها تفاسیر بسیار زیادی داریم همانند تفسیر ابن جوزی و ماوردی.^۱

می‌بینیم که شیخ الاسلام ابن تیمیه صورتی کلی از آن تفاسیر ارائه می‌دهد، و نخست آنها را ذکر می‌کند و در نهایت تاکید می‌کند که صحیح‌ترین آنها تفسیر طبری است. اما ابن عطیه: کسی که ابن تیمیه تعریف تفسیرش را می‌کند، می‌بینیم که او در تفسیرش اشاره به تفسیر حضرت رسول و تعدادی از صحابه و تابعین می‌کند آن هم تحت عنوان: «باب: ما قیل فی تفسیر القرآن، والجرأة علیه، ومراتب المفسرین»، بعداً می‌گوید: بعداً تفسیر قرآن را به همه عادلان و با انصافان بعد از خود واگذار کرد و هزاران فرد همانند عبدالرزاق، مفضل، علی بن ابی طلحه، بخاری و... آن را دیده‌اند. بعداً ابن جریر طبری تفاسیر گوناگونی را برای مردم جمع‌آوری و مسایل دور و گنگ را نزدیک و حل کرد و اسناد را مورد معالجه قرار داد.^۲

ابن جوزی تفسیر خود را از چند منبع اخذ کرده، از جمله آنها: تفسیر ابن جریر، و کتابهای حدیث، و در کتاب ابن قتیبه یعنی «مشکل القرآن» و «غریب القرآن»، کتابهای

۱- مجموعه فتاوی ابن تیمیه ۳۸۵/۱۲ - ۳۸۸.

۲- تفسیر ابن عطیه ۳۱/۱.

معانی قرآن به ویژه کتابهای فراء و زجاج و «حجة» اثر ابی علی فارسی، و «مجازالقرآن» اثر ابی عبیده و کتاب ابن الانباری در قرآن، و «أسماء الله الحسنى» اثر خطابی...^۱

ماوردی در تفسیرش اخبار را بدون سند ذکر می‌کند، ابن عطیه و ابن جوزی نیز همانند او می‌باشند و به همین خاطر است که می‌بینیم کسانی این تفسیرهای سه‌گانه را مورد تحقیق قرار داده‌اند و برای تخریح آن اخبار تلاش کرده‌اند.^۲

و کسانی که پیش از آنها بوده‌اند همانند سمرقندی و ثعلبی، اخبار را بدون سند ذکر کرده‌اند، و بغوی که تفسیر ثعلبی را مختصر کرده ایشان نیز اسناد آن اخبار را ذکر ننموده، و خبر نیز وقتی حجت است که دارای سند و صحیح باشد.

و مهمترین تفسیر بعد از طبری همان تفسیر حافظ ابن کثیر است، و روش وی در تفسیر همان روش استادش ابن تیمیه می‌باشد و از شیخ مفسرین ابن جریر و از کتابهای حدیث نقل روایت می‌کند، هر چند که او اکتفا به نقل نمی‌کند، بلکه او به بیان صحیح و ضعیف و موارد قابل قبول و قابل رد می‌پردازد و از اسرائیلیات دوری می‌جوید و از آنها آگاه است و این بیشترین فایده و نسبت دادن آن به گوینده‌اش، اکتفا می‌کند، بدون آنکه میان خوب و بد و صحیح و ضعف آنها فرق قایل شود. تفسیر نقلی‌ای که حجت تلقی می‌شود و حاکم بر تفسیر عقلی، می‌توان گفت: که بعد از مفسرین تا حالا از دو منبع اساسی استمداد گرفته‌اند آن هم کتابهای سنت و تفسیر طبری است به همین خاطر مناسب دیدم نزد آن درنگی کنم و توقف نمایم و به قسم دوم کتاب رو آورم، و آن هم بیان تفسیر نزد شیعه جعفری اثنی عشر می‌باشد.

والله المستعان وهو نعم المولى ونعم النصير.

۱- زاد المسیر فی علم التفسیر اثر ابی فرج عبدالرحمان بن جوزی متوفای ۵۹۶...

۲- نگاه به تفسیرهای سه‌گانه فوق‌الذکر.

دیدیم که آن‌ها امام را همانند پیامبر در عصمتش و در صفات و عملش می‌دانند، جمهور آن‌ها اعتقاد دارند که امامت در همه چیز جز در وحی همانند نبوت است. آن‌ها می‌گویند که تنها به امامان همانند پیامبر وحی نمی‌شود.

و در تایید عصمت و عدم خطای امام همانند پیامبر وحی وجود دارد. بعضی از آن‌ها اعتقاد دارند که یکی از ملائکه‌های خداوند با پیامبر بود و او را ارشاد و تعلیم و تحکیم می‌کرد؛ وقتی که پیامبر ﷺ به لقای خدا پیوست آن ملائکه همچنان باقی ماند و به آسمان پرواز نکرد تا وظیفه‌ی خود را با امامان ادا کند. همراه با اختلاف آن‌ها در وحی، همگی آن‌ها قایل به عصمت امامان‌اند.

با مراجعه به تفسیر و اصول و کتاب‌های آن‌ها، دیدم که عقیده آن‌ها به امامت، بزرگترین تاثیر بر وضع اصول و پذیرش قرآن، دارد امید است که بیان این اثر کافی و وافی باشد در میدان تفسیر مقارن میان شیعه و سنی، آنجا که هیچ اثری را از عقیده آن‌ها در امامت یافت نمی‌شود، تفسیر آن‌ها همانند تفسیر غیر آن‌ها است، و به اندازه وجود هر گونه اثر مغایری از امامان آن‌ها از سایر مسلمانان فاصله می‌گیرند.

شیعه‌ی اثنی عشریه با هم مساوی نیستند، بعضی از آن‌ها روش اعتدلال و دوری از افراط و حفاظت از قرآن را پیش رو گرفته‌اند و برخی از آن‌ها هم تند و کذاب و طعنه‌گرند، آن‌هایی که می‌خواهند با تحریف لفظ و معنای قرآن و جعل آن عقیده خود را در امامت تایید نمایند، همانند دیگر کتابهای فرقه‌های گمراه و گمراه کننده...

در این قسم دوم از بحث دوم، شروع به بحث از تفسیر و اصول آن نزد شیعه خواهیم کرد، نخست به بیان و اصول تفسیر نزد آن‌ها و نقش امام راجع به قرآن مجید خواهیم پرداخت.

بعداً شروع به بررسی تطبیقی می‌کنیم و به کتابهای تفسیر آن‌ها نگاه می‌افکنیم. مادامیکه شیعه با هم فرق دارند، پس این پژوهش نیز شامل کتابهایی که بیانگر آن گرایشهای مختلف باشد، می‌شود و نخست از سه کتاب آن‌ها را به عنوان مصدر اصلی

برای تفسیر ماثور نزد آن‌ها مطرح است، که در قرن سوم هجری ظهور کردند، آغاز می‌کنیم، هر چند که هر یک از آن‌ها بیانگر نهایت افراط و تندروری گمراهیهاست، و همراه با این سه کتاب به دیگر کتابهایی که رویکردهای مختلف تفسیر بعد از قرن سوم تا عصر حاضر بیان می‌کنند، را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

و برای تکمیل بیان و توضیح این موضوع به کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» مراجعه کردم، دیدم که ده‌ها کتاب دیگر که عنوان آن‌ها بر افراط و گمراهی کتاب الذریعه از آن موضوع بحث می‌کردند، چنان مناسب دیدم که بعضی از موارد آمده در کتاب الذریعه را ثبت کنم.

قسم دوم به بیان اصول تفسیر شیعه می‌پردازد، و تحقیق پیرامون بعضی از کتابهای آن‌ها را تقدیم می‌کند آن هم ۱۶ کتاب است که از قرن سوم هجری تا عصر حاضر به نگارش در آمده‌اند و بعداً به آن کتابهایی که مولفان آن‌ها متأثر از عقیده امامیه شده‌اند، اشاره می‌کنیم.

وقتی که این قسم را به قسم اول ضمیمه کرده‌ایم، بدین خاطر صورتی از سطح تفسیر مقارن را توضیح داده‌ام.

قرآن صامت و قرآن ناطق:

امام همانند پیامبر:

قبلاً گفته‌ی جعفریه را که می‌گفتند امام در عصمت و صفات و علمش همانند نبی است را آوردیم. و بدین سبب است که آن‌ها به قرآن کریم و امام به یک چشم نگاه می‌کنند. و می‌گویند: «ذلک القرآن الصامت وهذا القرآن الناطق» یعنی اینکه در دیده آن‌ها امام قرآن ناطق است^۱ و نقش آن‌ها نسبت به قرآن صامت درست همانند نقش پیامبر است.

۱- الشیعه و التشیع ص ۴۵ و گمان می‌برند که امام علی گفته: این قرآن را به نطق آورید زیرا آن خود برای شما به نطق نخواهد آمد و از آن کسب خبر کنید زیرا در آن علم گذشته و علم به آینده تا روز

مذهب اخباریها:

مادامیکه قرآن کریم صامت است، لازم است که به قرآن ناطق برای توضیح مراد خدا، مراجعه کنیم، و به همین خاطر اخباریون جعفریه^۱ گفته‌اند: عمل به ظاهر قرآن جایز نیست! جمهور جعفریه یعنی اصولیون آن‌ها که قایل به حجیت ظواهر قرآن‌اند نیز استقلال در عمل به ظاهر قرآن را بدون مراجعه به اخبار روایت شده امامان، جایز نمی‌دانند.

مذهب اصولیها:

اصولیان اخباریها را در نظریاتشان مورد مناقشه قرار می‌دهند: مولف کتاب فوائد الاصول بعد از بیان حجیت ظواهر قرآن می‌گوید: عدم جواز عمل به ظاهر قرآن کریم به اخباریها نسبت داده شده، و آن‌ها به دو گونه استدلال می‌کنند: ۱- علم اجمالی به بسیاری از تقیید و تخصیص مطلق و عموم نوشتاری، علم اصولی همانگونه که مانع جریان اصول علمی است، مانع جریان اصول لفظی از اصالت عموم و اطلاقی که مبنای ظواهر، می‌باشد.

۲- اخباری که از عمل به کتاب نهی می‌کنند.

قیامت وجود دارد و آن میان شما حکم می‌کند و به بیان موارد اختلاف شما می‌پردازد. اگر آن را از من بخواهید من از روی قرآن به شما قرار می‌دهم چون من عالمترین شما هستم. ص ۳ مقدمه تفسیر قمی کافی ۶۱/۱ - ۵۰/۸

۱- جعفریه به اصولین و اخبارین تقسیم می‌شوند: اصولیها اجتهاد و به کارگیری عقل اعتماد می‌کنند آن‌ها با ذهنیت اصولی بحث و فکر می‌کنند و آن‌ها نزد جعفریه اصحاب علم اصول الفقه خوانده می‌شوند.

اخباریون تنها به متون روایاتی که از امامانشان روایت می‌کنند، اعتماد دارند و اصولین چنان اعتقاد دارند که حرکت اخباری در اوایل قرن ۱۱ توسط میرزا محمد امین استرآبادی به وجود آمد...

آنچه که در آن دو روش است بسیار آشکار می‌باشد، نخست اینکه علم اجمالی با بحث و تحقیق از آن مقیدان و مخصصات منحل می‌شود، و پی بردن به برخی از آنها، می‌توان با تطبیق معلوم با اجمال، انجام گیرد... اما دوم: اخباری که از عمل به کتاب نهی می‌کنند با اینکه مشهور و یا متواتر باشد.

ولی آن‌ها در میان دو گروه فراوانند، گروهی که قایل به منع تفسیر قرآن با رای و استحسانات ظنی‌اند، و گروهی که قایل به منع استقلال در عمل به ظاهر قرآن، بدون مراجعه به اهل بیته که قرآن در خانه‌ی آن صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد، می‌باشد و آشکار است که مفاد هر یک از این دو گروه با ادعاهای اخباریها بیگانه است.^۱

اخباریها عمل به ظاهر کتاب را منع کرده‌اند و اصولیها نیز آن را منع می‌دانند مگر اینکه بعد از رجوع به اقوال ائمه، و تحت همین ظاهر چیزهایی دیگری همانند عام و مطلق و غیر آن‌ها از آنچه که ظاهر آن‌ها دال بر معنایی است و احتمال معنای دیگری را دارد، می‌توانند به وجود آیند. عام در عمومیت خویش ظاهر است، هر چند که احتمال تخصیص را دارد. مطلق در اطلاق خویش ظاهر است، هر چند که احتمال تقیید را نیز دارد. آن‌ها نیز راجع به امامان و روایت‌های آن‌ها جهت شناخت جایز نیست.

و این گفته آن را توضیح می‌دهد «بدون شک بعضی از عمومیات قرآن کریم و سنت پیامبر مخصصات منفصل و جدایی دارند که مقصود آن، عمومات را بیان می‌نمایند، و این از طریق صاحب شریعت و ائمه اطهار معلوم می‌شود، حتی بعضیها گفته‌اند: هیچ عامی نیست مگر اینکه تخصیص می‌یابد.

و به همین خاطر از امامان ما ذم استبداد به رای احکام آمده، زیرا در قرآن و سنت عام و خاص و مطلق و مقیدی وجود دارد و شناخت این روشها جز از طریق آل بیت ممکن نیست، چون صاحب خانه آگاه‌تر به درون خانه است.

۱- فوائد الاصول ۴۸/۳ و کتاب الاصول العامه للفقهاء المقارن ص ۱۰۲- ۱۰۵ و اصول الفقه للمظفر

این چیزی است که سرعت پذیرفتن عموم عام قبل از تحقیق و یأس از وجود مخصص را به کندی رو به رو می‌کند، زیرا جایز است که (گفته شود) این عام از جمله عامهایی است که در قرآن و سنت مخصص دارند، و کسی که این عام به او رسیده از آن مطلع نباشد و نقل شده که بر عدم جواز پذیرفتن عام قبل از مخصص و یأس اجماع وجود دارد.

سنت نزد جعفریه دامنه‌ای گسترده دارد و شامل اقوال امامانشان نیز می‌شود، آن‌ها اجماع دارند که کلام امامان آن‌ها می‌تواند بسیاری از عمومیات قرآنی را تخصیص و بسیاری از مطلقهای آن را مقید نماید و هیچ قرینه‌ای دال بر گذشت از بعضی از ظواهر آن وجود ندارد، و این را جزو امور قطعی به شمار می‌آورند و در آن هیچ کس شک ندارد.^۱ ولی آیا تخصیصهایی که از ائمه آمده، جزو باب نسخ یا تخصیص به شمار می‌آیند؟ در این باره میان جعفریه اختلاف هست!

نسخ بعد از دوران پیامبر:

بعضی از آن‌ها معتقدند که مخصصات نسخ حکم عمومات است چون عام تا وقت عمل بدان بنا به حسب غرض عمل می‌شود. تاخیر خاص از وقت عمل اگر مخصص و مبین عموم عام باشد، این از باب تاخیر بیان از وقت نیاز است و این برای حکیم قبیح می‌باشد، چون در آن ضایع بودن، احکام و مصالح عباد بدون مجوز، هست. پس واجب است که نسخ عام باشد، و عام نیز بر عمومیت خویش باقی می‌ماند و واجب است تا آمدن خاص بدان عمل شود، و در مرحله دوم واجب است بنا بر طبق خاص عمل شود.^۲

چگونه نسخ بعد از عصر نبوت و قطع وحی ممکن است؟

۱- اصول الفقه للمظفر ۱/۱۴۱: ۱۴۲.

۲- مرجع سابق ۱/۱۴۳- ۱۴۴.

بعضیها می‌گویند: قطع وحی به معنای عدم تحقیق نسخ بعد از پیامبر نیست، چون پیامبر ﷺ حکم ناسخ را به عهده وحی خویش گذاشته، وحی نیز به وحی دیگر می‌سپارد تا زمان ظهور حضرت قائم و تبلیغ آن.

اخبار عدیده‌ای درباره تفویض دین خدا به ائمه آمده شده، و در کافی بابی در این موضوع منعقد شده، و بعد از این هیچ گرایشی به عدم امکان تحقیق نسخ بعد از پیامبر باقی نمی‌گذارد.^۱

آنچه که معلوم می‌باشد این است که حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت حرام است و آن‌ها نیز این را از امامان خویش روایت کرده‌اند، پس چگونه و کی نسخ تحقیق می‌یابد؟

ابوالقاسم خوئی مرجع سابق آن‌ها در عراق می‌گوید: ظاهر اخبار، عرفاً بیان استمرار شریعت مقدس است، و آن‌ها با شریعت دیگری نسخ نمی‌شود، مراد از آن این است که تمامی آنچه متصف به حلال و حرام است، این حلال و حرام محمد است و احکام پیامبر تا روز قیامت پابرجا می‌باشد و به هیچ شریعت دیگری نسخ نمی‌شود.^۲

تخصیص:

۲- بعضی از جعفریها اعتقاد بر آن دارند که این مخصصات کاشف اتصال کل عام به مخصص است و این تخصیص عارضی نیست که بعد از عصر نبوت پیش آمده باشد بلکه این مخصصات متصله مخفی است و به مخصصات منفصل به آن‌ها رسیده.

شیخ طوسی می‌گوید: به خاطر زیاد بودن انگیزه‌ها به سوی ضبط قرائن و مخصصات متصله و اهتمام راویان به حفظ و نقل آن‌ها، عادتاً غیر ممکن است که مخصصات متصله بعد از مخصصات منفصله بیاید در حالی که همه آن برای ما نامعلوم‌اند.

۱- فوائد الاصول ۲۷۴/۴.

۲- اجود التقريرات ص ۵۱۲

در پاسخ می‌گوییم: هیچ وجهی برای محال بودن آن وجود ندارد، ما می‌بینیم که بسیاری از منحصات منفصله روایت شده از طریق ما از امامان روایت شده از عامه‌ی مسلمانان بنا به طریق خویش از پیامبر ﷺ آن مبهم بودن و نامعلومی منحصات متصله را برای ما کشف خواهد کرد.^۱

کتمان حکم تقیه یا تدرج:

برخی از جعفریها این گونه درباره تخصیص اعتقاد داشتند، ولی بر اساس اینکه این منحصات همان منحصات حقیقی‌اند، و هیچ مانعی برای تاخیر آن‌ها از وقت عمل به عام وجود ندارد، چون عمومیات متقدمه، مفاد آن‌ها حکم واقعی نیست، بلکه حکم همان چیزی است که مخصص منفصل عهده دار بیان آن شده، و تاخیر بیان آن به خاطر مصلحتی است که در تاخیر وجود دارد، و عموم به خاطر این پیش افتاده که بدان تا آمدن مخصص عمل شود، پس مفاد عموم حکمی ظاهری باشد و خاص از وقت عمل به عام به تاخیر افتد.^۲

عالمی دیگر این رای را توضیح می‌دهد و می‌گوید: عام جایز است که برای بیان حکمی ظاهری و صوری به خاطر مصلحتی که حکم واقعی مقتضی کتمان آن باشد و اینکه به خاطر مصلحت تقیه یا مصلحت تدرج در بیان احکام باشد همانگونه که این از روش پیامبر در بیان احکام شریعت معلوم است، بیاید، هر چند که حکم واقعی تابع مصلحت واقعی ثابت شده برای اشیاء با خود عناوین اولیه و بنابر طبق خاص، می‌باشد. هر گاه خاص آمد، این واقعی را کشف می‌کند و مبین عام و مخصص آن است، اما حکم عامی که نخست ظاهر و صورت آن ثابت شده باشد، اگر موضوع آن ارتفاع و به بیان

۱- فوائد الاصول ۲۷۴/۴.

۲- مرجع پیشین ۲۷۴/۴.

رسیده شده باشد، این تنها به خاطر مرتفع کردن موضوع آن است، و این از باب نسخ نمی‌باشد.^۱

بعد از این می‌گویید: اگر جایز باشد عام بدین گونه برای بیان حکم ظاهری و صوری بیاید، اگر این ثابت شود، آن خاص منحصص محسوب می‌شود، یعنی قطعاً کشف واقع را کرده، و اگر ثابت شود که این در حدود بیان حکم واقعی برای مصالح واقعی ثابت شده با عناوین اولیه آن باشد، بدون شک این تعیین می‌کند که آن خاص ناسخ آن محسوب می‌شود.

اما اگر این موضوع میان هر دو در حال جریان باشد، یعنی دلیلی برای تعیین یکی از آن دو جهت وجود نداشته باشد، کدامیک از آن‌ها در حمل راجح‌ترند؟ می‌گوییم نزدیک‌ترین آن‌ها به صواب، همان حمل کردن وی بر تخصیص است.^۲ همراه با این ترجیح، غیر وی چنان می‌پندارند که جایز نیست در این حالت آن را جز بر نسخ حمل کرد.^۳

کتمان حکم واقعی تقیه‌ی این امر از پیامبر غیر معروف است و گمان نمی‌کنم که شیعه آن را بگویند، و جایز نیست که مسلمان بدان معتقد باشد، شاید مراد آن‌ها از تقیه نسبت به امامانشان باشد، یعنی اینکه امام آن حکم را کتمان می‌کند، زیرا اگر آن را ظاهر و آشکار می‌کرد از خود و پیروانش می‌ترسید که آن‌ها را از بین ببرند و تقیه از اینجاست و این رای می‌باشد که هر چند غیر مقبول است، ولی آن با عقیده جعفریه همخوانی دارد. اما تدرج در بیان احکامی که جعفریه بدان معتقد است، عالم مشهور آن‌ها محمد حسین آل کاشف الغطا آن را توضیح می‌دهد و می‌گوید: «امامیه معتقد است که خداوند

۱- اصول الفقه المظفر ۱/۱۴۴.

۲- مرجع سابق ۱/۱۴۴.

۳- نگاه آراء مختلفه و برای ترجیحات در حاشیه کافی ۱۹۸/۲ - ۱۹۹ و فوائد الاصول ۴/۲۷۴ و اجود التقریرات ص ۵۰۶ - ۵۱۲ و البیان ص ۴۲۴ - ۴۲۸.

در شریعت اسلامی برای هر واقعه‌ای حتی حکم خونهای مجروحی، حکمی قرار داده، و خداوند برای هر عملی از اعمال افراد مکلف حکمی از احکام خمسه برای آن قرار داده یا واجب یا حرام یا مندوب یا مکروه یا مباح، و هیچ معامله‌ی مالی و عقد نکاحی نیست مگر اینکه در شرح حکم عصمت و فساد آنها بیان شده. خداوند تمامی این احکام را نزد پیامبر خویش حضرت محمد به ودیعت نهاد، و پیامبر آن را از خداوند با وحی و الهام گرفت و او نیز بنابر شرایط و حوادث و وقایع و... بسیاری از آنها را برای مردم بیان کرد، به ویژه برای یاران و نزدیکانش که همیشه در حضور وی بودند، تا اینکه آنها برای دیگر مسلمانان در دیگر جاها (صحبت) و مبلغ شوند ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] و بسیاری از احکام مانده‌اند که انگیزه و باعنی برای بیان آنها - یا به خاطر عدم ابتلاء آن در زمان پیامبر، یا به خاطر عدم مصلحتی برای نشر آن - وجود نداشت... خلاصه اینکه حکمت تدرج و پی در پی و گام به گام مقتضی بیان بعضی از احکام و کتمان بعضی از آنها شد، ولی پیامبر آنها را نزد جانشینان و اوصیای خویش به ودیعت نهاد، و هر صحابه‌ای متعهد است که باید آن را بنابر حکمت انتشار دهد و آن را به دیگر وصی بسپارد؛ پیامبر عامی را ذکر می‌کرد و بعد از مدتی از حیات خویش مخصص آن را نیز بیان می‌نمود و گاه آن را نیز اصلاً ذکر نمی‌کرد، بلکه آن را به وصیش می‌سپرد تا اینکه آن را در وقت مناسب خویش اعلام نماید.^۱

بعد از این روشن است آنچه را که جعفریه نسبت به قرآن ناطق - امام - گفتند، اثری از آثار آنها در عقیده امامت است، اقوال آنها در اینجا جز به صحت عقیده امامت صحت پیدا نمی‌کند، تا جایی که آنچه را که برای پیامبر از بیان و تخصیص، تقیید، و بلکه

۱- اصول الشیعه و اصولها ص ۱۴۵-۱۴۶.

نسخ است برای امام نیز قایلند و حتی گام به گام و تدرج نزد آن‌ها با قطع وحی و فوت پیامبر تمام نمی‌شود، بلکه آن برای شریکان پیامبر در رسالتش، همچنان باقی می‌ماند. آنچه را که شیعه در اینجا ذکر کرده، مساله‌ای نظری و تئوری نیست بلکه بیانگر اصول تفسیر و اصول تشریح آن‌ها است و ما تطبیق علمی آن را در کتابهای آن‌ها که پیرامون تحقیقات قرآنی صورت گرفته، می‌بینیم و هنگام بحث از کتابهای آن‌ها، ما سه کتاب آن‌ها را در تفسیر که در قرن سوم هجری نوشته شده‌اند، مشاهده می‌کنیم، و این کتابها، کتاب خدا را به کتابی از کتابهای شیعه تشبیه می‌نمایند، زیرا بسیاری از آیات را خاص امامان و بزرگان دین و والیان می‌دانند، و هر که را که آن ولایت را انکار کند، تکفیر نموده‌اند، همچنین افراطها و گمراهی‌های دیگری که در آینده توضیح داده خواهند شد، و ما نیز در ده‌ها کتاب تفسیر دیگر شیعه آن را می‌بینیم.

جعفریه، جز در قرن چهاردهم به فکر علم اصول نیفتادند و جز در قرن پنجم راجع به علم، تصنیف و تالیف را انجام ندادند.^۱ وقتی که این را شناختیم، این به ما امکان می‌دهد که بگوییم: آنچه را که شیعه در اینجا راجع به علم اصول گفته‌اند، جز استنتاج از کتابهای سه‌گانه یا تصدیق آن‌ها نیست، از آنجا که آن‌ها به روایتی که گمان می‌برند از آن امامان است، اعتماد دارند.

ظاهر و باطن:

حجیت ظاهرها:

همین حالا ذکر کردیم که موضع‌گیری اخباریها در برابر ظاهر قرآن کریم چگونه بود، و جمهور جعفریه آن‌ها را رد کرده‌اند، و مرجع سابق آن‌ها در عراق درباره حجیت ظاهر قرآن می‌گوید: «بدون شک پیامبر برای فهم مقاصد خویش راه ویژه‌ای اختراع نکرد، بلکه

۱- التصنیف فی علم الاصول ص ۵۴ و مابعد آن.

با قوش هر طور که ممکن بود از راه‌های تفهیم و تکلم سخن می‌گفت: او قرآنی را آورد تا مردم معنای وی را بفهمند و در آیات وی تدبر نمایند، و دیگران را به امر آن امر و به گواهی آن نهی کنند، و در آیات قرآن کریم چیزهایی دال بر این تکرار شده، همانند ﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ﴿۲۴/۴۷﴾ و ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ ﴿۲۷/۳۹﴾، ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿۱۹۳/۲۶﴾ و ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ ﴿۱۹۲/۲۶﴾ و ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ﴾ ﴿۱۹۵/۲۶﴾ و ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿۱۳۸/۳﴾ و ﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ ﴿۵۸/۴۴﴾ و ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ ﴿۱۷/۵۴﴾ و ﴿أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ ﴿۸۲/۴﴾ و... و آیاتی دیگر که دال بر وجوب عمل به قرآن و لزوم پذیرفتن آنچه که از ظاهر آن فهمیده می‌شود، می‌باشند.

و چیز دیگری که بر حجیت ظواهر قرآن و فهم معانی آن توسط عرب، دلالت می‌کند، این است که قرآن برای حجیت بر رسالت نازل شده، و پیامبر بشریت را برای آوردن حتی سوره‌ای مانند آن به مبارزه طلب کرده است. این بدین معنا است که عرب معنای قرآن را از ظواهرش می‌فهمیدند، زیرا اگر قرآن از قبیل معما و لغز می‌بود درخواست از آن‌ها برای معارضه و مقابله با قرآن صحیح نبود، و برای آن‌ها اعجاز قرآن ثابت نمی‌شد، چون آن‌ها از آن کسانی نبودند که بتوانند آن را بفهمند و این منافی غرض و هدف از انزال قرآن و دعوت بشر برای ایمان به آن... است.^۱

۱- البیان اثر خوئی ۲۸۱-۲۸۲ و ص ۲۹۱.

و عالمی دیگر درباره حجیت ظواهر گفته:^۱ «این واضح تر از آن است که راجع به آن بحث طولانی کرد، چون بشر با این همه در لغاتش به پذیرفتن ظواهر کلام تن دادند، و ترتیب آثار و لوازم آن بنابر ظواهر کلام می‌باشد، اگر ممکن باشد که از پذیرفتن آن شانه خالی کرد هرگز فهم کلام حاصل نمی‌شد، این‌ها تعداد بسیار کمی را تشکیل می‌دهند. و عصر پیامبر، عصری تازه نبود، تا مردم هر یک با روشی خاص به فهم متون بپردازند و به ظهور یکی از گنجهای قرآن اعتماد نکنند، و پیامبر هرگز خود روشی خاص و جدا از مردم همزمان خویش برای فهم نداشت، اقرار قطعی پیامبر به روش آن‌ها در فهم برای اثبات حجیت ظواهر کافی است. قرآن به زبان عرب نازل شد، و روش آن‌ها را برای عرضه افکار خویش انتخاب کرد، و کلام ظاهر قرآن قابل فهم است و باید بنابر آن حرکت کرد».^۲

پافشاری در تاویل برای تایید عقیده:

هر چند آن‌ها قایل به حجیت ظاهر قرآنند اما - همانگونه که قبلاً دیدیم - آن‌ها امام را همانند پیامبر ﷺ می‌دانند و قایل به این هستند که امام مبین مراد خدا و مخصص عام و مقید مطلق آن می‌باشد. در قسمت اول دیدیم آن‌ها وقتی که برای اعتقاد خویش از ظاهر قرآنی دلیلی پیدا نکردند، رو به تاویل کردن آوردند، و آن‌ها را در آنچه که بدان اعتقاد داشتند، مورد مناقشه قرار دادیم، و هیچ دلیلی برای صحت اعتقاد خویش ارائه ندادند، وقتی که عقیده‌ای اساسی آن در قرآن و سنت دلیلی برای تایید خویش نداشته باشد، پس مسایل فرعی و... چه؟

۱- او محمد تقی حکیم است و استاد اصول و فقه مقارن در دانشگاه فقه در نجف عراق می‌باشد -

اصول عامه او ص ۱۰۲-۱۰۷.

۲- مرجع سابق ص ۱۰۲-۱۰۳.

باطن:

شیعه‌ی اثنی عشر، آن‌ها تا حد این تاویلی که بدان اشاره کردیم، نیاستاده‌اند، آن‌ها به پیامبر و امامان خویش نسبت داده‌اند که آن‌ها گفته‌اند: قرآن دارای ظاهر و باطنی است و باطن آن نیز باطن دیگر دارد تا هفت باطن و یا هفتاد باطن دیگر^۱ این‌ها در قول به اینکه قرآن دارای ظاهر و باطن می‌باشد، تنها نیستند بلکه همگی آن‌ها بدان قایل هستند.

استاد جلیل‌القدر مرحوم علی حبیب‌الله، تحت عنوان «ظاهر القرآن و باطنه» می‌گویند: «اگر کسی کلامی عربی را شنید، آنچه را که کلام بنا بر وضع خویش بر آن دلالت می‌کند به ذهنش متبادر می‌شود، اگر در آن به تدبیر افتادند از آن اغراض و مقاصدی خفی و نهان فهم می‌شود، متبادر اول این؛ ظاهر کلام است و همه لغت دانان عرب آن را درک می‌کنند، و مفهوم دوم، این باطن کلام است و این جز با تدبیر حاصل نخواهد شد، قرآن نیز بدین معنا دارای ظاهر و باطن است، و هر دوی آن‌ها مورد نظر می‌باشد، و به دومی اعتماد نمی‌شود مگر اینکه نباید متناقض اول باشد، و باید برای آن از مقاصد و اهداف دین شواهدی داشته باشد.^۲

امام غزالی قبل از این راجع به باطن و ظاهر صحبت کرده، و باطن را به پنج قسم تقسیم کرده!

یک: اینکه در درون آن چیزی نهفته باشد که اکثر اذهان از فهم آن قاصر باشند درک آن مختص خواص است.

دو: جزو نهانیهای انبیاء و صدیق است و آن‌ها نمی‌توانند آن را ذکر نمایند، و این بدین معنا نیست که دیگران از فهم آن قاصرند، بلکه ذکر آن به بیشترین شنوندگان آن ضرر نمی‌رسانند و به انبیاء و صدیقین ضرر نخواهند رسانند.

۱- المیزان ۵/۱ و کافی ۳۷۴/۱.

۲- اصول التشریح الاسلامی ص ۲۵-۲۶.

سه: چیزی است که اگر صریحاً ذکر شود همه آن را فهم می‌کنند و به هیچ کس ضرر نمی‌رساند ولی آن را بنابه روش استعاره و رمز به کار برده.

چهار: اینکه انسان به شیوه‌ای کلی آن را درک می‌کنند، و برای درک جزئی آن نیاز به تحقیق و ذوق هست.

پنج: آنکه با زبان سر نه با زبان حال از آن تعبیر می‌شود، کسانی که فهم کوتاه دارند فقط ظاهر آن را درک و آن را نطق به شمار می‌آورند، اما افراد آگاه به حقایق رازهای آن را درک می‌نمایند.

$\frac{۱}{۳}$ قرآن راجع به امامان!! و $\frac{۱}{۳}$ راجع به دشمنان آنها!!

جعفریه در قول به باطن تنها نیستند، بلکه عقیده آنها را در امامیه تأیید کرده - تا جایی که قبلاً گذشت - آنها درباره سخن از باطن تا غیر از حد خود رفته، حتی بعضیها - همانگونه که خواهد آمد - $\frac{۱}{۳}$ قرآن را راجع به ائمه و $\frac{۱}{۳}$ نیز درباره دشمنان آنان - حتی بعضیها می‌گویند $\frac{۱}{۴}$ نیز درباره دشمنان است و اینها که به ائمه اطهار افترا بسته و این گمراهی‌ها را به آنها نسبت داده‌اند، تا غیر خود را به گمراهی بکشانند، و به همین خاطر کتاب خدا را در راستای خواهشای نفسانی خویش تاویل می‌کنند، و آن را تحریف می‌نمایند تا آخر هر چه بیشتر به کتابی از کتابهای آن فرقه‌ها نزدیک کنند، و آنها فرق زیادی با اسماعیلیهای باطنی ندارند.

و هنگام برخورد با کتابهای آنها می‌بینیم که آنها مختلفند، و هر که ندای اعتدال سر دهد این چیزی نسبی است، و قبل از سخن از آن کتابها از موضوعی مهم و خطیر سخن می‌گوییم، از آنجا که به حفاظت قرآن کریم از نقض و تحریف، مطلق است.

قرآن کریم و تحریف:

چرا از تحریف سخن می‌گویند؟

با رجوع به کتابهای جعفریه، جدالهایی پیرامون تحریف میان اعتدال گرایان نسبی و افراط گرایان آن‌ها، مشاهده می‌کنیم، و به همین خاطر با اختصار هر چه بیشتر بنا به توان خویش به این مساله خواهیم پرداخت!

آنچه که نزد جمهور قطعی می‌باشد، این است که ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ [یونس: ۶۴] و خداوند حفظ قرآن را متعهد شده ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. به همین خاطر خداوند برای حفظ آن تا روز قیامت کسانی را آماده کرده، و قرآن در دوران پیامبر نوشته شد و در دوران ابوبکر صدیق و عمر فاروق جمع‌آوری و جمع‌بندی شد، و بعداً مصحفی که در دوران حضرت عثمان - همانگونه که بر همگان معلوم است - به نگارش درآمد و در سطور و صدور بنا به گذر زمان حفظ شده، و در هر شرایطی مسلمانان آنچه در توان داشته‌اند برای حفظ قرآن به کار انداخته‌اند، و این چیزی است که همه آن را احساس می‌کنیم.

کسانی که برای نابودی اسلام تلاش کردند، تلاش شیطانی خود را برای طعن در قرآن مجید آغاز نمودند، اما بسیار کور خوانده بودند؛ آن‌ها دچار شک شدند و مورد خشم عالمان به قرآن قرار گرفتند و راه و روش آن کافران جای چندان تعجب نیست، اما آنچه که بسیار جای تعجب می‌باشد این است که می‌بینیم کسانی که خود را منتسب به اسلام می‌دانند ولی تحت تاثیر آن کافران قرار گرفته‌اند! مایه‌ی افتخار است که قرآن کریم و نصوص صریح و ظاهر آن خالی از مواردی می‌باشد که تایید عقیده افراط گرایان اثنی عشر در امامیه نماید، آن‌ها به تأویلات فاسد نیز اکتفا نکردند - همانگونه که خواهیم دید - بلکه به جنایتی بس سترگ روی می‌آوردند و آن هم افتراء بستن علیه صحابه کرام است، به ویژه خلفای راشدینی که پیش از امام علی منصب خلافت را عهده دار شدند و آن‌ها با این افتراها می‌خواهند این را بیان کنند که خلفای راشدین به ویژه در اجرای شریعت اسلامی و نقل آن و حفظ قرآن کریم خیانت‌کار بوده‌اند، و اینکه آن‌ها خلافت را غصب

کردند، در قرآن تحریف نمودند تا مبدا کارهایشان رسوا گردد و حق علی در خلافت و ائمه بعد از آن ظاهر نگردد!!

کتاب فصل الخطاب

از جمله مشهورترین کتابهای آن افراط گرایان کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب» تألیف حسین بن محمد تقی النوری طبری است.^۱ در ص ۲ این کتاب می‌خوانیم:

این کتابی لطیف و سفری مبارک است، آن را برای اثبات تحریف قرآن و رسواییهای اهل جور و عدوان تألیف کرده‌ام.

و روایتهای زیادی را برای افاده تحریف قرآن می‌آورد از جمله «وقتی که پیامبر به لقاء خدا پیوست، دو بُت قریش خلافت ظاهری را غصب کردند، امیرالمومنین علی همه قرآن را جمع‌بندی کرد و آن را در پارچه‌ای گذاشت و آن را نزد آن‌ها در مسجد برد، و به آن‌ها گفت: این کتاب خدا است، رسول خدا به من دستور داد که آن را برای اتمام حجت به شما عرضه کنم، فرعون و نمرود این امت گفتند، ما محتاج قرآن تو نیستیم - ابی ابن قحافه مسلمانان را فرا خواند و به آن‌ها گفت: هر که هر چند قرآن را نزد خود دارد آن را بیاورد، ابو عبیده جراح، عثمان، سعدبن ثابت و گروهی دیگر از مسلمانان آن را آوردند، و این قرآن را جمع‌آوری کردند، و آن عیب و کاستی‌هایی را که از آن‌ها بعد از وفات پیامبر صادر شده بود، آن را از آن حذف نمودند، و به همین خاطر است که می‌بینیم آیات آن غیر مرتبط است!! قرآنی که حضرت علی آن را جمع‌آوری کرده با خط خویش نزد حضرت مهدی محفوظ می‌باشد، و در آن همه چیز وجود دارد.^۲

۱- در سال ۱۲۵۴ هـ در طبرستان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۰ در کوفه وفات کرد و مولف کتاب مستدرک وسایل الشیعه است.

۲- مرجع فوق ص ۹-۱۰.

سوره ولایت در کتاب دبستان مذاهب:

از مولف کتاب دبستان مذاهب نقل شده که «بعضیها می‌گویند عثمان مصحفها را سوزانده و سوره‌ای که بحث از فضل اهل بیت می‌کرد را از بین برده، و سوره‌ای دیگر که کاملاً دروغ است را ذکر کرده، و خود بعداً راجع به این سخن می‌گوید: «ظاهر این کلام این است که از کتابهای شیعه گرفته شده باشد، و من اثری از آن را در آن کتابها ندیده‌ام، جز اینکه شیخ محمدبن علی بن شهر آشوب مازندرانی، در کتاب خود «المثالب» چیزی را همانند این آورده، اینکه آنها تمام سوره ولایت را از قرآن حذف کرده‌اند.^۱ این نمونه‌های کمی بود که آنها را عیناً نقل کردیم، و همه آن کتاب در تاریکی این گمراهی قدم بر می‌دارد، و بعداً این گونه به اهل بیت اطهار افتراء می‌بندد، پس آن افراط گرایان افتراگر چه کسانی‌اند؟

چه کسانی قایل به تحریف‌اند؟

مولف کتاب سابق می‌گوید: «قایلان به واقع شدن تغییر و نقض در قرآن، مذهب شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی شیخ کلینی است، او در تفسیر خویش در اول آن به این مسئله تصریح کرده، کتابش را پُر از این اخبار نموده، با وجود آنکه خود در اول کتابش متعهد شده بود که جز اقوال مشایخ و معتمدان مورد نظر خویش در آن نیاورد، و مذهب شاگرد آن ثقة الاسلام کلینی، بنابر آنچه که گروهی بدان نسبت داده‌اند، اخبار بسیار زیاد و صریحی در این باره در کتاب الحجة آورده است؛ به ویژه کتاب «النکت و التنف من التنزیل» و در الروضه و... به رد و تاویل آنها پرداخته.^۲

محقق سید محسن کاظمی در شرح الوافیة مذهب آن را روشن کرده آن هم از عنوانی که در بابی انتخاب کرده و آن را نام نهاده «باب إنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة» آنچه که از

۱- فصل الخطاب ص ۱۵۶-۱۵۷.

۲- جزء اول اصول الکافی و روضه الکافی کتاب اثر الامامه فی الفقه الجعفری و اصوله ص ۲۹۶-۳۵۵.

روش وی ظاهر است این می‌باشد که انتخاب عنوان هر فصلی به معنای رضایت به وی است. من نیز می‌گویم: همانگونه که گفته شد، مذاهب گذشتگان اغلباً از عناوین ابواب شان چیز را یاد گرفتند، و علامه مجلسی در مرآة المومن، هم بدین گونه تصریح کرده است و به همین روش است که پی به مذهب الثقة الجلیل محمدبن حسن صفار در کتاب البصائر و در بابی که در آن هست، پی می‌بریم، و عنوان آن هم «باب في الأئمة أن عندهم جميع القرآن الذي أنزل على الرسول ﷺ» و این در دلالت صریحتر از آن است که در کافی آمده، در باب «إن الأئمة محدثون».

و این مذهب صریح الثقة محمدبن ابراهیم نعمانی شاگرد کلینی مؤلف کتاب الغیبه المشهور، در تفسیر کوچک خویش که در آن به ذکر آیات و اقسام آن پرداخته، و به منزله‌ی شرحی برای مقدمه‌ی تفسیر علی بن ابراهیم است، و صریح الثقة الجلیل سعیدبن عبدالرحمان قمی در کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و همچنین در جلد ۱۶ کتاب البحار، بابی را تحت عنوان باب: التحریف في الآيات التي هي خلاف ما أنزل الله عز وجل هما رواه شيخنا رحمه الله عليهم من العلماء آل محمد^۱ آورده.

مؤلف همچنین به ذکر قائلین به تحریف می‌پردازد، تا جائیکه می‌گوید: «و از کل آنچه که ذکر کردیم و آن را با اختصار نقل نمودیم، می‌توان پی به ادعای مشهور عظیمی میان متقدمان و گذشتگان و انحصار مخالف در آن‌ها به اشخاصی معین که ذکر آن‌ها خواهد آمد، می‌بریم».

سید محدث جزایری در الانوار می‌گوید: اصحاب به صحت اخبار مشهور بلکه متواتر که صراحتاً بر وقوع تحریف در قرآن هم از لحاظ کلام و ماده و اعراب و تصدیق بدان، اذعان کرده‌اند.^۲

۱- فصل الخطاب ص ۲۵-۲۶.

۲- مرجع سابق ص ۳۰.

و بعد می‌گوید: «از تمامی این‌ها، فساد آنچه که محقق کاظمی ذکر کرده، درباره انحصار قائل بدان در علی بن ابراهیم و کلینی، یا با مفید و بعضی دیگر از متاخرین روشن می‌شود.^۱

و بعداً صحابه بهترین - امت - را متهم به کفر و عناد و جبروت و حماقت کرده‌اند تا با این به این هدف برسند که آن‌ها لیاقت و شایستگی جمع قرآن را ندارند.^۲ و بسیار زیادی از این گونه روایات همانند روایت کلینی که از امام صادق نقل کرده! «قرآنی که جبرئیل برای محمد نقل کرد دارای ۱۷ هزار آیه بود» را در کتابهای آن‌ها می‌بینیم.^۳

و می‌گوید: «اخباری که دال بر تحریف‌اند، بیشتر از دو هزار حدیث است، و گروهی همانند مفید، و محقق، داماد، علامه مجلسی و... ادعای بیشتر از آن را کرده‌اند».^۴ و می‌گوید: «آن اخبار از کتابهای معتبری روایت شده‌اند که در آن‌ها بحث از اعتماد اصحاب ما در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی، می‌نمایند، جز کتاب قرائت اثر احمدبن محمد یساری، و ائمه رجال او را ضعیف دانسته‌اند، لازم است که ما برخی از قرائتی که بر جواز استناد بدین کتاب دلالت می‌نمایند، ذکر کنیم».^۵

یکی از مفسرین جعفریه^۶ می‌گوید: «اعتقاد اساتید ما به این مسئله واضح است، ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی معتقد است که تحریف و نقصان در قرآن رخ داده، زیرا وی در کتابش کافی روایتی در این باره روایت کرده، و به نقد آن‌ها هم نپرداخته، با

۱- مرجع سابق ص ۳۱-۳۲.

۲- مرجع سابق ص ۸۲.

۳- مرجع سابق ص ۲۱۱.

۴- ص ۲۲۷.

۵- ص ۲۲۸.

۶- او محمدبن مرتضی مشهور به محسن است - نگاه به کتابش الصافی ج ۱ ص ۱۹.

وجود آنکه در اول کتابش گفته او آنچه را که روایت می‌کند بدان باور و اعتقاد دارد، همچنین استادش علی بن ابراهیم قمی، او هم تفسیرش پُر از آن‌ها است، و شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی نیز در کتابش الاحتجاج، بر این روش نوشته است.^۱

یکی از نویسندگان معاصر در مقدمه‌ای که بر تفسیر قمی نوشته، گفته است: «این تفسیری است همانند دیگر تفاسیر قدیم، و حاوی روایت‌هایی است که مفاد آن‌ها این می‌باشد که؛ مصحفی که حالا در دست ما است از تحریف و تغییر سالم نمانده، و جواب این نیز آن است که تنها مولف این را نگفته بلکه محدثین گذشته و متاخر به طور عام و خاص با او هم‌منظراند»^۱.

و بعد به ذکر قائلین به تحریف می‌پردازد و می‌گوید: «کلینی و برقی، عیاشی و نعمانی، فرات بن ابراهیم، احمد بن ابی طالب طبرسی مولف کتاب الاحتجاج، مجلسی، سید جزایری، حر عاملی، علامه فتونی، سید بحرانی، آن‌ها آیات و روایات زیادی را که امکان چشم‌پوشی در آن‌ها نیست، برای اثبات مذهب خویش آورده‌اند.

چیزی که آن حرفها را کم اهمیت جلوه می‌دهد این است که تحریف لازم بنابر قول آن‌ها جداً آسان و مخصوص آیات ولایت است، و این باعث تغییر احکام و مفهوم جامعی که همانا روح قرآن را تشکیل می‌دهد، نمی‌شود، و این در حقیقت تحریف نیست، و غیر شیعه نباید به این مسئله چنان اهمیتی بدهند و از این جهت علیه آن‌ها بشورند.^۲

اعتدال‌گرایان شیعه به مقابله با حرکت افراط‌گرایان می‌پردازند:

این حرکتی از حرکت‌های تشکیک و تضلیل بود که افراط‌گرایان شیعه اثنی عشریه آن را بر پا کرده‌اند، و بعداً هنگام بررسی کتابهای آن‌ها به بحث بعضی از ایشان خواهیم پرداخت، ولی آنچه که مهم است، اینکه اعتدال‌گرایان - تا حدی - از برادران جعفریه به

۱- نگاه مقدمه مذکور ص ۲۲.

۲- تفسیر قمی - ص ۲۳ - ۲۴ - مقدمه آن.

مقاومت با این حرکت از قدیم و جدید پرداخته‌اند، و پرده را از این بطالت برداشته‌اند و گمان قائلان به تحریف را خستی کرده‌اند، و بیان داشته‌اند آن روایت‌هایی که آن‌ها به اهل بیت نسبت می‌دهند - و قائلان به تحریف بدان استناد می‌کنند - بعضی‌هاشان قابل تاویل‌اند و مفید وقوع تحریف نیستند، و مابقی نیز نباید به آن‌ها گوش داد و توجه کرد (زیرا دروغ محض‌اند).

مشهورترین کسی که در قدیم به مقاومت و مقابله با حرکت تضلیل پرداخت، محمدبن بابویه قمی ملقب به صدوق بود، او مولف کتاب «من لا یحضره الفقیه» یکی از کتابهای چهارگانه معتقد نزد جعفریه است، و سید شریف مرتضی و شاگردش شیخ طوسی مولف کتاب تفسیر التبیان و دو کتاب از کتابهای چهارگانه حدیث که قبلاً ذکر شد، و شیخ مفسر جعفریه ابی علی الفضل بن حسن طبری.^۱

از جمله گفته‌های سید مرتضی این است که: «قرآن به طور نبوت، و منبع علوم شرعی، و احکام دینی است، و علمای مسلمانان نهایت توجه و تلاش را به حفظ و حمایت آن کرده‌اند تا جایکه همه اختلافهای اعرابی، قرائتی، حرفی و آیه‌ای آن را شناخته‌اند، پس با وجود این همه توجه و ضبط شدید و محکم تغییر و نقص قرآن چگونه ممکن است؟»^۲

و می‌گوید: «قرآن در عهد پیامبر همانند نسخه‌ی فعلی جمع‌بندی و تالیف شد، و استدلال شده که قرآن کل آن در آن زمان تدریس و حفظ می‌شد، حتی گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شدند، تا آن را در خدمت پیامبر عرضه کنند و برای وی بخوانند، و گروهی از صحابه همانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و... قرآن را حفظ و ختم کردند و آن را چند بار از اول تا آخر برای پیامبر خواندند، همه این‌ها با اندک تاملی بر این امر دلالت می‌کنند که قرآن به طور مرتب بدون کم و کاست جمع‌بندی شده، و می-

۱- تاریخ وفات آن‌ها به ترتیب: ۳۸۱، ۴۳۶، ۴۶۰، ۵۴۸ هـ.

۲- مقدمه جمع البیان ص ۱۵

گوید: هر که از امامیه و حشویه این را انکار کند، بدان اعتماد نمی‌شود، زیرا انکار این، به گروهی از اصحاب الحدیث نسبت داده شده که اخبار ضعیف روایت کرده‌اند که در حدیث صحیح نظیرشان نیست»^۱.

شیخ طوسی می‌گوید: «اما سخن درباره ازدیاد یا نقصان قرآن، چیزی است که شایسته نیست آن را درباره قرآن گفت، زیرا ازدیاد، آن همه بر بطلان آن اجماع کرده‌اند، و نقصان نیز خلاف مذهب مسلمانان است، و این (عدم زیاد و عدم نقصان) صحیح و شایسته مذهب ما می‌باشد، و این چیزی است که شیخ مرتضی بدان پرداخته، هر چند که روایتهای زیادی از طرف خاص و عام در رابطه با نقص فراوان آیات قرآن ذکر شده، و جابجایی کردن در بعضی از روایتها که روششان آحاد است بهتر آن است که از آنها پشت کرد و بدانها خود را مشغول ننمود، چون اینها امکان تاویل را دارند و اگر به فرض اینکه صحت هم داشته باشد این باعث طعنه زدن و بدگویی کردن به قرائتی که همین حالا موجود است، نمی‌شود، چون صحت این معلوم شده، و هیچ کس از امت آن را نقد ننموده و به رد آن نپرداخته»^۲.

شیخ صدوق می‌گوید: «اعتقاد ما این است قرآنی که همین حالا موجود و در دست مردم است، همان است که خداوند بر پیامبر نازل کرده، و از این بیشتر نیست... و هر که به ما نسبت دهد که می‌گوییم قرآن بیشتر از این است، او دروغ گفته است»^۳.

این موضع‌گیری نسبی اعتدال‌گرایان در قدیم بود، اما در عصر حاضر نیز اکثر شیعه‌های امروزی ظاهراً با جمهور مسلمانان متفقند که قرآن کریم، بدون کم و زیاد همان است که حالا موجود می‌باشد، و هر که در این موضوع نظریه‌ی شاذ و جدا از آن را داشته باشد، او را از اسلام خارج دانسته‌اند و بدان اعتماد نمی‌شود، و به همین خاطر

۱- مقدمه سابق ص ۱۵.

۲- التبیان ۳/۱

۳- رساله وی درباره اعتقادات ص ۹۳.

محمد حسین آل کاشف الغطاء می گوید: «شیعه‌ی امامیه معتقد است که قرآن موجود و در دسترس مردم، همان قرآنی است که خداوند آن را بر حضرت محمد نازل کرد، تا با آن اعجاز و تحدی نماید، و از روی آن به تعلیم احکام و بیان حلال و حرام پردازد، و در آن هیچ گونه نقص و تحریف و زیاده‌روی وجود ندارد، همه بر آن اجماع دارند، و هر که از آن‌ها و یا هر فرقه‌ی دیگر اسلامی قایل به وجود نقص و تحریف در قرآن باشد او بنا به نص قرآن خطا کرده و دروغ گفته است. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ و اخبار وارده از طریق ما یا از طریق آن‌ها درباره نقص یا تحریف قرآن، ضعیف و شاذ است، و اخبار آحاد هیچگاه مفید علم و عمل نیست، یا باید بنحوی شایسته تاویل، و یا باید به دیوار زده شوند.^۱

وقتی که مولف کتاب «فصل الخطاب» آن را انتشار داد، بسیاری از علمای شیعه به مقابله با آن پرداختند، و نظرات و آراء آن را بطلان کردند و خطای کلی و جزئی وی را بیان داشتند، به عنوان مثال، سید ابوالقاسم خوئی مرجع آن‌ها در عراق^۲، و شیخ محمد جواد بلاغی نجفی^۳ و شیخ محمد تقی حکیم^۴، ما دیگر نیازی به ذکر شیعه‌های گمراه و بیان بطلان آن‌ها نداریم، زیرا برادران جعفریه ما آن را عهده‌دار شده‌اند، بلکه اخباریونی که معتقد به صحت همه روایتهای وارده از اهل بیت هستند، آن‌ها قایل به تحریف‌اند، ولی باز هم در میان آن‌ها کسانی یافت شده‌اند که تحریف را انکار کرده‌اند، مرجع سابق آن‌ها در کویت می گوید: «مذهب ما و مذهب هر مسلمانی این است که قرآن کریم همین که در دسترس است، هیچ تحریفی نه ازدیاد و نه نقصان در آن نیست، و آنچه در بعضی

۱- اصول الشیعه و اصولها ص ۱۲۳

۲- نگاه به کتاب وی البیان ص ۲۱۵-۲۷۸.

۳- نگاه به مقدمه‌ی وی به تفسیر بشر ص ۱۶-۱۹.

۴- نگاه به کتابش اصول العامه لفقہ المقارن ص ۱۰۷-۱۱۷

از احادیث روایت شده، که در قرآن تحریف و نقص وجود دارد، این مخالف عقیده در قرآنی است که خداوند آن را حفظ داشته، قرآنی که هیچگاه باطل بدان راه نمی‌یابد.^۱ این دیدگاهی زیبا و هدایتی مطلوب است، امید است که خداوند دیگر برادران جعفریه را به صراط مستقیم هدایت دهد، هر چند کسانی که نماینده جانب اعتدال را در مذهب جعفری تشکیل می‌دهند، اما بر آن‌ها گران آمد که جزو افراط‌گرایان گمراه قایل به تحریف جعفری‌اند، باشند و به همین خاطر تلاش کردند که این تهمتها را از دامن بزرگان‌شان دور گردانند و آن را به جمهور مسلمانان نسبت دهند، ولی آنچه که قطعی می‌باشد این است که جمهور مسلمانان قایل به تحریف نبوده و نیستند.

و هیچ یک از مسلمانان را سراغ نداریم که گفته باشد صحابه چیزی را از قرآن حذف کرده‌اند همانگونه که افراط‌گرایان جعفریه آن را می‌گویند، و جعفریه نیز کاملاً این را می‌دانند ولی می‌کوشیدند که این جنایت شیخ را به دیگران نسبت دهند، اینکه می‌گویند قول به نسخ تلاوت قول به تحریف آن است تا از این نتیجه بگیرند که اکثر اهل سنت قایل به تحریف‌اند!

نسخ تلاوت یعنی اینکه خداوند آیاتی را نازل کرده و بعداً دستور به رفع آن داده، و خداوند همانند آن را آورده و یا بهتر از آن را نازل کرده ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶].

یعنی اینکه شارع حکیم خود دستور رفع آن را صادر می‌کند، این نسخ - اگر آن را بپذیریم - همانگونه که استاد جلیل‌القدر دکتر مصطفی زید می‌گوید: «این در قرآن سخن ناسنجیده محسوب نمی‌شود، قرآنی که خدا حفظ آن را از تغییر و تبدیل عهده‌دار شده، و آن هم همان است که در دسترس است، و این تهمت و شبه تهمت در وحی‌ای که خداوند آن را توسط جبرئیل بر محمد نازل کرد، محسوب نخواهد شد، مادامیکه آن چیز

رفع شده - یا نسخ شده - در زمان نزول صورت گرفته باشد، زیرا بعد از پیامبر دیگر حتی یک کلمه‌ای هم نسخ نشده، (النسخ فی القرآن الکریم - ۲۸۲/۱ - ۲۸۳)». آنچه که امروز موجود و در دسترس است، همان قرآن کریمی است که به تلاوت و تدبر آن و اجرای احکام آن بدون کم و زیاد امر شده‌ایم، پس چطور گفته می‌شود نسخ همان تحریف است؟

با وجود آنکه جعفریهای اعتدال‌گرا به جنگ با حرکت تضلیل که در گذشته قایل به این نسخ بوده‌اند، رفته‌اند، و بلکه از آن دفاع کرده‌اند، پس چگونه این از شیعه‌های امروز گم شده و نسخ و تحریف را با هم خلط کرده‌اند تا اینکه به اهداف خود دست یابند! برای مثال به شیخ طوسی اشاره می‌کنیم او در تفسیر خویش التبیان ۱۳/۱ می‌گوید: «نسخ در قرآن در سه قسم است یک: آنچه که در حکم به غیر از لفظ آن صورت می‌گیرد... دو: آنچه که در لفظ به غیر از حکم نسخ می‌شود همانند آیه رجم، در وجوب رجم بر فرد محصنه هیچ اختلافی وجود ندارد، و آیه‌ای که مفهوم آن نسخ شده و آن هم «والشیخ والشیخة إذا زنيا» است.

سه: آنچه که در لفظ و حکم نسخ شده، همانند آنکه مخالفان از عایشه روایت کرده‌اند که خداوند «عشر رضعات» را نازل فرموده. در جایی دیگر می‌گوید: ۳۹۴/۱، «گروهی جواز نسخ قرآن را انکار کرده‌اند، اما آنچه که ذکر نمودیم دلیلی است بر بطلان آن، و اخبار زیادی روایت شده که در قرآن چیزهایی نسخ شده».

نوع سوم، چون روایتش از مخالفان - یعنی غیر جعفری - است طوسی درباره این گفته: «این درست است هر چند که بر آن قاطع نیست»، اما نوع دوم، با روایت الشیخ و الشیخة، تایید شده، و می‌گوید: که این روایت مشهوری است، و از جمله روایتهای جعفریه نیز می‌باشد، و همچنین از علی بن ابراهیم قمی روایت شده، کسی که روایت‌هایش را به امام باقر صادق نسبت می‌دهد.

نگاه تفسیر وی ۹۵/۲- و مجمع‌البیان ۱۸۰/۱- ۱۸۱، تا در آن اتفاق طبری و طوسی راجع به نسخ را ببینید».

ما در اینجا در صدد تایید وقوع نسخ یا عدم نسخ نیستیم، ولی می‌خواهیم برای برادران جعفریه ذکر کنیم که شیخ آن‌ها از قول به عدم تحریف و نسخ تلاوت دفاع کرده، زیرا نسخ از جانب شارع حکیم است و از جانب بشر بعد از دوران نزول صورت می‌گیرد، نسخ و تحریف کاملاً از هم جدایند، پس چطور این از مرجع سابق جعفریه در عراق پنهان مانده و می‌گوید: «واضح است که قول به نسخ تلاوت همان قول به تحریف و حذف است» البیان ص ۲۴۴، و بعد می‌گوید: «بنابراین می‌توان ادعا کرد که قول به تحریف مذهب اکثر علمای اهل سنت است زیرا آن‌ها قایل به جواز نسخ تلاوت‌اند».

و بعد در ص ۲۲۵ می‌گوید: «می‌دانم که قول به عدم تحریف مشهور است، این که موضوعی اختلافی میان علی و محققان شیعه است!» و به آنچه طبری در مجمع‌البیان ج ۱ ص ۱۵ آورده راجع به استدلال بر بطلان قول به تحریف اشاره می‌کند و اگر مرجع جعفریه تا ص ۱۸۰ آن را می‌خواند، استدلال طبری را بر نسخ تلاوت نیز می‌یافت! و رای سید راجع به آنچه که از گمراهان قایل به تحریف ذکر کرد چیست؟ آیا مگر از علمای شیعه نیستند؟ یا اکثر آن‌ها نزد شیعه جز محققین محسوب نمی‌شوند همانند قمی، عیاشی، کلینی، نعمانی، مجلسی و...

چرا سید خوئی آنچه را که در کتابش «معجم الرجال الحدیث» آورده ج ۱ ص ۳- ۶۴، ذکر نمی‌کند راجع به صحت تفسیر علی بن ابراهیم قمی، شیخ کلینی و اینکه روایتهای آن کتاب ثابت و صادره از معصومین علیهم السلام و توسط اساتید و متعهدان شیعه به آن‌ها رسیده است؟

چرا سید آن‌ها، روایتهای را نمی‌خواند تا نصهایی راجع به تحریف قرآن کریم را در آن بیابد؟

و اینکه او حکم به صحت این اقوال نماید؟

وقتی که این از او صادر شده پس چه انتظاری از دیگران می‌رود؟^۱

کتابهای تفسیر شیعه در قرن سوم هجری:

قبلاً گفتیم که جعفریه دارای درجاتی میان اعتدال گرایان و افراط گرایان هستند، و آن‌ها نسبت به یکدیگر مساوی نیستند، و ما لازم می‌دانیم که به کتابهای گوناگون آن‌ها مراجعه کنیم، تا ببینیم که عقیده امامیه تا چه اندازه تاثیر کرده. هنگام مراجعه به بسیاری از کتابهای آن‌ها، دیدیم که در قرن سوم سه کتاب تفسیر به نگارش در آمد!

۱- تفسیر منسوب به امام عسکری - امام یازدهم

۲- تفسیر عیاشی

۳- قمی

و این سه تفسیر نماینده جانب افراط گرایی در جعفریه را تشکیل می‌دهند. و بعد شیخ الطائفه طوسی - متوفای سال ۴۶۰ هـ پا به میان می‌گذارد و کتاب خود را تحت عنوان «البیان» به عنوان نماینده طرف اعتدال گرایان به نگارش در می‌آورد، و بعد از آن شیخ مفسر آن‌ها طبری می‌آید: جعفریه بعد از این در میان آن‌ها کسانی‌اند که یکی از دو مسلک را پیش رو گرفته‌اند، و بعضی دیگر نیز در میان آن‌دو توافقی حاصل کرده‌اند و یا نزدیک به یکی از آن دو را در بر گرفته‌اند.

در این فصل از آن کتابهای سه‌گانه تفسیر که در قرن سوم به نگارش در آمدند، بحث می‌کنیم، و بعد به دیگر کتابها در دیگر فصلها می‌پردازیم.

۱- الآن صحبت از تفسیر قمی، و آنچه از کافی اثر کلینی اثر الامه فی الفقه الجعفری و اصوله نوشته‌ام، می‌آمد.

کتاب اول: تفسیر حسن عسکری**داستان دیکته کردن کتاب:**

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ابو یعقوب یوسف بن احمد بن زیاد و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار^۱ از آن روایت کرده‌اند، و می‌گویند: امام حسن این تفسیر را بر آن دو خوانده و دیکته کرده، و به ذکر داستان این املاء پرداخته‌اند.^۲ و این تفسیر غیر کامل است، و شامل سوره فاتحه و بقره تا چهار آیه به پایان سوره، می‌باشد.

افراط و گمراهی:

این کتابی است که عقیده امامیه و آنچه را که مرتبط بدان است نزد افراط گرایان جعفریه، بیان می‌کند؛ و آیات قرآن کریم را در راستای این عقیده فاسد تاویل می‌نماید، و آنچه را که دین حنیف ما از آن به دور است را ذکر می‌کند، و مملو از افتراء و تهمت به خدا و رسول خدا و اهل بیت اطهار است. این کتاب در حقیقت تفسیر نیست، بلکه کتابی از کتابهای فرقه‌های گمراه می‌باشد، به بعضی از موارد اشاره می‌کنیم تا خوانندگان خود قضاوت نمایند.

کفر کسی که ولایت علی را انکار کند:

در تفسیر فرموده خداوند آمده: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ [البقرة: ۴].

۱- این دو راوی از متعهدان جعفریه‌اند - نگاه شرح حال آن‌ها در تنقیح المقال اثر مامقانی.

۲- ص ۲ و ما بعد آن

امام می‌گوید: «حسن بن علی گفته: هر که منکر فضل امیرالمومنین بر تمام مردم بعد از پیامبر باشد، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و سایر کتابهای نازل شده خدا را تکذیب کرده، چون از جمله مهمترین مسایل نازل شده - بعد از توحید و اقرار به نبوت - اعتراف به ولایت علی و آل طیبین وی است.

فردی نزد امام علی بن حسین آمد و به وی گفت: «راجع به فردی که ایمان به قرآن و دیگر کتابهای آسمانی و به آخرت دارد و نماز می‌خواند و زکات می‌دهد، و صله‌ی رحم را به جای می‌آورد، و عمل صالح را انجام می‌دهد، ولی همراه با این می‌گوید: نمی‌دانم که آیا حق با علی است یا با دیگران. چه می‌گویید؟ علی بن حسین به وی گفت: شما راجع به کسی که همه این خوبیها را انجام دهد و بگوید: نمی‌دانم که آیا محمد پیامبر است یا مسیلمه چه می‌گوئید؟ آیا این عملکردها به وی نفعی می‌رسانند؟ گفت: خیر. علی بن حسن نیز گفت: آن فرد نیز همینطور، کسانی که به این کتابها ایمان دارند و نمی‌دانند که آیا محمد پیامبر است یا مسیلمه کذاب؟ چون آن کسانی هستند که^۱ که آنها ایمان به قرآن و آن کتابها دارند، و نمی‌دانند که آیا علی صاحب حق است یا دیگران»^۲.

شهادت فرش و تازیانه و خرا!

در فرموده خداوند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [البقرة: ۶].

امام حسین می‌گوید: «وقتی که مومنان را ذکر کرده، و آنها را به خاطر ایمان به توحید الهی و نبوت محمد و وحی بر او و اینکه علی ولی الله است، مدح نمود. به ذکر کافران مخالف آنها در کفر پرداخته.

۱- در اصل «کک»

۲- ص ۳۲-۳۳

و می‌گوید: کسانی که به توحید خدا و نبوت محمد و به وحی آن علی و به ائمه طاهرین - برگزیدگان عباد خدا و قیام کنندگان به مصالح خلق خدا - کفر ورزند، آن‌ها را انزار دهی یا ندهی مسلمان نیستند.

محمد بن علی باقر می‌گوید: وقتی که پیامبر وارد مدینه شد، و آثار صدق و آیات حق ولایت نبوت وی ظاهر شد، یهود شروع به دسیسه علیه وی کردند و بدترین نسبت به وی نمودند، و می‌خواستند نور وی را خاموش و برای همین وی را ابطال نمایند، و از جمله کسانی که قصد رد و تکذیب وی را کردند، مالک بن صیف، کعب بن اشرف، حی بن اخطب، ابو یاسر بن اخطب، ابو لبابه بن عبدالمنذر و شیبه، بودند.

مالک به رسول خدا گفت: گمان می‌کنی که تو رسول خدا هستی؟ رسول خدا فرمود: خدای بزرگ این را فرموده، گفت: ای محمد به تو ایمان نمی‌آورم، تا فرشی که زیر ما است به تو ایمان نیاورد و به تو گواه نمی‌دهم که از جانب خدا آمده‌ای مگر اینکه این فرش به تو گواهی دهد. ابو لبابه به عبدالمنذر گفت: ای محمد به تو ایمان نمی‌آورم و به تو گواهی نمی‌دهم، تا اینکه این عصایی که در دستم است به تو ایمان آورد و به تو گواهی دهد و کعب اشرف گفت: به تو ایمان نمی‌آورم و تو را تصدیق نمی‌کنم، مگر اینکه این خر به تو ایمان آورد. رسول خدا گفت: برای انسان جایز نیست که به خدا چیزی را پیشنهاد کند، بلکه آن‌ها باید تسلیم خدا و فرمان بر اوامر او باشند.

اما شما می‌توانید و بر شما کافی است که تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم را بخوانید که بر نبوت من و صدق من دلالت می‌کنند، و در آن نام برادرم و وصی من و جانشین من در امتم و بهترین کسی که بر مردم بعد از خودم به جا می‌گذارم علی بن ابی طالب آمده؟

وقتی که پیامبر از این سخنان فارغ شد، خداوند فرش را به زبان آورد و گفت: **أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهاً واحداً قيوماً ابداً،** و برای خود یار و یاوریی و یا فرزندی را نگرفته، و هیچ کس و فرمانروایی شریک وی نیست و شهادت می‌دهم که تو

بنده و فرستاده خدا هستید تو را با هدی و دین حق فرستاد، تا بر دیگر ادیان پیروز شوی - هر چند با اینکه مشرکان از آن خوششان نیاید و گواهی می‌دهم علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنفی برادر و وصی تو است، و جانشین تو است و بهترین کسی است که برای بندگان به جایی گذاشته‌اید، هر که او را دوست بدارد و او را ولی بداند، تو نیز دوست می‌داری و ولی می‌دانی، و هر که با او دشمنی ورزد، با تو به دشمنی پرداخته، و هر کدام که او را اطاعت کند، تو را اطاعت کرده، و هر که او را نافرمانی کند، تو را نافرمانی کرده»^۱.

این داستان در ادامه بیان می‌دارد که آن فرش به حرکت در آمد و آن‌ها را به لرزه در آورد و بار دوم به سخن آمد و بیان داشت که خداوند او را به نطق آورد تا این گواهی را بدهد، و اینکه هیچ کس جز مومنان بر او ننشینند. رسول خدا به سلمان و مقداد و ابی‌ذر و عمار فرمود: بلند شوید و بر روی آن بنشینید، زیرا شما به آنچه که این فرش بدان گواهی داد، ایمان دارید، آن‌ها بر روی آن نشستند.

و آن عصا و خر نیز همانند این شهادت و گواهی دادند، و بعد گفت: وقتی آن‌ها از نزد پیامبر رفتند و ایمان نیاوردند، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [البقرة: ۶]^۲.

داستانهایی خرافی:

راجع به قول خداوند ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾ [البقرة: ۷] داستانهای فراوانی از علی روایت شده، همانند اینکه نیازمندی از او طلب مساعدت جهت ادای دینش کرد، فرشته‌ای از آسمان به وی وحی کرد که به آن نیازمند بگوید: دست خود را بر هر آنچه که

۱- ص ۳۴

۲- ص ۳۴-۳۶

می‌خواهد بگذارد تا آن چیز برای او طلا شود، او این کار را کرد و دینش را ادا نمود، و برای او مقدار بسیاری باقی ماند...^۱.

روز غدیر و بعد از آن:

در تفسیر آیه ذیل آمده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمُ الْآخِرُ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [البقرة: ۸] امام عسکری می‌گوید: عالم بزرگوار موسی ابن جعفر گفته: «وقتی پیامبر ﷺ حضرت علی را در روز عید در جایگاه مخصوص گذارد» مولف تفسیر می‌گوید: «در آنجا از صحابه از جمله نخستین آن‌ها ابوبکر و عمر بیعت گرفت، موسی بن جعفر می‌گوید: «بعد از این گروهی از تجاوزگران و ظالمان آن‌ها میان خود تباہی کردند که اگر محمد امری را ارائه داد آن را از علی پنهان دارند و به وی نگویند، خداوند این را از قبل می‌دانست، و نزد پیامبر آمدند و گفتند: شما محبوبترین فرد نزد خدا و تو و ما را میانمان انتخاب کرده‌اید، او برای دفع ظلم از ما و برکناری پادشاهان و حاکمان ظالم در میان ما، بهترین فرد است. خداوند می‌دانست که دلشان خلاف آن است به خاطر آنکه آن‌ها با همدیگر توافق کرده‌اند، که بر دشمنی وی پابرجا باشند، و حق را از ذی حقش دور گردانند، خداوند به پیامبر خبر داد، و فرمود: ای محمد! در میان انسانها کسانی‌اند که می‌گویند: به خدایی که به تو دستور داده علی را به عنوان امام و سیاستمدار و مدبر امت نصب کن، ایمان ندارند، و بلکه با همدیگر برای نابودی تو و او تباہی بسته‌اند، و در دل خود تمرد و عصیان علیه علی را می‌پروراند.^۲

۱- ص ۳۶- ۴۱

۲- ص ۴۱- ۴۲

اتهام شیخین و صحابه به نفاق و دروغ و کفر !!

بعد از این، آن تفسیر به جعل آیات مربوط به بیعت صحابه به امام علی، و متهم نمودن صحابه کرام - قبل از همه ابوبکر و عمر - به نفاق و کذب و کفر، می‌پردازد !! هنگام بحث از فرموده خداوند ﴿تُحَدِّثُوهٗنَّ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُوْنَ﴾ [البقرة: ۹]. امام حسین می‌گوید: امام موسی بن جعفر گفته: وقتی که تبانی آن‌ها و سخنانشان و سوء نظرشان درباره علی به پیامبر القاء شد، پیامبر آن‌ها را فرا خواند و سرزنششان کرد، و آن‌ها دوباره ایمان آوردند، و اولین آن‌ها گفت: به خدا سوگند به هیچ چیزی همانند این بیعت اعتماد و اطمینان نداشته‌ام، و امیدوارم که خداوند به واسطه‌ی این قصری را در بهشت برایم قرار دهد، و من را در آن از جمله بهترین مهمانان و ساکنان، و دومین آن‌ها گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، جز با این بیعت اطمینان به بهشت و نجات از دوزخ را پیدا نکردم و سومین آن‌ها گفت: ای رسول خدا با این بیعت آن چنان خوشحال و شاد شده‌ام و امید داخل شدن به رضوان خدا را پیدا کرده‌ام، و یقین حاصل نموده‌ام که اگر گناه همه مردم دنیا مال من باشد با این بیعت مورد عفو قرار می‌گیرم و محو خواهند شد. و بعد از آن‌ها همینطور کسانی از جبابره و متمردان شروع به عذرخواهی کردند خداوند محمد فرمود: ﴿تُحَدِّثُوهٗنَّ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ﴾، با این ایمانی که خلاف آنچه که در درونشان است، رسول خدا و مومنان که سید و آقای آن‌ها علی بن ابی طالب می‌باشد، را فریب دادند و اگر خداوند بعد گفت: با این نیرنگها جز خود کسی دیگر را فریب ندادند و به آن‌ها مهلت نمی‌داد، آن‌ها نمی‌توانستند مرتکب این نوع ظلم و تجاوز شوند، و مردم از این امر آگاه نبودند، و خداوند پیامبر را از نفاق و کذب و کفر آن‌ها آگاه ساخت و به او دستور داد که آن‌ها را لعنت نماید، این لعن در دنیا از آن‌ها جدا

نخواهد شد، بلکه برگزیدگان خدا آن‌ها را لعن خواهند کرد، و در آخرت نیز دچار شدیدترین عذاب می‌شوند.^۱

ادعای آن‌ها به اینکه صحابه به هیچ دینی اعتقاد نداشته‌اند!!

او گمان می‌برد که آن دسته از صحابه - رض - معتقد به هیچ دینی نیستند!! مثلاً هنگامی که از فرموده خداوند صحبت می‌کند ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾﴾ [البقرة: ۱۱-۱۲] می‌گوید: که امام موسی بن جعفر گفته، وقتی که به آن پیمان شکنان در روز غدیر گفته شد، با اظهار پیمان‌شکنی خود به بندگان مستضعف خدا، در دین آن‌ها تشویش و در مذهبشان سرگردانی، ایجاد نکنید، و با این باعث فساد در کره خاکی نشوید، آن‌ها در جواب گفتند: ما اصلاحگر هستیم، زیرا نه به دین محمد و نه به غیر دین محمد اعتقاد نداریم...^۲

دعوت موسی به ولایت علی!!

آن کتاب تقریباً همه‌اش حول و حوش امامت صحبت می‌کند، گویا اینکه قرآن تنها برای دعوت مردم به ولایت و امامت علی نازل شده.

این دعوت تنها خاص امت محمد ﷺ نیست، وقتی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾﴾ [البقرة: ۵۳] می‌گوید: وقتی که خداوند آن‌ها را با این کتاب و ایمان و پایبندی بدان، مورد اکرام قرار داد، خداوند به موسی وحی کرد که ای موسی: از بنی اسرائیل عهد بگیر که محمد بهترین پیامبران و سید مرسلین و برادر و جانشین او علی بهترین وصی و جانشینش می‌باشد، تا آن‌ها هدایت پیدا کنند یعنی

۱- ص ۴۲

۲- ص ۴۴

اینکه آن‌ها بدانند آنچه که انسان را نزد خداوند بزرگ می‌کند همان اعتقاد به ولایت است همانگونه که گذشتگان شما به این خاطر بزرگ شدند و مورد احترام نزد خدا قرار گرفتند.^۱

داستانهای خرافی و ابلهانه:

آن کتاب به این همه گمراهی و تحریف قرآن در راستای آرزوهای خویش، بسنده نکرد و بلکه خرافاتی را ذکر کرد که حقیقتاً داستان خرافی و ابلهانه‌ی کودکان است. مثلاً وقتی که از سبب نزول فرموده خداوند صحبت می‌کند ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ۗ وَاللَّهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ [البقرة: ۱۰] می‌گوید: که امام موسی جعفر گفته: هنگامیکه آن منافقان عذرخواهی کردند و پیامبر نیز عذر آن‌ها را قبول نمود و آن‌ها را مورد احترام قرار داد چون عذر زبانی و ظاهری را از آن‌ها قبول و باطنشان را به خدا حواله کرده بود، جبرئیل پیش محمد آمد و گفت: ای محمد خدا بر تو سلام می‌کند و می‌گوید: آن آشوب‌گران و متمرّدانی که بیعت با علی را نقض کردند و برای مخالفت با علی تبانی کرده‌اند، و حالا پیش تو نشسته‌اند، را خارج کن، تا عجایب خداوند درباره اکرام وی از علی ظاهر شود، اینکه زمین و آسمان و کوه‌ها و سایر مخلوقات خدا، به خاطر آنکه او را در مقام تو و جایگاه تو گذارده‌ام، او را سجده می‌برند و گردن کج وی هستند، تا همه بدانند که ولی خدا علی از آن‌ها بی‌نیاز است و...^۲

و می‌گوید: که رسول خدا آن‌ها را اخراج کرد، آن گروه و علی در دامنه بعضی از کوه‌های مدینه مستقر شده بودند، و خدا خواست، کوه تبدیل به طلا و بعد به نقره شد، و بعد آن درختان به مردانی مسلح منقلب شدند، و شیر و پلنگ و گرگ نیز پدید آمدند، وصی رسول خدا گفت: همه این‌ها تحت فرمان من هستند... دل‌های این گروه وقتی که

۱- ص ۱۰۰

۲- ص ۴۲-۴۳

این را مشاهده کردند مریض شد، و علاوه بر آن به حضرت علی حسادت ورزیدند خداوند در این هنگام فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۱.

معجزات امام علی

در تفسیر آیه ذیل ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ لَمِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۲۳] می‌گوید: این نیز همانند دیگر آیات مربوط به ولایت است، و بعد از معجزات رسول خدا و معجزات امام علی صحبت می‌کند، از جمله معجزات مذکور در آن: ابری که پیامبر خدا را در تجارت شام پوشاند و برای وی سایه کرده بود، بر روی آن نوشته شده بود، لا إله إلا الله محمد رسول الله، او را با علی سید و صیین و یاران خوب وی یاری داد و شرافت بخشیده‌ام...^۲ و همچنین سلام کردن کوه‌ها و صخره‌ها و سنگها به پیامبر ﷺ و دادن مژده به وی به خاطر وصیتش و دروازه شهر علمش؛ علی بن ابی طالب.^۳ و همچنین اینکه: دو درخت به هم چسبیده‌اند تا پیامبر قضای حاجتش را کرده و نظیر این برای علی بن ابی طالب وقتی که از صفین برگشت پیش آمد، دو درخت که فاصله آنها بیشتر از یک فرسخ بود به هم چسبیدند.^۴

قرارداد بخشش:

برای فریب کم عقلان و نادانان جهت ایمان آوردن به این خرافات و وارد شدن به تاریکی این گمراهی، قرار داد بخشش را صادر کرده‌اند، و پیمان داشته که جهنم برای

۱- ص ۴۳-۴۴

۲- ص ۶۰

۳- ص ۶۱

۴- ۴۸-۴۹

کافرین به ولایت علی و منافقانی که اظهار رضایت به بیعت وی کرده‌اند همانگونه که قبلاً بدان اشاره کردیم آماده شده، و بعد این دروغ را به پیامبر نسبت می‌دهند تا این قرارداد ارزش پیدا کند و بتواند در دل این قشر از مردم تایید نماید پس آنچه که درباره فرموده خداوند گفته شده را بخوان ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تَحْرِتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ [البقرة: ۱۶] شما می‌بینید که دوباره بحث از بیعت می‌کند و به پیامبر افتراء می‌بندند، تا اینکه او گفته: «اما از پیروان علی در روز قیامت می‌آید و گناهان وی که بزرگتر از کوه‌ها و دریاهاوند را روی کفهی ترازوی وی می‌اندازند، مخلوقات همه می‌گویند: این عبد نابود شده، و گمان می‌برند که او از هالکان است و در آتش جهنم ماندگار خواهد بود، از طرف خدا به وی ندا می‌شود که: ای بنده‌ی خطاکار خیانت ما که این همه گناه‌های مرگ‌آفرین را کرده‌ای آیا به ازای این‌ها کارهای نیکی نداری که تو را به بهشت خدا ببرند و یا اینکه گناهان بیشتر داری و تا به سبب آن‌ها داخل آتش خدا شوی؟ بنده می‌گوید: نمی‌دانم، منادی از طرف خدا می‌آید و می‌گوید: پروردگرم می‌گوید: به صحرای قیامت رو کند و فریاد بزند که من فلان فرزند اهل فلان شهر فلانی و روستای فلانی‌ام، گناهان بسیاری همانند کوه‌ها و دریاها مرتکب شده‌ام و به ازای آن هیچ نیکی‌ای ندارم، پیش چه کسی از شماها احسانی یا کار خوب من وجود دارد، و یا چه دانایی مرا می‌شناسد که به جای وی مجازات شده باشم، این امکانی است که شدیدترین نیاز بدان دارم آن مرد نیز اینگونه فریاد بر می‌آورد. اولین کسی که به وی جواب می‌دهد علی بن ابی طالب است، و به وی می‌گوید: لیبک لیبک، ای کسی که به خاطر حجیت من مورد امتحان قرار گرفتی و مظلوم دشمنان من واقع شدی، ایشان با همراه تعداد زیادی می‌آید، هر چند که تعداد کمی از دشمنان وی که جلو آن‌ها تاریکی بود، آن تعداد می‌گویند: ای امیرالمومنین ما برادر ایمانی وی هستیم، او با ما مهربان و محترم بوده، و در معاشرت‌مان با او همراه فراوانی احسان و نیکی وی نسبت به ما متواضع بود، و ما همه طاعت خود را به وی بخشیدیم، علی می‌گوید: شما با چه چیزی وارد

بهشت می‌شوید؟ با رحمت واسع وی که هر که تو را دوست بدارد ای برادر رسول خدا از آن مایوس و بی نصیب نمی‌کند، ندا از طرف خدا می‌آید: ای رسول خدا، آن‌ها برادر ایمانی آن فرد بودند و با آن بخشش کردند، تو چه چیزی به وی می‌بخشی؟ من حاکم و میان خود و گناهان وی داوری خواهم کرد، او را به خاطر اینکه محبت تو را داشت می‌بخشم، و آن تاریکی که میان او و بندگان من بود باید برطرف گردد، علی می‌گوید: ای پروردگارا آنچه را دستور دهی اجرا می‌کنم. خداوند می‌فرماید: ای علی برای دشمنان آن قبل از آن، تاریکی‌هایشان را از آن‌ها بر می‌دارم و آن را ضمانت می‌کنم، و علی نیز آن را برای آن‌ها ضمانت کرد، و به آن‌ها گفت: هر آنچه را که آرزو دارید انجام دهید ظلمات و تاریکی‌هایتان را قبل از آن فرد، برداشتم، آن‌ها می‌گویند: ای برادر رسول خدا، ثواب نفسی از نفسهایی را که در خانه پیامبر بودید و بر جای آن خوابیدید، به ما بده، علی می‌گوید: آن را نیز به شما بخشیدم... بعد از آن پیامبر فرمود: آیا این خوب‌تر است یا درخت زقومی که برای مخالفان برادر و وصی‌ام علی بن ابی طالب آماده شده.^۱

بعد از این بیانات گمان می‌کنم خواننده خود متوجه شده باشد که آنچه را از این کتاب گفتیم حقیقتاً تفسیر نبوده، بلکه کتابی از کتابهای یکی از فرقه‌های گمراه است که اسلام را آزرده، اثری از آثار افراط‌گرایان در عقیده امامیه است.

این کتاب اثر کیست؟

در اینجا این سوال باقی می‌ماند که؛ این کتاب اثر کیست؟ آیا این از آن امام حسن عسکری است؟ گمان می‌کنم که خیر، بلکه می‌خواهم قاطعانه بگویم که آن مرد فرد صالح و مومنی بوده است و هرگز کافر و یا گمراه نبوده، بلکه کسانی کافر و گمراهند که در او و پدران بزرگوارش افراط و غلو کرده‌اند. و کسانی از خود شیعه هستند که نسبت این کتاب را به امام حسن رد می‌کنند و در سند خرده می‌گیرند، و معتقدند که شامل مسایلی

ناپسند و نابخرد است، و مولف کتاب الذرعیه هنگام بحث از این تفسیر بدین امر اشاره می‌کند. هر چند که او تلاش می‌کند که اثبات نماید این کتاب از جمله گفته‌های امام است، و در این موضوع ۹ صفحه را در جزء چهارم از ص ۲۸۵ تا ۲۹۳ اختصاص داده و درباره آن موارد پست و نابخرد و عجیب و غریبی که بعضی از آن‌ها را ذکر کردیم، می‌گوید: جز بعضی از غرایب معجزات که در غیر آن وجود ندارد، در آن نیست! کتابهای دیگر غیر از افراط گرایان شیعه که از آن اطلاع دارم، به این تفسیر اشاره نمی‌کنند و از او روایت نمی‌نمایند، و اگر در نزد آن‌ها این تفسیر کتاب می‌بوده، قرآن ناطق (مجتهدان) از آن روایت می‌کردند و به موارد و مسایل آن پایبند می‌بودند، ولی این رای من است و کافی هم نیست، بلکه واجب است به آن کتاب و محتوای کفرآمیز آن اشاره کرد.

بعضی از شیعه‌های امروز و دیروز افراط گرایان معتقد به صحت نسبت دادن این تفسیر به امام عسکری‌اند، و بعضی از مفسران‌شان از آن کاملاً روایت می‌کنند.

کتاب دوم: تفسیر قمی:

جایگاه کتاب و مولف آن نزد شیعه:

دومین کتاب از تفاسیر سه‌گانه مذکور، تفسیر قمی اثر ابی حسن بن ابراهیم بن هاشم قمی است که شامل تمام قرآن می‌باشد، مولف کتاب در دوران امام عسکری می‌زیسته^۱ و در سال ۳۰۷ وفات کرده است، و نزد شیعه معتبر و از جمله بزرگترین راویان نزد آن‌ها محسوب می‌شود، و اکثراً شاگردان محمد بن یعقوب کلینی در کتابش الکافی - کتاب اول امت نزد جعفریه اثنی عشر- از او روایت کرده‌اند.

۱- نگاه به آنچه که جزائری در مقدمه خویش بر این تفسیر نوشته ص ۸

آقا بزرگ طهرانی - مولف کتاب الذریعه - می گوید: این کتاب (تفسیر) نفیسی و سفری جاوید است که از دو امام بزرگ ابی جعفر باقر و ابی عبدالله صادق روایت شده.^۱ سید طبیب موسوی جزائری در مقدمه خویش به وی می گوید: آن تفسیر، هدیه‌ای عصری و نخبه‌ای اثری است زیرا شامل ویژگی‌هایی متفاوت است که به ندرت در غیر آن‌ها یافت می‌شوند.

از جمله:

- ۱- این تفسیر اصل و منبع است برای اصول بسیاری از تفاسیر دیگر.
 - ۲- روایات از دو امام صادق با کمترین سند روایت شده‌اند، به همین خاطر در الزریعه می‌گوید: این تفسیر در حقیقت تفسیر آن دو امام صادق است.
 - ۳- مولف آن در زمان امام عسکری بوده.
 - ۴- پدرش که این راویان را برای فرزندش روایت می‌کرد، از یاران و صحابه امام رضا بود.
 - ۵- در آن دانشی فراوان راجع به فضایل اهل بیت (ع) وجود دارد، که دشمنان اهل بیت خواستند آن‌ها را از قرآن حذف نمایند.
 - ۶- او متعهد به بیان بسیاری از آیات قرآنی است که مراد کلی آن‌ها جز از طریق استمداد از اهل بیت فهم نخواهد شد.^۲
- نخست می‌خواهم دهشت عجیب را اظهار دارم! که چطور کتاب و مولفش این مکان را نزد برادران جعفریه به دست آوردند، در حالی که او جزو اولین افراط‌گرایان گمراهی بود که حرکت ادعای تحریف قرآن را رهبری کردند!؟

۱- نگاه به گفته وی ج ۱ ص ۵-۶ از تفسیر قمی - الزریعه ۳۰۲/۴-۳۰۹

۲- ص ۲۰

و قبلاً آن را نقل کردیم، و آنچه را که جزائری در مقدمه کتابش ذکر کرده، نقل نمودیم، مبنی بر اینکه قمی معتقد به تحریف قرآن کریم بوده، و اینکه جزائری از او و از آن تحریف دفاع نمود. (قبلاً ذکر شد).^۱

قمی در مقدمه کتاب تفسیر خویش آنچه را که بدان معتقد است (تحریف قرآن) را ذکر می‌نماید و برای آن مثالهایی از آیات قرآن که گمان می‌برد تحریف شده‌اند، می‌آورد.^۲ و آن کتاب بعد از این پُر از این گمراهی‌های گمراه‌کننده درباره تحریف، و جدل برای تخطئه کردن آیات قرآنی یا گمان به اینکه در ترتیب و نظم آن فساد و ناهمواری وجود دارد، است.^۳

جلوه‌هایی از افراط و گمراهی:

تایید عقیده امامیه در آن کتاب، در موارد ذیل ظاهر خواهد شد:

اولاً: قول به تحریف قرآن کریم

همین حالا قول به تحریف را ذکر کردیم، و قبلاً بیان نمودیم که اعتقاد آن افراط‌گرایان همان عاملی است که آن‌ها را به این وادار کرده^۴ و در اینجا این مسئله را با چند مثال از این تفسیر بیشتر توضیح می‌دهیم!!

به امام بن جعفر نسبت داده‌اند که او گفته: (یعنی این آیه را تحریف و بدان اضافه کرده) ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ {يا علي} فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

۱- ص ۲۳-۲۴ در مقدمه مذکور

۲- مقدمه تفسیرش ص ۱۰-۱۱

۳- ج ۱ ص ۱۱۰-۱۱۸-۱۲۲ ات ۱۲۵-۱۲۶-۲۷۲...

۴- ص ۱۵۳ در این فصل

لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٥﴾ این گونه نازل شده (یعنی یا علی در آن اصل است). و بعد گفته:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵].^۱

در سوره زخرف خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٦٥﴾ وَقَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصْمُونَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٦٧﴾﴾ [الزخرف: ۵۷ - ۵۹] واضح است که این آیات از مسیح صحبت می‌نمایند ولی آیه آخر را این گونه می‌آورد «ان علی الاعداء...». بعد می‌گوید: اسم علی از اینجا حذف شده!!^۲

در سوره مریم روایت می‌کند که اسم علی دو بار در قرآن حذف شده ولی او آن‌ها را آورده.^۳

افترا به صحابه:

نتیجه آنچه را که ذکر کردیم راجع به لازمه‌ی قول به تحریف افتراء به بهترین امتی است که خداوند آن‌ها را برای بشریت آورد. یعنی صحابه به آن‌هایی که تحمل مسئولیت بار سنگین رسالت و نشر آن و دفاع از آن و فدا کردن مال و جان، وطن و خانواده خود را کردند با وجود این می‌بینیم که قمی مرتکب این جرم می‌شود، و به صحابه کرام افتراء می‌بندد، و آن‌ها را متهم به کفر و نفاق و شرک می‌کند تا به هدف خود که همان قول به

۱- این دو آیه از سوره نساء ۶۴-۶۵ هستند، مورد خطاب آن‌ها رسول اکرم است ولی قمی آن را علی ذکر کرده و «یا علما» را دوباره زیاد نموده یعنی اینکه این از قرآن حذف شده.

۲- ۲۸۶/۲

۳- ۳۰۱/۱-۳۰۲

تحریف و حذف نامهای ائمه و غصب خلافت است، برسد ۱- نمونه‌هایی از دروغهای این حيله‌گر را ذکر می‌کنیم:

در سوره مائده آیه ۷ ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ﴾ قمی می‌گوید: وقتی که رسول خدا عهد و پیمان ولایت علی را از آنها گرفت، همه گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، ولی بعداً آن را نقض کردند.

درباره قول خداوند می‌گوید: ﴿فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ﴾ [المائدة: ۱۳] یعنی: نقض عهد امیرالمومنین.^۲

و سوره قصص: ﴿طَسَمَ ﴿۱﴾ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾ نَتَلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ وَنُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۶﴾﴾ [القصص: ۱-۶] این آیات کریم از موسی و فرعون سخن می‌رانند ﴿نَتَلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ﴾ امام قمی از فرعون و هامان و جنودش صحبت می‌راند: «آنها کسانی بودند که آل محمد و حق آنها را غصب کردند!» و قول آن «منهم» «ای من آل محمد» ﴿مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ یعنی از قتل و عذاب نمی‌ترسند اگر این آیه (درباره موسی و فرعون نازل می‌شد می‌گفت: «ونری فرعون وهامان وجنود منه ما كانوا يحذرون، ای من موسی ولم یقتل منهم».

۱- مائده آیه ۱۳ آیهی سابق آن «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ...» قمی آن را خاص امام علی کرده و صحابه را لعن کرده؛ چون عهد امیرالمومنین را نقض نمودند.

در سوره زمر ﴿وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ﴾ [الزمر: ۷۳] می‌گوید: «نسل شما پاک است، چون آن‌ها داخل بهشت نمی‌شوند مگر نسلی که پاک به دنیا آمده‌اند: امیرالمومنین فرموده: فلانی و فلانی حق ما را غصب کردند و بدان جاریه را خریده و زنان را به نکاح خود در آورده‌اند، ما کسانی را از پیروان خود در میان آن‌ها قرار دادیم تا نسل آن‌ها را پاک گردانند.^۱

در سوره زحرف می‌گوید: این دو آیه این گونه نازل شدند «حتی اذا جائنا» - یعنی وقتی که فلان و فلان آمدند یکی از آن‌ها به رفیقش وقتی آن را دیدند گفت: ﴿يَلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ﴾ [الزحرف: ۳۸] خداوند به پیامبر گفت: به فلان و فلان و پیروانشان بگو: ﴿وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ﴾ [الزحرف: ۳۹] بعد خداوند به پیامبرش فرمود: ﴿أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّعْرَ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى وَمَنْ كَانَتْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الزحرف: ۴۰]، ﴿فَأِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ﴾ [الزحرف: ۴۱] یعنی فلان و فلان، بعد خداوند به پیامبرش وحی کرد که: ﴿فَأَسْتَمْسِكُ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الزحرف: ۴۳] یعنی تو بر راه و روش و ولایت علی هستی، علی همان صراط مستقیم است.^۲

سوره محمد تقریباً همه آن پیرامون افتراء و تحریف است ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلُهُمْ﴾ [محمد: ۱]. قمی می‌گوید: این آیه در مورد کسانی نازل شده

۱- ۲۸۶/۲، منظور از فلان و فلان ابوبکر صدیق و عمر فاروق است از آنجا که شیعه گمان می‌برند که آن دو خلافت علی را غصب کرده‌اند، این بهتان عظیمی برای خود امام است! زیرا امام علی دخترش را به عنوان همسر به نکاح عمر در آورد.

۲- آنچه را که در آنجا ذکر کرد، جمع میان افتراء به شیخین و صحابه و تحریف قرآن است. و نص آیات قرآن کریم غیر از این است - زحرف آیه ۳۸-۴۳

که بعد از پیامبر مرتد و حق اهل بیت را غصب کردند، و مانع ولایت امیرالمومنین و ائمه شدند، اعمال آن‌ها را محو کرد، یعنی آن اعمال خوبی را همانند جهاد و یاری اسلام که در زمان پیامبر کردند، همه به وسیله این کارهای بعدی از بین رفتند و دیگر سودی به آن‌ها نمی‌رساند.^۱

بعد می‌گوید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ [محمد: ۲]. این گونه نازل شد! بعد می‌گوید: جبرئیل این آیه را برای پیامبر ﷺ نازل کرد ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطُوا أَعْمَالَهُمْ﴾ [محمد: ۹]^۲ و همین طور به خرافات ادامه می‌دهد.

و سوره رحمن نیز به این شیوه است و هر چند که در آن شیخین را متهم به کفر و دخول فی النار می‌کند.^۳

این نمونه‌هایی بودند که تا حدی کافی است و هدف ما از آن را بیان می‌دارند، و تا سخن از این بیشتر به درازا نکشد، البته آنچه رفت را از روی ناچاری ذکر کردیم و از خداوند می‌خواهیم که عقل و دینمان را حفظ گرداند

ثالثاً: قرار دادن ائمه به اینکه مورد مراد کلام خداونداند:

درباره تحریف می‌بینیم که آن‌ها کلام خداوند را تاویل می‌نمایند به اینکه مراد از آن‌ها ائمه - همه یا بعضی - است، با وجود آنکه در کلام خداوند آن‌ها را ذکر نکرد و بدانها

۱- ۳۰۰/۲

۲- ۳۰۲/۲

۳- ۸۶/۲

اشاره‌ای چه به صورت بعید و یا قریب در آن جاها نکرده بلکه بعضی از آن‌ها خاص خداوند می‌باشند.

همانند اینکه خداوند در سوره زمر آیه ۶۹ می‌فرماید: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ یعنی با نور خدا زمین روشن شد، ولی آن کتاب می‌گوید: «ابو عبدالله می‌گوید پروردگار زمین یعنی امام زمین، گفتم اگر هر گاه خارج شود آن چگونه است؟ گفت: آنگاه، مردم از نور خورشید و ماه بی نیاز شدند از نور امام بهره می‌گیرند»^۱.

فرموده خداوند در سوره رعد آیه ۲۸: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطَهَّرُوا قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ...﴾ قمی می‌گوید: در جایی دیگر «ذکر» را به ولایت علی تفسیر می‌کند در فرموده دیگر خداوند ﴿الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي﴾ [الکهف: ۱۰۱].

و شرک را به ولایت علی تفسیر می‌نماید، در فرموده خداوند در سوره شوری آیه ۱۳: ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ این گونه تفسیر می‌کند که «ما تدعونهم» یعنی «از ولایت علی» (۱۰۵/۲).

بعضی از آیات که مختص به قرآن کریم می‌باشند، همانند حرفهای افتتاحیه بعضی از سوره‌های قرآن از جمله سوره بقره ﴿الْمَرْءُ ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ قمی می‌گوید: مراد از کتاب در اینجا علی بن ابی طالب است! (۳۰/۱)

در سوره یونس آیه ۱۵ ﴿أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾ قمی می‌گوید: ﴿أَوْ بَدِّلْهُ﴾ یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب، ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ یعنی در علی بن ابی طالب (۳۱۰/۱) و در همین سوره (آیه ۶۴) ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ می‌گوید: «یعنی امامت تغییر پیدا نمی‌کند» (۳۱۴/۱)

درباره سوره اسراء آیه ۷۳ ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ﴾ قمی می گوید: یعنی امیرالمومنین. (۲۴/۲).

و در سوره حج آیه ۵۵ ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِّنْهُ﴾ یعنی در قرآن کریم، قمی می گوید: یعنی شک در امیرالمومنین

و درباره آیه ۵۷ همین سوره ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا﴾ می گوید: معنای آن یعنی؛ ایمان به ولایت امیرالمومنین و ائمه ندارند» (۸۶/۲).

در سوره طور آیه ۳۳ ﴿أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ...﴾ قمی راجع به آن می گوید: آن ها می - گویند ای محمد امیرالمومنین این را خود ساخته است، و آن ها ایمان ندارند که علی آن را ساخته و بنا به رای خویش قیام نکرده، بعد می گوید: «فلیاتوا بحديث مثله»، یعنی مردی همانند علی از جانب خدا. (۳۳۳/۲).

قبلاً دیدیم که آن آیات خاص رسول و حضرت مسیح صلی الله علیه و آله بوده، اما قمی آن ها را تحریف و به امام علی اختصاص داد.

او آنچه که مربوط به روز آخرت است آن را نیز به امام علی اختصاص و تاویل کرده، در تفسیر وی (۱۱۲/۲) آمده که: «شب و روز» ۱۲ ساعت است، و علی بن ابی طالب مبارک و شریف ترین ساعت از این دوازده ساعت است و این فرموده خدا است! ﴿بَلَّ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا﴾ [الفرقان: ۱۱].

او بدین هم اکتفا نکرده بلکه می کوشد تا مراد بسیاری از آیات را علی نماید، این علاوه بر تبیین و تاویل مراد آیات مختص به خدا و پیامبر و کتابهایش و روز آخرت است، و می خواهد آن آیاتی را هم که خاص حیوانات و جمادات است به علی تاویل - نماید، کما اینکه می خواهد از منزلت امام علی بکاهند، یا بیفزایند! مثلاً ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...﴾ [البقرة: ۲۶]، انسان تعجب می کند، که

قمی تلاش می‌کند تا قبل از بلند جلوه دادن امام علی تا حد الوهیت، او را به منزله و مرتبه حشرات مُضر پایین می‌آورد، آنجا که مراد از واژه «بعوضه = مگسی» امام علی را بیان می‌دارد!^۱

بعد از این دیگر بعید نیست که نویسنده هر آیه‌ای که دال بر اهتمام و ارتفاع نماید را به معنای مقام امام علی تاویل نماید.

جزائری در مقدمه خویش بر کتاب این تاویل را بیان می‌کند و می‌گوید: «خداوند از اعمال امت پیامبرش بعد از وفات پیامبر آگاه است که آن‌ها به دین شوخی خواهند کرد، و به عنوان حامیان دین را در هر زمانی هتک حرمت خواهند نمود... پس از آن‌ها ایمن نبود، اینکه می‌بایست اسامی ائمه و فضیلت آن‌ها را در قرآن از طریق کنایه و استعاره - همانگونه که این روش و اسلوب قرآن در اکثر آیاتش است - بیان دارد، قرآن ظاهر مربوط به چیزی و باطنش به چیزی دیگر».^۲

و بعد می‌گوید: در اینجا است که ابو جعفر می‌گوید: قرآن دارای سه موضوع و سه بخش است، $\frac{۱}{۳}$ آن درباره ما و دوستان، و $\frac{۱}{۳}$ دیگر درباره دشمنان ما و دشمنان گذشتگان ما، و $\frac{۱}{۳}$ روش و داستان است».^۳

و می‌گوید: آنچه که ذکر کردیم این را روشن نمود که تمام مدح و ثنای قرآن چه به صورت کنایه و یا صریح است راجع به محمد و آل مطهرین وی است، و هر ذم و سرزنشی که در آن آمده راجع به دشمنان آن‌ها می‌باشد، چه در گذشته و چه در آینده و تمام آیاتی از این قبیل - هر چند که مخالف ظاهر باشد - بر آن‌ها حمل می‌شود.^۴

۱- ص ۱۹

۲- تفسیر ۳۴/۱

۳- ص ۲۱ از مقدمه مذکور

۴- مقدمه در تفسیر ص ۲۴-۲۵

این تاویل فاسد نتیجه‌ی قول به تحریف و افتراء صحابه است.

رابعاً: آنچه که مربوط به عقیده امامیه است

۱- رجعت:

قمی چیزهایی را که به عقیده وی در امامیه مربوط است، بیان می‌نماید، و به همین خاطر آن را در تفسیرش آورده، اینکه او ایمان به رجعت یعنی بازگشت دارد، و آن را از مسایل اساسی می‌داند که حق آن‌ها را غضب کرده‌اند تا ائمه آن‌ها را قصاص می‌نماید، و این را از جمله مسایل اساسی‌ای می‌داند که قرآن آن را بیان کرده و به رد منکران آن پرداخته.

به آیه‌ی ذیل استناد می‌کند ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ [النمل: ۸۳] می‌گوید: «آیا مگر خدا در روز قیامت در هر امتی گروهی را حشر و دیگران را ترک می‌کند؟ و می‌گوید: «مثال این بسیار زیادند و آن را در جای خویش ذکر می‌نمائیم»^۱.

و از جمله آنچه را که ذکر کرده و فرموده: خداوند است ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] قمی می‌گوید: یعنی رجعت، که پیامبر و امیرالمومنین و ائمه را به سوی مردم باز می‌گرداند. (۱۴۷/۲)

و در سوره ق آیه ۴۱، ﴿وَأَسْتَمِعُ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ﴾ یعنی آن‌ها را با نام قائم الزمان و پدرش فرا خوانند... و صیحه یعنی نفخ قائم الزمان از آسمان... و خروج یعنی رجعت و بازگشت (۳۲۷/۲)

در سوره نحل آیه ۲۲، ﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ﴾ قمی می‌گوید: یعنی آن‌ها، ایمان به رجعت و بازگشت را ندارند. ﴿قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ یعنی آن‌ها کافراند، «وهم مستکبرون» یعنی در برابر ولایت علی تکبر دارند. (۳۸۳/۱)

و همچنین در تفسیر سوره مبارکه می‌گوید، ﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ یعنی استهزاء آن‌ها به رجعت... و ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ قمی می‌گوید: کفار به خدا سوگند یاد نمی‌کنند، و این درباره گروهی از امت محمد نازل شد که به آن‌ها گفته می‌شود بعد از مرگ قبل از قیامت باز خواهید گشت آن‌ها سوگند می‌خورند که بر نخواهند گشت. (۳۸۵/۱)

۲- نزول وحی بر ائمه:

قمی معتقد است که وحی بعد از وفات رسول اکرم منقطع نمی‌شود، چون امام قائم مقام پیامبر است! و قمی که سوره قدر را تفسیر می‌کند می‌گوید: معنای لیلۃ القدر یعنی اینکه خداوند در آن شب اجل و رزق و موت و حیات، خیر و شر و... را مقدر می‌کند همانگونه که خدا می‌فرماید: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾.

و خداوند می‌فرماید: ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ یعنی ملائکه و روح القدس (جبرئیل) بر امام زمان نازل می‌شوند، و مسایل و اوامری که نوشته شده را به وی تسلیم می‌نمایند (۴۳۱/۲).

به امام جعفر نسبت داده که از او سوال شده: «آیا شب قدر را می‌دانی؟ گفت: چطور شب قدر- را نمی‌دانم حال آنکه در آن شب ملائکه مرا طواف می‌نمایند» (۴۳۲/۲).

۳- ائمه غیب را می‌دانند!

او معتقد است که ائمه غیب را می‌دانند، به همین خاطر می‌بینیم که در تفسیر آیه‌ی ذیل ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿۲۶﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ﴾ [الجن: ۲۶-۲۷]. می‌گوید: علی مرتضی از رسول است و رسول خدا نیز از او است. (۳۹۰/۲)

علم غیب تنها به خدا و پیامبر اختصاص ندارد، بلکه بنا به افتراء وی - به امام علی نیز اختصاص دارد!

حتی بیان می‌دارد که علم ائمه محیط به همه چیز است، و هیچ راهی برای شناخت از آن‌ها در آن وقت وجود ندارد، و اگر بعضی از آن‌ها در عصر کشف علمی برای هستی و مظاهر آن، کشف شود.

و اگر بسیاری از کشف علمی به روش جدید از روش اعجاز قرآنی باشد، تناقض میان نظریه‌ی علمی صحیح و غیر ممکن است. مگر اینکه این کشفیات از دروغها و افتراهای قمی کشف شده باشد.

به امام علی نسبت داده که او گفته: «زمین مسیر ۵۰۰ سال، خورشید ۶۰ فرسخ، ماه ۴۰ فرسخ، پشت آن دو و برای ساکنان آسمان روشنایی و زیر آن‌ها مایه روشنایی برای اهل زمین هستند. ستاره‌ها همانند کوه‌های بزرگ در سرزمین می‌باشند. (۱۷/۲)

و گمان می‌برد که امام علی بن حسین علت خورشید گرفتگی را وجود بحری میان آسمان و زمین دانسته، وقتی که گناه بندگان زیاد شود، و خداوند می‌خواهد آن‌ها را با این نشانه مورد عتاب قرار دهد، به ملائکه مامور دستور می‌دهد که خورشید یا ماه را در آن بحر بیاندازند (۱۴/۲-۱۵).

و در جای دیگر از ائمه روایت کرده که زمین بر روی ماهی و بر روی آب و آب بر روی سنگ، و سنگ بر روی شاخ گاو، و گاو بر روی زمین قرار دارد. (۵۸/۲ - ۵۹)

در اول سوره شوری «حم عسق» می‌گوید: قاف، کوهی است دورادور دنیا از زمرد آبی و آبی آسمان به خاطر این کوه است».

۴- نفی علم از عالمان و مشهوران غیر خود:

قمی از این افتراها برای بیان احاطه‌ی علمی به همه چیز، اکتفا نکرده، و از دیگران که مکانت علمی و شهرت علمی دارند صحبت نمی‌کند تا میدان علمی جز برای ائمه باقی نماند!

مثلاً ابن عباس که مشهور به حبر امت و دانشمند اسلام و ترجمان قرآن است، به سخنان قمی که راجع به ابن عباس و - پدرش عموی رسول خدا - می‌گوید گوش فرا دهید: از امام ابی جعفر باقر روایت شده که گفته: فردی نزد علی بن حسین آمد و گفت: ابن عباس گمان می‌برد که او آگاه به تمامی آیات نازل شده است، و می‌داند که در چه روزی و درباره چه چیزی نازل شده است، پدرم (علی بن حسین) گفت: از او سوال کرد که این دو آیه‌ی ذیل درباره چه نازل شده، ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲] و ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾ [هود: ۳۴] آن مرد نزد ابن عباس رفت و از او سوال کرد، ولی جواب آن را نداد، بلکه سوالی دیگر را مطرح کرد، امام سبب نزول را این گونه بیان کرد، که آیه اولی درباره ابن عباس و پدرش و آیه‌ی دومی درباره پدرش نازل شده! (۲۳/۲)

۵- احکام فقهی آن‌ها چون؛ متعه و خمس:

قمی آنچه را که مرتبط به عقیده‌ی وی از احکام فقهی است را با روشی که قرآن از آن ابا دارد عرضه می‌نماید، در سوره مریم آیه ۸۳ آمده ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيْطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُذُهُمْ أَرْأَى﴾. می‌گوید: این درباره مانعین خمس و زکات نازل شده (۵۳/۲). و در سوره قاف آیه ۲۶ آمد که ﴿الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ می‌گوید: آن‌ها کسانی‌اند که می‌گویند: ما کافر به کسی هستیم که امامت و خمس را برای شما قرار داده (۳۲۶/۲)

آیه ی ۲۴ سوره نساء را اینچنین تحریف کرده است: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ و می گوید: این آیه دلیلی است بر جواز متعه.^۱

خامساً: اسباب نزول:

در بحث قمی راجع به اسباب نزول، اثر امامیه را مشاهده می کنیم. به چند مثال می پردازیم:

۱- هم پیمانی صحابه با ابلیس:

در سوره سباء آیه ی ۲۰ ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ می گوید: وقتی که خداوند پیامبر را دستور داد که علی را برای مردم منصوب نماید، در فرموده خویش ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ﴾^۲ در غدیر خم گفت: هر که من مولای او باشم علی نیز مولای او است، ابلیسها نزد ابلیس بزرگ آمدند و خاک را بر سر خویش می انداختند، ابلیس بزرگ به آنها گفت چه شده؟ گفتند: این مرد امروز پیمانی منعقد کرده که تا روز قیامت منحل نخواهد شد، به آنها گفت: این طور نیست، کسانی که پیرامون او هستند به من وعده داده اند که با من مخالفت نخواهند کرد، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ﴾ آیه (۲۱۰/۲).

۲- بیعت روز غدیر:

راجع به بیعت دوباره هنگامی که خداوند می فرماید ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى﴾ می گوید: سبب نزول این آیه این بود که رسول خدا روز غدیر خم مردم را به بیعت به علی فرا

۱- ۱۳۶/۱، و نص خود آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً»

۲- در آیه البته قید اخیر اضافه است. و آیه ۳۱ سوره قیامه و سوره سبا مکی اند، و مسئله غدیر بدون خلاف در بین خود شیعه بعد از حجه الوداع بود.

خواند و به طرف خانواده‌اش رفت و گفت: ما هرگز اقرار به ولایت علی نمی‌کنیم و سخن پیامبر را تصدیق نخواهیم کرد... پیامبر بالای منبر رفت دومی خواست خود را از آن بو می‌کند، خداوند این آیه را نازل کرد ﴿لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾^۱ رسول خدا ساکت شد و نام او را نبرد.^۲

۳- عاقبت کسانی که ولایت را غصب کردند:

درباره قول خداوند: ﴿يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا تَحْلِفُونَ لَكُمْ﴾ [المجادلة: ۱۸] می‌گوید: وقتی که در روز قیامت آن‌هایی را که حق آل محمد را غصب کردند جمع می‌نمایند، اعمالشان را به آن‌ها نشان می‌دهند، سوگند می‌خورند که آن‌ها این کار را نکرده‌اند، همانگونه که در دنیا برای پیامبر سوگند یاد می‌کردند که آن‌ها ولایت بنی هاشم را رد نخواهند کرد، و وقتی که برای قتل رسول خدا در عقبه!! تلاش کردند، و خداوند پیامبر را از آن آگاه ساخت، آن‌ها برای پیامبر سوگند یاد کردند که آن‌ها این را نگفته و این را نیز انجام نداده‌اند، تا اینکه خداوند به پیامبر این را نازل کرد ﴿تَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو بِمَا لَمْ يَنْأَلُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ﴾ [التوبة: ۷۴]

۴- قائم الزمان مطالبه خون حسین را خواهد کرد:

در سوره حج آیه ۳۹ ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنْهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ می‌گوید: عامه - یعنی جمهور مسلمانان - می‌گویند: این آیه درباره پیامبر وقتی که قریش

۱- سوره قیامه آیه ۱۶ این از قرآن صحبت می‌کند و سیاق آیات بحث قرآن است.

۲- ۳۹۷/۲

۳- ۳۵۸/۲

او را از مکه اخراج کردند، نازل شده، ولی این درباره قائم الزمان است وقتی که برای مطالبه خون حسین به میان آمد. (۸۴/۲ - ۸۵)

اثر عقیده امامیه تنها درباره آنچه که مربوط به امامت و ائمه می‌باشد، نیست، بلکه پا را فراتر نهاده و دیگران را متهم کرده و برای سلب فضایل از آنها کوشیده‌اند برای روشن شدن مطلب، مثال ذیل را ذکر می‌نماییم:

۵- حادثه افک اتهامی است برای ام المومنین، نه اینکه تبرئه الهی وی !!

حادثه افک حادثه‌ای مشهور است که در آن قرآن کریم درباره تبرئه ام المومنین عایشه نازل شد، ولی بر آقای قمی گران می‌آید که خداوند آن صحابه گرانقدر و دختر ابی بکر - اولین کسی که بنابه اعتقاد وی خلافت را غصب کرد !! - را تبرئه کرده، و به همین خاطر قمی افک جدیدی را مطرح کرده، او صحبت از افک را اتهامی به عایشه نه اینکه تبرئه وی، می‌داند، و درباره این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ﴾ [النور: ۱۱] می‌گوید: عامه علما روایت کرده‌اند که این درباره حضرت عایشه به خاطر اتهامی که در غزوه بنی مصطلق از خزاعه به وی نسبت دادند، نازل شد، اما خاصه روایت کرده‌اند که این درباره ماریه قبطیه، به خاطر متهم کردن وی از جانب بعضی از زنان منافق، نازل شده بعد روایتی را از امام جعفر روایت می‌نماید که گفته: «وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا فوت کرد، پیامبر بسیار ناراحت شد، زن منافقی گفت، چرا ناراحت هستی؟ این که فرزند ابن جریر بود! پیامبر علی را فرستاد تا او را به قتل برساند. (۹۹/۲).

در سوره حجرات به ذکر داستان اتهام فلان زن به ماریه پرداخته، و رسول خدا علی را فرستاد تا جریح را به قتل برساند، و این سبب نزول فرموده خداوند است ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقُ بِنَبَاٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (۳۱۸/۲۳).

بعد از این در همان صفحه آمده: «خداوند بعداً مثالی را آورده فرموده: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ ۗ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ

فَخَانَتْهُمَا [التحریم: ۱۰]. می‌گوید: به خدا قسم منظور از ﴿فَخَانَتْهُمَا﴾ آن زن فاحشه است، تا حد را بر آن زن به خاطر آنکه از طریق... اینکه آن فرد او را دوست داشته، جاری کرد، وقتی که آن زن خواست به سوی... آن برود، آن مرد به او گفت: حلال نیست که با غیر از فرد محرم خارج شوی، پس خود را به نکاح فلان مرد در آورد (نعوذ بالله - منظور حضرت عایشه است).^۱

وقتی که آقای قمی می‌گوید: خاصه - یعنی شیعه - روایت کرده‌اند که فلان زن، که یکی از زنان منافق است، مرتکب آن زنا شده، و نام آن را هم نمی‌گوید، غیر وی از جعفریه به اسم آن تصریح کرده و گفته‌اند که آن عایشه است.^۲ و ضرب المثل به زن نوح و زن لوط، جعفریه مراد از آن را عایشه و حفصه از امهات مومنان می‌دانند،^۳ قمی در آنجا تاکید می‌کند که خیانت مورد نظر همان فاحشه است.

سادساً: قرآن را کتاب تاریخ اثنی عشریه !!

وقتی که خلافت به امام علی رسید، جنگ‌هایی صورت گرفت، و شیعه در زیر سایه حکومت اموی با چیزهایی روبرو شدند و کتابهای تاریخی به تفصیل از این سخن رانده- اند، اما قمی می‌خواهد طبیعت قرآن کریم را بگونه‌ای تغییر دهد تا آن را به عنوان کتاب تاریخ جعفریه، معرفی نماید. برای صحت این داستان واقعه بصره و جمل و بنی امیه را از دیدگاه جعفری بشنو، و به چند مثال اشاره می‌کنیم:

۱- عین آن نقل شده.

۲- تفسیر شیعه ص ۳۳۸.

۳- بحار الأنوار ص ۲۲-۲۳.

۱- اصحاب جمل و بصره:

در سوره اعراف آیه ۴۰ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايَتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفْتُحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ می‌گوید: این آیه درباره طلحه و زبیر و چل نازل شده (۲۳۰/۱) همچنین می‌گوید: درباره اصحاب جمل آیه ذیل از سوره توبه آیه ۱۲ نازل شده ﴿وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ...﴾
 در سوره نجم می‌گوید: منظور از موتفکه همان بصره است. (۳۴۰/۲ - ۳۴۱).
 در سوره حاقه هم می‌گوید: بصره همان موتفکات است. (۳۸۴/۲).

۲- بنی امیه:

اما بنی امیه ما بسیار با آن برخورد خواهیم داشت، و ما این تفسیر عجیب را می‌خوانیم مادامیکه $\frac{1}{3}$ قرآن درباره دشمنان جعفریه است - همانگونه که آن‌ها گمان می‌برند - پس لازم است که امویها نیز نصیب بزرگی!! در قرآن داشته باشند. به تفسیر این آیه نگاه کنید: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الأنفال: ۵۵] می‌گوید: این آیه درباره بنی امیه نازل شد، چون آن‌ها خرابترین مخلوقی خدا هستند، و همانهایند که در باطن قرآن کافر قلمداد شده‌اند، و ایمان ندارند (۲۷۹/۱).
 و می‌بینیم که کفار بسیاری از آیات را به بنی امیه نسبت می‌دهند. (نگاه مثلاً به ج ۱ ص ۱۵۶-۱۹۶-۲۱۱-۳۷۱- ج ۲ ص ۶۸-۸۰-۱۲۳-۲۴۲-۲۴۳-۲۵۵-۳۸۴).

۳- بنو سباع:

قمی در عصر عباسی اول زندگی می‌کرد، علویون چنان مناسب دیدند که آن حکم را به دیگران نسبت دهند، و از ظلم خویشاوندان نزدیک (ذوی القربی) در امان نماندند، عباسیون از دیدگاه جعفریه با امویها فرق چندانی ندارند، اما قمی نمی‌تواند هنگام بحث به کفر آن‌ها تصریح نماید، بلکه آن‌ها را بجای بنی عباس بنی اسد می‌خواند (۲۴۲/۲)

۴- اتفاق بر قتل علی:

هنگامی که به بعضی از وقایع تاریخی دیگری برخورد می‌کنیم، داستانهای خیالی غریبی را وضع کرده‌اند، مثلاً درباره فرموده خداوند ﴿فَقَاتِلْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [مریم: ۳۸] می‌بینیم که درباره این پنج صفت صحبت می‌راند و داستانی را می‌آورد که فاطمه زهراء - رض - به این آیه نزد ابوبکر به حقانیت خلافت علی استدلال کرد و همچنین علی نیز به این آیه استدلال کرد و ابوبکر را از دست دادن حکم و قدرت ترسید و در برابر این موضوع نزد فاروق - کسی که به قتل علی اشاره کرده بود - فرستاد، و خالدبن ولید را مامور قتل علی کرد و... (۱۵۵/۲ - ۱۵۹).

۵- کفر اصحاب بیعة الرضوان:

وقتی که از صلح حدیبیه صحبت می‌کند می‌گوید: «رسول خدا وقتی که مردم را به صلح فرا خواند، عامه صحابه آن را انکار کردند، و کسی که بسیار آن را انکار کرد فلان بود، گفت: ای رسول خدا مگر ما به حق نیستیم و دشمنان ما بر باطل نیستند؟ فرمود: آری گفت: ذلت در دین را به ما می‌قبولانی؟ فرمود: خداوند به من وعده داده و خلاف وعده را نیز نخواهد کرد، آن مرد گفت: اگر چهل مرد با من می‌بود، با آن مخالفت می‌کردم. (۳۱۱/۲ - ۳۱۲)

آنچه که معروف می‌باشد، این است که عمر بن خطاب رضی الله عنه قسمت اول این مناقشه را انجام داده، ولی قمی به او افترا زده و جمله آخر را زیاد کرده «اگر چهل مرد با من می‌بود با آن مخالفت می‌کرد» و می‌گوید: عام صحابه این صلح را انکار کرده‌اند. (۳۱۲/۲)

و همچنین می‌گوید: عام صحابه همانها هستند که خداوند درباره آنها می‌گوید: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظُرِبَ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [الفتح: ۶] (۳۱۵/۲).

این گونه، آقای قمی می‌خواهد عامه اصحاب بیعه الرضوان را از زمره دوزخیان قرار دهد. آن‌هایی که خداوند با نص قرآن از آن‌ها راضی شده، آقای قمی در ترتیب آیات سوره فتح طعنه می‌راند، تا اینکه به هدف خود برسد (۳۱۵/۲).

۶- مسایل دیگر:

می‌بینیم که همین طور قرآن کریم را در داستان مسایلی دیگر تاویل می‌کنند: مثلاً هنگامی که بحث از فرموده خداوند: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةً﴾ [الزمر: ۶۰] سوره می‌گوید:

هر که ادعا کند علی امام دنیا است ولی در آخرت امام نیست، می‌بینی کسانی که به خدا دروغ نسبت می‌دهند و سیمایشان سیاه خواهد بود... هر چند که این فرد از زمره علویان فاطمی باشد. (۲۵۱/۲)

۷- قائم و جیش سفیانی

اکثر فرق شیعه قایل به بازگشت ائمه قبل از روز قیامت‌اند، و بعضی از آن‌ها قایل به بازگشت یک امام معین می‌باشند و می‌گویند: او نمرده اما بر اساس تقیه موت وی نمایان شده، و... چیزی که عامل ایجاد آن است این می‌باشد که بعضی از اموی‌ها می‌گویند: در روزهای آخرت فردی که او را سفیانی می‌خوانند بر خواهد گشت، بعضی از جعفریها خرافات دیگری را افزوده و می‌گویند مهدی هنگامی که بر می‌گردد با جیش سفیانی مقابله و مبارزه می‌نماید و آن‌ها را شکست خواهد داد! و این در تفسیر قمی موجود است!

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ [هود: ۸] قمی می‌گوید: به خدا سوگند آن‌ها یاران امام مهدی‌اند، که در رسالت مشخص نیز روی جمع خواهند شد، وقتی که به صحرا آمدند، جیش سفیانی برای آن‌ها بیرون می‌آید، خداوند به زمین

دستور می‌دهد که بامهای آنها را بگیرد، و این فرموده خداوند است ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوا ءَأَمْنَا بِهِ ء﴾ [سباء: ۵۱-۵۲] یعنی به سبب امام مهدی (۲۰۵/۲).

و درباره فرموده خداوند ﴿أَوْ تُحَدِّثُ هُمْ ذِكْرًا ﴿٦٥﴾﴾ [طه: ۱۱۳] می‌گوید این یعنی آنکه میان مهدی و سفیان رخ می‌دهد: (۶۵/۲).
به همین خاطر است که تفسیر قمی به عنوان مرجعی برای تاریخ افراط گرایان جعفری در می‌آید!

سابعا: راه‌های فریب و گمراه کردن:

قمی با ظاهر قرآن کریم مخالفت می‌کند، و معانی و حتی نص آن را تحریف می‌نماید، و چیزهایی را می‌گوید: نه اینکه قرآن احتمال آن را نمی‌دهد بلکه مخالف آنچه امت اسلام بر آن اجماع کرده‌اند، می‌باشد، و اکثر آیات آن چه مکی و چه مدنی به بیعت غدیر خم نسبت می‌دهد واقعه‌ای که همه حتی خود جعفریه می‌گویند بعد از حجة الوداع بوده است و گمان می‌برد که اکثر این امت مشرک و کافر و منافق است، و چیزهای دیگری که اسلام و عقل سلیم آن را بدور می‌دانند.

قبلاً دیدیم که مولف تفسیر منسوب به امام عسکری چگونه می‌خواست، کم عاقلان و ناآگاه را فریب دهد تا به خرافات وی ایمان بیاورند و در زیر سایه گمراهی آن حرکت نمایند، و قمی آخرین کسی بود که قیام به این وظیفه کرد و برای این چند راه قرار داد:
۱- اکثر آراء خود را به ائمه به ویژه امام باقر و امام صادق نسبت می‌دهد، همانگونه که در مقدمه کتاب به آن اشاره کردیم.

۲- و می‌گوید: معنا و مراد قرآن جز از طریق رسول اکرم و آن امامان فهم نمی‌شود.
به امام علی - کرم الله وجهه - نسبت داده که او گفته «این قرآن است و آن را به نطق آورید، زیرا او خود برای شما سخت نمی‌گوید، در آن دانش و آگاهی از گذشته و آینده،

تا روز قیامت در آن وجود دارد، و حکم میان شما است، و آنچه را که شما بر سر آن اختلاف دارید را بیان کرده، اگر از من درباره آن سوال کنید، شما را از آن آگاه می‌کنم، زیرا من آگاهتر به آن هستم» (مقدمه ص ۳) و به امام صادق نسبت داده که گفته: قرآن به نطق در نیامده و به نطق هم در نخواهد آمد، ولی رسول خدا است که قرآن را به نطق آورد، و خداوند می‌فرماید: ﴿هَذَا بكتابنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ یکی از آن‌ها گفت: ما قرآن را این طور نمی‌خوانیم، امام گفت: به خدا سوگند جبرئیل آن را اینگونه بر محمد نازل کرد.^۱

به امام باقر نسبت داده شده که او گفته: «قرآن ضرب‌المثلهایی را برای مردم آورده و خدا بر آن‌ها پیامبر و ما را مورد خطاب قرار داد، و کسی جز ما آن را نمی‌داند» (۴۲۵/۲). و گفته که هر کس تاویل کتاب (قرآن) را نپذیرد، مشرک و کافر است. (۲۶۰/۲).

۳- و ایشان اصول غریبی را برای تفسیر قرار داده، اینکه او می‌گوید: قرآن دچار تحریف شده و دسترسی به آن از طریق آن ممکن نیست، می‌بینیم وی آیاتی که تاویل آن‌ها بعد از وقت نزول آن‌ها است، می‌پردازد! و از این نوع صحبت می‌کند و می‌گوید: «و اما آنچه که تاویلش بعد از تنزیلش است، مسایلی و مباحثی است که در عصر پیامبر و بعد از آن همانند غصب حق آل محمد، و وعده خدا به پیروزی آن‌ها بر دشمنانشان، و اخبار خدا درباره خروج امام مهدی و بازگشت وی به روز قیامت، به وقوع پیوسته» (مقدمه تفسیر ص ۱۴).

و می‌گوید: آیاتی وجود دارند که مخاطب قومی هستند و معنای آن قومی دیگر است! فرموده خداوند: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ أُمَّةً أُمَّةً مُحَمَّدٍ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ [الإسراء: ۴].

۱- نگاه ۹۵/۲ و نص آیه اینکه ﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ جاشیه ۲۹ آیه کریم تحریف شده تا اینکه با دیدگاه وی تعارض پیدا نکند.

مخاطب آن بنی اسرائیل و معنای آن از آن امت محمد است. آیه ۴۲ سوره نساء (خود مقدمه ص ۱۶)

با این روش توانسته قرآن کریم را هم از لحاظ معنا و همه از لحاظ نص در راستای رسیدن به گمراهی‌های خود تحریف کند.

۴- و معتقد است که غیر معتقد به امامیه کافر است، و اینکه شیعه حتی گناهباران آن‌ها نیز وارد بهشت خواهند شد!

مثلاً در فرموده خدا ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ هُدَّيْتُمْ صَوَامِعُ﴾ [الحج: ۴۰] می‌گوید: خداوند به وسیله کسانی از شیعه که همه فرائض را انجام می‌دهند، آن‌هایی را آن فرائض را انجام نمی‌دهند، دفع خواهد کرد، و اگر بر ترک آن اجماع کردند، همگی را از بین خواهد برد، (۸۳/۱) و در سوره طه آیه ۱۰۸ ﴿وَوَحْشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ می‌گوید: پیامبر برای گناهباران شیعه شفاعت می‌کند، و همه آن‌ها داخل بهشت می‌شوند» (۶۴/۲-۶۵).

و در سوره مؤمن آیه ۱۰۰ ﴿وَمَنْ وَرَّاهُمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾ می‌گوید: برزخ همان امری میان دو امر، و ثواب و عقاب میان دنیا و آخرت است... و این گفته صادق است که؛ به خدا سوگند، جز برزخ برای شما هیچ ترس دیگری ندارم، اگر به ما واگذار شده این بدان خاطر است که ما از شما بهتر هستیم» (۹۴/۲). در سوره غافر آیه ۳، ﴿عَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ﴾ می‌گوید: این خاص شیعه امیرالمومنین است. (۲۵۴/۲).

در سوره ق آیه ۲۴: ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ می‌گوید: این آیه برای پیامبر و علی گفته شده و بیان می‌دارد که آن دو در جایگاه ویژه‌اند، و رضوان کلید بهشت را می‌آورد پیامبر آن را می‌گیرد و به علی می‌دهد و علی نیز این طور خواهد کرد.

کتاب سوم: تفسیر عیاشی

عیاشی در منزلت قمی می‌باشد:

تفسیر قمی از مهمترین آثار امامیه در تفسیر بود که همانند تفسیر عسکری غلو و تظرف در آن عقیده خود را نمایان می‌کند. تفسیر سومی که در قرن سوم نوشته شده تفسیر عیاشی است که نوشته محمدبن مسعود عیاشی متوفای حدوداً سال ۳۲۰ هجری است و شیعه اثنی عشریه او را از ثقات حساب می‌کنند.^۱

و در ابتدای کتاب محمدبن حسین طباطبائی^۲ مقدمه‌ای در مورد کتاب و نویسنده آن می‌نویسد، و در آن می‌گوید:

و خداوند اندیشمندان و دانشمندانی برای اقتباس از تاقچه‌ی نورانی ائمه می‌فرستد، تا از علوم و آثار بزرگواران چیزهایی را ضبط و اخذ کنند و آن را به سبک جدید در کتابهای خویش بنویسند و ابواب مختلف آن را در تالیفات خویش تنظیم کنند، تا آیندگان از سرچشمه‌ای حاضر بنوشند.

بهترین چیزی که در این مورد برای ما به ارث مانده کتاب تفسیر عیاشی است و این کتاب گرانبھائی است که امروز ناشر می‌خواهد آن را در دسترس خوانندگان قرار بدهد. قسم به عمرم این بهترین و معتبرترین کتابی است که از بزرگواران قدیم در نوشته جات تفسیر به ماثور به ما رسیده است و این کتاب از همان روز اول تا به امروز - یعنی نزدیک به ۱۱ قرن - مورد قبول علماء تفسیر قرار گرفته و هیچ کس در مورد آن بدگویی نگفته و لطمه وارد نکرده است. و مولف آن کتاب شیخ بزرگوار ابو النضر محمدبن

۱- ایشان ابو النضر محمدبن مسعود بن عیاش سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی می‌باشد به شرح حال ایشان در تنقیح، و هدیه العارفین ۳۲/۲، و مجمع المومنین ۲۰/۱۲ مراجعه شود؛ و در کتاب «بهجه الآمال فی شرح زبده المقال» نویسنده او را از علماء جعفریه که به قول ایشان در جرح و تعدیل مراجعه می‌شود حساب می‌کند ص ۴۳.

۲- نویسنده کتاب میزان فی تفسیر القرآن - در آینده از آن کتاب حرف می‌زنیم.

مسعودبن عیاش تیمی و اهل سمرقند کوفه می‌باشد و از بزرگان علماء شیعه و استاد در حدیث و تفسیر به روایت می‌باشد و کسی است که در اواخر قرن سوم هجری زندگی کرده است.

و تمامی علماء بعد از ایشان بر بزرگی و منزلت و فضیلت او اجماع کرده‌اند و علماء رجال همه متفقند که ایشان معتبر و در احادیث صادق و از راویان بزرگ است، و محدثین بزرگی همانند: شیخ بزرگوار الکشی که از دانش‌آموزان خودش می‌باشد و جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی که فرزندش است و... از او روایت می‌کنند.

روش و اهداف عیاشی همانند قمی است:

با این توضیح می‌فهمیم که عیاشی و تفسیر ایشان نزد شیعه در منزلتی شبیه منزلت قمی و تفسیرش می‌باشد. با بررسی کردن تفسیر عیاشی می‌فهمیم که ایشان نیز همان راه قمی را می‌پیماید، و فرقی میان آن‌ها در روش و هدف و افراط و تفریط و گمراهی نمی‌یابیم، و آنچه در تفسیر قمی بیانگر شدیم بر تفسیر عیاشی نیز تطبیق می‌یابد، و اینک توضیح و بیان در مورد آن:

اولاً: سخن در مورد تحریف قرآن

عیاشی در تلاش برای تشکیک در قرآن و دعوت به قبول کردن تحریف آن با قمی همسو می‌شود و به این خاطر نویسنده‌ی کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» عیاشی را از قائلین به تحریف قرآن حساب می‌کند، و می‌گوید: که عیاشی در اول تفسیر خویش اخباری صریح در مورد تحریف قرآن بیان می‌کند و تحریف قرآن را همانند قمی به عیاشی نیز نسبت می‌دهد.^۱

و نویسنده‌ی فصل الخطاب اخباری از عیاشی روایت می‌کند که برای تحریف قرآن به آن استدلال می‌کند:

از جمله آنچه که از امام صادق روایت می‌کند: ایشان می‌گویند: اگر قرآن مانند روز نزول می‌ماند ما را در آن با نام و نشام می‌یافتید.^۱

و از امام باقر روایت می‌کند که ایشان فرموده است: جبرئیل این آیه را اینگونه بر محمد نازل کرد: ﴿يَسْمَا أَشْتَرُوا بِهِمَ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي عَلِيٍّ بَعِيًّا أَنْ يُنَزَّلَ اللَّهُ﴾^۲

و در تفسیر عیاشی بسیاری از این گمراهیها را می‌یابیم

تحت عنوان «ما عني به الأئمة من القرآن» (۱۳/۱) اخباری را ذکر می‌کند، از جمله آن‌ها خبر قبلی امام صادق که آن را از امام باقر روایت می‌کند و دوباره از امام باقر روایت می‌کند که ایشان فرمود: اگر در قرآن زیاد و کم واقع نمی‌شد ما را در آن می‌یافتند.

و از امام صادق روایت می‌کند: آیات زیادی از قرآن کاسته شده‌اند، و تنها حروفی به آن اضافه شده‌اند و کاتبان در آن اشتباه کرده‌اند، و مردم آن را قبول کرده‌اند.

و در اول سوره‌ی بقره عیاشی از امام صادق روایت می‌کند که گفت: (کتابُ 'علي' لا ريب فيه).

و از عمرو بن یزید گفت: از ابو عبدالله در مورد این آیه پرسیدم: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ گفت: دروغ می‌گویند، اینگونه نازل نشد! هنگامی که فراموش و رها می‌سازد یا همانند آن می‌آورد و یا اینکه رها نمی‌سازد. گفتم: اینگونه است؟ گفت: خداوند اینگونه نفرموده است. گفتم: پس چگونه فرموده؟ گفت: در آن الف

۱- همان مرجع ص ۱۴.

۲- همان مرجع ص ۲۳۲ و آیه شماره ۹۰ سوره بقره است و تحریف آن در اضافه کردن «فی علی» است.

و واو وجود ندارد، و این طور است: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾! می‌گوید: هیچ امامی را نمی‌میرانیم و فراموش نمی‌کنیم مگر اینکه از نسب او بهتر و یا شبیه او را جایگزین می‌کنیم.^۱

و عیاشی در تفسیر سوره نساء روایت زیر را گزارش می‌کند:

جابر می‌گوید: به محمدبن علی گفتم: قول خداوند ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ چه کسانی هستند؟ گفت: هفده مرد بودند که آن دو و سوم و چهارم و عبدالرحمن و طلحه از آن‌ها می‌باشند. گفت: هنگامی که پیامبر علی بن ابی طالب علیه السلام و عماربن یاسر (رح) را به سوی مکه فرستاد، گفتند: این صبی (بچه) را فرستاد، و ای حدیفه اگر پیامبر نفر دیگری را به سوی اهل مکه می‌فرستاد؟ و کلان مردان در مکه بودند، که علی را صبی می‌نامیدند زیرا «صبی» نام ایشان در قرآن است و آن قول خداوند ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا **وهو صبی** وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۱۰﴾﴾ «و کیست خوشگفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید من [در برابر خدا] از تسلیم‌شدگانم» است.^۲

پس گفتند: به خدا قسم کفر برای ما بهتر از وضعیتی است که در آن قرار گرفته‌ایم، و رفتند و آن دو را از اهل مکه هراساندند و کار را بر آن دو دشوار ساختند، ولی علی (ع) در جواب گفت: خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است، و به مکه رفتند. هنگامی که داخل مکه شدند خداوند پیامبرش را از سخن آن‌ها به علی و سخن علی به آن‌ها مطلع کرد و نام آن‌ها را در قرآن نازل کرد، و آن این آیه می‌باشد ﴿**الم تر إلی الذین** قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ

۱- شماره آیه ۱۰۶ سوره بقره است.

۲- ۳۳ سوره‌ی فصلت تحریف آن اضافه کردن «و هو صبی» است.

الْوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ [آل عمران: ۱۷۳] همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس از آن بترسید [ولی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.^۱

تا ﴿وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ﴾ و اینگونه نازل گشت: به فلان و فلان نگاه کنید آنگاه که به علی و عمار رسیدند و گفتند: ابوسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه برای شما جمع شده‌اند پس از آن‌ها بترسید و آن‌ها در جواب گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است و آن دو نفر آن‌ها هستند که خداوند در مورد ایشان می‌گوید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ تا آخر آیه، و این اولین کفر آن‌ها است... و کفر دوم در مورد سخن پیامبر است. که فرمود: مردی از آن گوشه بر شما وارد می‌شود که نزد خداوند به عیسی می‌ماند، تمام کسانی که در آن مجلس بودند آرزو می‌کردند که از خویشان خودشان باشد، و ناگاه علی از آن گوشه وارد شد، و پیامبر گفت: آن همین است، و آن‌ها خشمگینانه بیرون رفتند و گفتند: تنها قرار دادن او به عنوان پیامبر در مورد علی باقی مانده، و به خدا قسم برگشتن به بت‌پرستی بهتر از آن است که از پیامبر در مورد علی بشنویم و اگر این دوام یابد علی به مقابله‌ی با ما بر می‌خیزد، پس خداوند نازل کرد ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُونَ﴾ تا آخر آیه، و این کفر دوم آن‌ها بود، و کفر را به کفر دیگری ازدیاد کردند آنگاه که خداوند گفت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی از بهترین مخلوقات به حساب آمدید، مردم به پیامبر گفتند: بهتر از آدم و نوح و انبیاء است؟ پس خداوند نازل کرد ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ تا ﴿سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ گفتند: از شما نیز بهتر

۱- (المتر الی) اضافه است، و سخن عیاشی در مورد تحریف کلام مسیله‌ی کذاب را به ما یادآور می‌کند.

است؟ خداوند فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ ولی او از همه‌ی شما بهتر و نسل او از شما بهتر است، و هر کس از او پیروی کند بهتر از کسی است که از شما پیروی کند، خشمگینانه بلند شدند و گفتند: برگشتن به کفر بر ما آسان‌تر است از آنچه در مورد پسرعموی خویش می‌گوید پس کفر را بیشتر کردند: و آن قول خداوند است که می‌گوید: ﴿ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا﴾

و در تفسیر سوره‌ی نحل عیاشی از ابو جعفر روایت می‌کند، که ایشان گفت: جبرئیل این آیه را اینگونه نازل کرد: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ فِي عَلِيٍّ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱﴾

و از اسماعیل حریری روایت می‌کند، که از ابو عبدالله در مورد این آیه پرسید؟ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ گفت: ای اسماعیل اینگونه که به شما می‌گویم: آن را بخوان ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَنِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ حقه﴾ گفتم: جانم به فدایت، ما در قرائت زید این طور نمی‌خوانیم، گفت: ولی ما در قرائت علی اینگونه آن را می‌خوانیم، گفتم: معنی عدل چیست؟ گفت: شهادت «لا اله الا الله» است. گفتم: و الاحسان به چه معنی است؟ گفت: شهادت: ان محمداً رسول الله است. گفتم: و ایتاء ذی القربی حقه یعنی چه؟ گفت: واگذاشتن امامت به امامی بعد از امامی، ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ گفت: یعنی از ولایت فلان و فلان نهی می‌کند.^۲

ثانياً: طعنه زدن به اصحاب کرام

۱- ۲۵۷/۲، سوره نحل شماره‌ی ۲۴- تحریف در اضافه کردن «فی علی» است.

۲- ۲۶۷/۲، ۹۰ سوره‌ی نحل، تحریف در «حقه» است و می‌خواهد به جمله‌ی «ولایت فلان و فلان» به ابوبکر و عمر اشاره کند.

روایتی که از تفسیر عیاشی بر سوره نساء نقل کردم دو امر دیگر را روشن می‌کند، یکی: تهمت زدن به بهترین امتی که برای مردم بیرون آمده‌اند، یعنی اصحاب بزرگوار مانند شیخین، و ذی‌النورین، و طلحه و زبیر، که خدا از آنها راضی و آنها هم از خداوند خشنود و خداوند مژده‌ی بهشت را به آنها داده است.

و امر دیگر: دیدگاه او در رابطه با اسباب نزول می‌باشد، که آن گمراه گردن سبب نزول آیات را بگونه‌ای که با افکار و ایده‌های خرافیش همخوانی داشته باشد کج می‌کند. و هنگامی که عیاشی روایت موضوع خویش را گزارش می‌دهد تا اعلام کند که خلفاء سه‌گانه راشدین و کسانی دیگر از بهترین اصحاب پیامبر در زمان پیامبر کافر شدند پس می‌گوید: تمامی اصحاب کرام به جز «مقداد و ابوذر و سلمان فارسی» بعد از فوت پیامبر مرتد شدند.^۱

و تفسیر ایشان پُر از بدگویی از اصحاب و تکفیر آنها می‌باشد، و ما بعضی از آنها را بعنوان نمونه ذکر می‌کنیم: جابر می‌گوید: از ابو عبدالله در مورد این آیه سوال کردم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] گفت: آنها فلان و فلان اولیاء هستند^۲ آنها را جایگزین امامی که خداوند برای آنها گذاشته بود قرار دادند، به این خاطر است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ تا ﴿وَمَا هُمْ بِخَرَجِينَ مِنَ النَّارِ﴾. بعد ابو جعفر گفت: ای جابر، به خدا قسم آنها ائمه‌ی ظلم و پیروانشان هستند.^۳

۱- تفسیر صافی ج ۱ ص ۱۴۸.

۲- هدف ایشان خلفای راشدین سه‌گانه و مبایعین آنها است.

۳- تفسیر عیاشی ۷۲/۱، سوره بقره از آیه ۱۶۵ تا ۱۶۷.

و در روایت دیگری می‌گوید: دشمنان علی هستند که در آتش برای همیشه باقی می‌مانند.^۱

و می‌گوید: عبدالله نجاشی می‌گوید: که از ابو عبدالله شنیدم می‌گفت: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَعِظَهُمْ وَقَالَ هُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [النساء: ۶۳] گفت: به خدا قسم فلان و فلان است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ تا ﴿تَوَابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴] یعنی: پیامبر و علی، به این معنی که ای علی اگر نزد شما آمدند و از آنچه انجام داده‌اند توبه کردند ﴿وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَحِيمًا﴾ ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۴-۶۵] بعد ابو عبدالله گفت: به خدا قسم آن ذات علی است ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ﴾ با زبان خود در مورد ولایت علی ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ و برای علی تسلیم می‌شوند.^۲

و روایت می‌کند که ابو عبدالله گفت: والله اگر ملتی خداوند را بدون شریک پرستش کند و نماز را انجام و زکات را ادا و حج را بجا آورد و ماه رمضان روزه بگیرد ولی تسلیم ما نباشد مشرک است.

جابر می‌گوید: از ابو جعفر این آیه را پرسیدم ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل: ۲۰-۲۱] گفت: اول و دوم و سوم هستند که از غیر خداوند دعاء سر می‌دهند و پیامبر را در گفتن «علی را ولی قرار دهید و از او پیروی کنید» تکذیب کردند، و با علی دشمنی ورزیدند و او را ولی نگذاشتند و مردم را به ولایت خویش دعوت کردند و این

۱- ۷۳/۱

۲- (۲) ۵۵۲/۱، و سوره نساء از آیه ۶۳ تا ۶۵، عیاشی در اینجا نفاق را به ابوبکر و عمر نسبت می‌دهد.

معنی ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ است و اما ﴿لَا تَخْلُقُونَ شَيْئًا﴾ یعنی چیزی را نمی‌پرستند ﴿وَهُمْ يَخْلُقُونَ﴾ یعنی و آن‌ها پرستش می‌شوند، و ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾ یعنی کافر و بی‌ایمان هستند، و ﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ یعنی آن‌ها مشرک هستند و ایمان نمی‌آورند، و ﴿فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: ۲۲] یعنی ایمان نمی‌آورند و به حق بر نمی‌گردند، و ﴿قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ﴾ [النحل: ۲۲] یعنی قلبهای آن‌ها کافر و بی‌ایمان است، و ﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۲۲] یعنی از ولایت علی تکبر می‌ورزند، خداوند به عنوان تهدید به آن‌ها می‌گوید: ﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾ **عن ولایة علی** [النحل: ۲۳].^۱

ثالثاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند:

عیاشی در تفسیر خویش تحت عنوان «فی ما انزل القرآن» روایاتی را ذکر می‌کند، که از جمله:^۲

ابو جعفر می‌گوید: قرآن چهار قسم می‌باشد، $\frac{1}{4}$ آن در مورد دشمنان ما، و $\frac{1}{4}$ فرایض و احکام و سنت، و $\frac{1}{4}$ امثال است، و $\frac{1}{4}$ کرائم قرآن برای ما است.

و امیرالمومنین می‌گوید: قرآن سه قسم است: $\frac{1}{3}$ در مورد دشمنان، و $\frac{1}{3}$ سنت و امثال، و $\frac{1}{3}$ فرایض و احکام است.

و تحت عنوان «ما عنی به الاثمه من القرآن» که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم می‌گوید:^۱ ابو عبدالله می‌گوید: هر کس حق ما را در قرآن نشناسد در فتنه واقع شده است.

۱- ۲۵۶/۲: ۲۵۷، سوره نحل از آیه ۲۰ تا ۲۳، و «عن ولایة علی» تحریف در آیه است. و هدف ایشان از: دوم و سوم: خلفاء راشدین است.

و از ابو جعفر روایت می‌کند که فرمود: اگر شنیدی که خداوند یک نفر از این امت را به نیکی نام می‌برد پس بدان آن ما هستیم و اگر شنیدی که از امتی به بدی یاد می‌کند بدان که آن دشمنان ما هستند.

علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: عترت پیامبر را به بهترین نام، نام ببرید: این آب شیرین فرات است، و آن آب تلخ ناهموار است، پس از آن دوری گزینید.

عمر بن حنظله می‌گوید: هنگامی که ابو عبدالله مرا دید که در قرآن از آیاتی شبیه این آیه می‌گردم ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳]. گفت: برای تو کافی است که بدانید! از اول تا آخر هر آنچه شبیه این آیه است در مورد ائمه می‌باشد.

این بعضی از قواعدی است که عیاشی آن را پایه‌گذاری کرده است و آن را به ائمه اطهار نسبت داد، تا افتراء خویش را محکم کند و در مطالعه‌ی آن می‌توانیم بفهمیم که می‌خواهد بگوید: مراد از بیشتر کلمات قرآن ائمه است و بعضی از آن‌ها را جهت روشن شدن ذکر می‌کنیم:

عیاشی از سلام از جعفر روایت می‌کند در مورد قول خداوند ﴿ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾ فرمود: هدف از این آیه: علی و حسن و حسین و فاطمه است و بر ائمه‌ی بعد از آن‌ها نیز جاری می‌شود، بعد خداوند در مورد مردم سخن می‌راند و می‌گوید: ﴿فَإِنَّ ءَامِنُونَ﴾ اگر مردم ایمان آوردند ﴿بِمِثْلِ مَا ءَامَنُتُمْ بِهِ﴾ به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده اید: یعنی ایمان علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بعد از آن‌ها ﴿فَقَدْ أَهْتَدُوا^ط وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ (۱۲۵۶-۳۰۴)

ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾ [البقرة: ۱۳۸] گفت: صبغه: شناخت امیرالمومنین به ولایت در میثاق است. (۱۲۵۷-۳۰۵).

یزید بن معاویه عجلای می گوید: این آیه را از ابو جعفر پرسیدم ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] گفت: ما امت وسط هستیم، و ما بر مخلوق خداوند گواه و شاهد هستیم، و حجت خداوند در زمین می باشیم.

ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۲۴] گفت: آن‌ها را به محمد و علی و ائمه از فرزندان علی تمام و کامل کرد.

ابی جعفر گفت: مراد از این آیه ولایت است. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ﴾ [المائدة: ۶۶].

ابو عبدالله از پدرش روایت می کند، که ایشان گفتند: مراد از امت معدود که در این آیه اشاره شده، ائمه‌ی اثنی عشری می باشد، ﴿وَلَيْنَٰ أَخْرَجْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ [هود: ۸].

و ابی جعفر می گوید: مراد از کلمه‌ی نور در این آیه ﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] علی می باشد.

و ابو عبدالله در مورد این آیه ﴿وَعَلَّمَنَّا هُم بِهَتْدُون﴾ [النحل: ۱۶] گفت: مراد ائمه است.

و ابی جعفر گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ و عدل محمد است. ﴿وَالْإِحْسَانِ﴾: علی، ﴿وَإِيَّتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [النحل: ۹۰] و آن خویشاوندی ما است. خداوند بندگان را به محبت ما دستور داده است، و آن‌ها را از فحشاء و منکر: یعنی ستم بر اهل بیت و دعوت به غیر از اهل بیت - نهی کرده است.

و عیاشی همانند قمی ائمه را به درجه‌ی الوهیت بلند می‌کند:

هنگامی که این آیه را تفسیر می‌کند ﴿لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ ۗ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ﴾ [النحل: ۵۱] از ابو عبدالله روایت می‌کند که گفت: معنی آیه این است: دو امام را جویا نشوید زیرا تنها یک امام شایسته تبعیت است.

و در این آیه ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸] می‌گویند: فرمانبرداری برای ائمه باشید.

و در این آیه ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۗ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] عیاشی روایت می‌کند، که عمل صالح: شناخت ائمه است، و «ولا یشرک بعبادة ربه» تسلیم برای علی است، و قرار ندادن شریک برای او در خلافت است.^۱

این نمونه‌ها کافی است برای دانستن اینکه عیاشی نیز مانند قمی است، و هر آنچه در مورد قمی گفتیم می‌توانیم آن را در خلال این نمونه‌ها ببینیم، و این بحث را به تحقیقاتی که در کتاب «اثر الامامیه فی الفقه الجعفری و اصوله: ص ۲۰۸، ۲۰۹» کرده‌ام پایان می‌دهم.

و در سوره‌ی هود از سبب نزول آیات ۱۲ تا ۲۴ حرف می‌زند و می‌گوید: پیامبر در آخر نماز با صدای بلندی برای امیرالمومنین دعا کرد و می‌گفت: خداوندا محبت علی را در دل مومنین و هیبت و عظمت او را در دل منافقین قرار بده، پس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۗ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ ۚ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾ [مریم: ۹۶-۹۷] رمع^۲ گفت: به خدا سوگند نمی‌خواهم که فرشته‌ای او را یاری دهد؟ یا گنجی او را از فقر نجات دهد؟ پس خداوند ده آیه از اول سوره‌ی هود درباره آن نازل کرد ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ

۱- اثر الامه فی الفقه الجعفری و اصوله ص ۲۰۵

۲- مجلسی می‌گوید: رمع کنایه از عمر است!!! بحار الانوار ۱۰۱/۳۶.

بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ ﴿۱۰۱﴾ تا ﴿أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرْتَهُ﴾ در مورد ولایت علی یا اینکه می‌گویند ولایت علی افتراه است ﴿قُلْ فَاتُوا بَعْشَرَ سُورِ مَثَلِهِ مُفْتَرِيَتٍ﴾ تا ﴿فَالَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ﴾ در مورد ولایت علی ﴿فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۗ فَهَلْ أَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿۱۰۲﴾ آیا شما ولایت را به علی تسلیم می‌کنید. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا﴾ یعنی فلان و فلان در پی دنیا هستند **«نُوفٌ إِلَيْهِمْ أَعْمَاهُمْ فِيهَا أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ»** اگر پیامبر مدرکی از جانب خدا دارد ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾ و امیرالمومنین آن را می‌خواند ﴿وَمَنْ قَبْلَهُ كَتَبْتُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ و ولایت علی در کتاب موسی ذکر شده ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۗ مِنَ الْأَحْزَابِ ۗ فَلَئِنَّ أَمْرَهُ مَوْعِدُهُ ۗ فَلَا تَكُ فِي مَرِيَةٍ مِّنْهُ﴾ و در ولایت شک نداشته باشید زیرا ﴿إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾ تا ﴿وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ﴾ تا ﴿هَتُوْلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ﴾ تا ﴿هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۗ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ ﴿۱۰۳﴾ [هود: ۲۴-۱۳].^۱

۱- بحار الانوار ۱۰۰/۳۶-۱۰۱ و تعداد آیات ۱۳ آیه می‌باشد نه ده آیه. تحریف در معنای آیه و به مسخره گرفتن کلام پاک الهی در سخنانش واضح است.

فصل پنجم:

تبیان اثر طوسی و تفاسیر طبرسی

مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی

فرق او با جمهور

مبانی تفسیر نزد طوسی و طبرسی

بعد از این شروع به بحث از نمایندگان میانه رو از مفسران جعفری می‌کنیم، و نخستین آن‌ها شیخ قبیلہ در عصر خویش ابو جعفر بن محمد حسن طوسی^۱ است و وقتی که صدوق و شریف مرتضی از جمله جعفریه‌هایی بودند که نخست به مبارزه با حرکت تقلیل و تشکیک در قرآن کریم پرداختند، طوسی نخستین کسی بود که با روش علمی به مبارزه با این حرکت قیام کرد، آنگاه تفسیر بزرگش «التبیان» را به نگارش درآورد، و بیان کرد که قرآن کریم موجود و در دسترس بدون کم و کاست می‌باشد، همانگونه که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، و بعد اصول و قواعدی را برای تفسیر وضع کرد و آن را در تفسیر خویش تطبیق کرد و در کتاب تبیان ۱/۴-۶، می‌گوید: بدان که روایت در اخبار اصحاب ما واضح و روشن است که تفسیر قرآن تنها با استفاده از اثر صحیح از پیامبر و ائمه‌ای علیهم‌السلام که سخن آن‌ها همانند سخن پیامبر حجت است جائز می‌باشد، و تاویل به رای جائز نیست، و آنچه در اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که: درست نیست که در کلام خدا و پیامبرش تضاد و تناقض وجود داشته باشد.

و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [الزخرف: ۳].
﴿بَلِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ [الشعراء: ۱۹۵] و ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بَلِسَانَ قَوْمِهِ﴾ [ابراهیم: ۴] و «وفیه تبیان کل شیء» [النحل: ۸۹] و ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام:

۱- طوسی در سال ۳۸۵ هجری متولد شد و به عراق هجرت کرد و در بغداد اقامت کرد، بعد به کوفه و نجف کوچ کرد، نخست به مذهب شافعی گرایش داشت، بعد کلام و اصول را از شیخ مفید فرد نخست امامیه دریافت کرد و دارای کتابهای زیادی است و در سال ۴۶۰ وفات کرد. هدیه العارفین ۷۲/۲، معجم المومنین ۲۰۲/۹.

۳۸]. چگونه درست است که قرآن را به عربی واضح، و نازل شده به زبان قومش، و بیانگر برای مردم: توصیف شود و از ظاهر آن چیزی فهم نشود و آیا این غیر از توصیف کردن قرآن به لغز و معمای که به جز بعد از تفسیر و بیان فهم نشود چیز دیگری است؟ و اما خداوند اقوامی را بر استنباط معانی قرآن در این آیه مدح می‌کند ﴿لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۸۳].

و قومی را که در معانی قرآنی تدبر و تفکر نمی‌کنند در این آیه مورد مزمت خویش قرار می‌دهد: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴]. و پیامبر فرموده است: دو چیز با ارزش را میان شما جای می‌گذارم: قرآن و عترت اهل بیت، و پیامبر ﷺ بیان فرموده که قرآن همانند عترت حجت است! حال چگونه چیزی که فهمیده نمی‌شود حجت قرار می‌گیرد؟ و از پیامبر روایت شده که فرمودند: اگر حدیثی از من به شما رسید، آن را بر قرآن عرضه کنید، و هر آنچه با قرآن موافق بود قبول کنید، و اگر با قرآن مخالف بود آن را به هیچ وجه نپذیرید، و شبیه این نیز از ائمه روایت شده است.

پس چگونه بر قرآنی که چیزی به وسیله‌ی آن فهم نمی‌شود حدیث را عرضه کنیم؟ و آنچه در اینجا لازم است بگوییم این است که معانی قرآن بر چهار قسم است: اولاً: آنچه خداوند آن را می‌داند، و برای هیچ کس جائز نیست که خود را در آن به تلاش و کوشش اندازد، و آن همانند ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِنُهَا ۗ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْحَتًا إِلَّا هُوَ﴾ [الأعراف: ۱۸۷].

و همانند ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾ [لقمان: ۳۴].

پس کوشش در شناخت آنچه مربوط به خداوند است اشتباه و خطا است.

ثانیاً: آنچه ظاهر آن با معنی مطابق باشد، و هر کس لغت عربی را بداند معنی آن را درک کند همانند: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...﴾ [الأنعام: ۱۵۱] و مانند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۱] و شبیه این‌ها.

ثالثاً: آنچه مجمل است و از ظاهر او مراد مفصل فهم نمی‌شود، مانند: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۴۳] و ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ [آل عمران: ۹۷]. ﴿وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: ۱۴۱] و شبیه این‌ها.

حقیقتاً که تفصیل و توضیح تعداد نمازها و تعداد رکعات نمازها، و تفصیل مناسک حج و شرایط آن، و اندازه حد نصاب در زکات به جز با بیان و روشنگریهای پیامبر ﷺ و وحی از جانب خداوند متعال روشن نمی‌شود پس خود را به زحمت انداختن در این قسم اشتباه و ممنوع است.

رابعاً: اینکه لفظ میان دو معنی یا بیشتر مشترک باشد، و امکان هر دو معنی را داشته باشد. در اینجا درست نیست که یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم، زیرا هر کدام از آن‌ها درست است که مراد باشد و خدا می‌داند که کدام یک مراد اصلی است.

و اگر لفظی میان دو چیز یا بیشتر مشترک باشد، و دلیلی بر این دلالت می‌کرد که تنها یکی از آن‌ها جائز است، درست است که گفته شود؛ مراد همان است.

و بعد از این تقسیم‌بندی می‌گوییم که باید این اخبار و روایات را قبول کنیم، و نباید در تاویل آیات قرآن از خود جلوگیری بکنیم.

و در جای دیگری می‌گوید: کسی که می‌خواهد قرآن را تاویل کند باید به سبب نزول آن برگردد و سبب نزول آیه را باید مراعات کند و با آرزو و نظریات خویش آن را معنی نکند.^۱

فرق او با جمهور:

این همان است که شیخ طوسی بیان کرده، که تنها در قسمت چهارم با جمهور اختلاف وجود دارد، زیرا آنچه برای پیامبر قرار داده به ائمه نیز نسبت داده است و این چیز غریبی نیست، زیرا با عقیده‌ی امامیه‌ها هماهنگ می‌شود و همچنین در تفسیر هیچ گونه نقشی به اصحاب نداده است، در حالی که آن‌ها تفسیر را مستقیماً از پیامبر گرفته‌اند. و در قرن بعد از ایشان - یعنی قرن ششم هجری - امام مفسرین نزد جعفریه ابو علی فضل بن حسین الطبرسی ظاهر شد.^۱ که کتاب تفسیری به نام «مجمع البیان» و کتاب کوچکتی به نام «جوامع الجامع» و کتاب دیگری^۲ نیز تالیف کرد. و ایشان همان مسلک و روش شیخ طوسی را پیگیری کرده است و تا حد فراوانی به شیخ طوسی متأثر شده است، و این دو، جانب میانه‌رو نسبی مفسرین جعفری را چنانکه قبلاً اشاره کردیم جویا شده‌اند، اما با وجود اینکه به عنوان میانه‌رو شهرت یافته‌اند، ولی در تفسیر قرآن کریم از تأثیرات عقیده‌ی امامیه محفوظ نمی‌باشند و مهمترین پدیده‌های تأثیر را در نکات زیر مشاهده می‌کنیم:

اولاً: تاویل بعضی از آیات قرآن مجید جهت استدلال برای عقیده امامیه:

آنها که می‌گویند: قرآن تحریف شده است، به تاویل در قرآن جهت استدلال برای عقیده‌ی خویش نیاز ندارند، تا نصی بر امامت در قرآن را بیابند، ولی این دو مدت زیادی در برابر بعضی آیات توقف کردند: که برای اثبات عقیده‌ی خویش بر آن مجادله و مباحثه و در نهایت تاویل کرده‌اند، و مثال این را در جزء اول هنگام سخن گفتن در مورد آیه‌ی ولایت و تطهیر و عصمت ائمه بحث کردیم.

۱- در سال ۵۴۸ هجری فوت کرد.

۲- صاحب الذریعه می‌گوید ۳۱۰/۴: و کتاب سوم تفسیر الکاف الشاف من کتاب الکشاف، یا اینکه الوجیز نام دارد، و این کتاب را در کتابخانه‌ی لندن یافتیم.

ثانیاً: آوردن بعضی قرائتهای موضوع و شاذی که به مذهبشان مرتبط است:

مثال آن مانند: آنچه در تفسیر آیهی ۳۳ سورهی آل عمران آورده‌اند، ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ که می‌گوید: در قرائت اهل بیت اینگونه (و آل محمد علی العالمین) آمده!^۱

و در آیهی ۷۴ سورهی فرقان ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ طوسی در تفسیر آن می‌گوید: عبادت را از هر کس به افعال آن‌ها اقتدا کند می‌پذیرد، و می‌گوید: در قرائت ائمه اینگونه «وَأَجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا» آمده!^۲

و طبرسی اقوالی در این آیات از امام صادق نقل می‌کند که آن را مخصوص ائمه‌ی جعفریه قرار می‌دهد.

مانند سخن امام در آن مورد: ایانا عنی = ما را قصد کرده، و «هذه فینا» این در مورد ما است و به این اکتفاء نمی‌کند بلکه احیاناً چیزهایی می‌آورد که با افراط‌گرایانی که قائل به تحریف هستند هم‌منظر می‌شود!!

پس آنچه در قرآن ثبت شده را غلط معرفی می‌کند تا به قرائتی که طوسی بیان کرده برسد، و روایت این است که: ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق این آیه ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ را پرسیدم؟ در جواب گفت: این در اصل اینگونه «وَأَجْعَلْ لَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا» بوده است.^۳

۱- التبیان ۴۱/۲، مجمع البیان ۴۳۳/۲.

۲- التبیان ۱۲/۷.

۳- جوامع الجامع ص ۳۲۶.

و در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی احزاب ﴿وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ﴾ (خداوند مومنان را از جنگ بی‌نیاز ساخت) طوسی می‌گوید: با طوفان و ارسال فرشتگان و بعضی می‌گویند: بعلی = به وسیله‌ی علی) و این قرائت ابن مسعود و در مصحف ایشان است.^۱

و طبرسی می‌گوید: وكفى الله المومنين بالريح والجن، و ابن مسعود اینگونه می‌خواند: وكفى الله المومنين القتال بعلی.^۲

و در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نساء ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ (پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید باید مهریه‌ی او را بپردازید) قرائتی جهت تایید نظریه‌ی فقهی که به مذهب جعفری مرتبط است ذکر می‌کنند، که عبارت از مباح بودن ازدواج متعه است و آن قرائت این است (فما استمتعتم به منهن ' الی اجل مسمى ' فآتوهن اجورهن)^۳

ثالثاً: اسباب نزول قرآن

در آوردن بعضی اسباب نزول تاثیر امامیه بر آنها روشن و واضح مشاهده می‌شود، مثلاً در آیه‌ی ۵۷ سوره زخرف ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ «هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه

۱- التبیان ۳۳۱/۸.

۲- جوامع الجامع ص ۳۷۰.

۳- التبیان ۱۶۶/۶، جوامع الجامع ص ۸۳-۸۴، و به تحریف قمی بر این آیه در ص ۱۸۸ مراجعه شود.

شیعه و دیگران ذکر کرده‌اند که حمزه یکی از قراء سبعة است، قرآن را از امام جعفر گرفته: مجمع البیان ۱۲/۱ و ابن جزری در غایه النهایه فی طبقات القراء می‌گوید: جعفر بن محمد تنها در ده حرف با حمزه اختلاف داشت، و این ده حرف با هیچ کدام از قرائتهای شیعه همخوانی ندارد، و هیچ گونه اثری از امامیه در آن نمی‌یابیم، و امام جعفر در آخر می‌گوید: قرائت علی این گونه بود» به کتاب مذکور ص ۱۹۶/۱ مراجعه شود.

انداختند»^۱ طوسی سبب نزولی ذکر می‌کند و می‌گوید: از پیامبر روایت شده که روزی به علی گفت: اگر از آن نمی‌ترسیدم که در مورد شما آنچه نصاری در مورد عیسی گفتند گفته شود، در مورد شما چیزی می‌گفتم که اگر کنار هر کس می‌گذشتید حتماً خاک زیر پای شما را بر می‌داشتند، گروهی از منافقین این را انکار کردند و گفتند: علی را به عیسای مسیح تشبیه می‌کند پس خداوند آیه را نازل کرد.^۲

ولی طبرسی سبب دیگری را می‌آورد: از اهل بیت روایت شده که امیرالمومنین گفت: روزی نزد پیامبر که در میان مردم قریش بود آمد، پیامبر نگاهی به من کرد و گفت: ای علی شما بسیار به عیسی بن مریم شباهت دارید، دسته‌ای او را دوست داشتند و در دوست داشتن او افراط می‌کردند پس هلاک شدند، دسته‌ای او را دشمنی کردند و در آن دشمنی ورزیدند، پس آن‌ها نیز هلاک شدند، و دسته‌ای در مورد او میانه ماندند، پس نجات یافتند، و این سخن پیامبر بر منافقین سخت آمد، پس خندیدند و آیه نازل گشت.^۳

و در آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی نحل ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا^۴ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ طبرسی می‌گوید: امام صادق گفت: این آیه در مورد ولایت علی و بیعت برای او نازل گشت، آنگاه که پیامبر فرمود: امارت امیرالمومنین را به علی تسلیم کنید.^۴

و در مورد سوره‌ی قلم طبرسی گفت: هنگامی که قریش دیدند که پیامبر علی را جلو انداخته است گفتند: محمد به وسیله‌ی علی گمراه گشته است، پس خداوند این سوره را نازل کرد ﴿ت وَالْقَلَمِ﴾ تا ﴿بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ و آن دسته‌ای بودند که حرفهایی را

۱- سوره‌ی زخرف مکی است، طوسی پس چگونه از منافقین سخن به میان می‌کشد، آیا در مکه نیز منافقین وجود داشته‌اند؟

۲- التبیان ۲۰۹/۹-۲۱۰

۳- جوامع الجامع ص ۴۳۶، مجمع البیان ۵۳/۹

۴- جوامع الجامع ص ۲۴۹، و سوره نحل مکی است.

زدند ﴿وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ «و بهتر می‌داند که چه کسی راهیاب است». می‌گوید: یعنی علی بن ابی طالب.^۱

و سبب نزول سوره‌ی عبس مشهور و معروف است، ولی طوسی آنچه مفسرین ذکر کرده‌اند را پرت می‌کند^۲ و می‌گوید: در مورد مردی از بنی امیه که با پیامبر نشستگی بود نازل گشت، آنگاه که ابن مکتوم آمد و پیامبر از او روی گرداند و عبوس شد و به او توجهی نکرد، پس خداوند آن را به پیامبر یادآور شد و او را معاقبه کرد.^۳

پس از اینکه میان اسباب نزول چیزهایی را که به علی و بیعت او مربوط باشد یافتیم، می‌فهمیم که از هیچ طریقی صحیح نمی‌باشند، و نازل شدن آن در مکه و همچنین سیاق آیات بر جعلی بودن آن قاطعیت می‌نهد، اما نسبت به غیر از ابوالحسن امر مختلف است، مثال آن مانند آنچه در مورد سوره اللیل آمده: طبرسی روایتی می‌آورد و بیان می‌کند که مراد از این آیه ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ [اللیل: ۵] ابو دحداح است. بعد می‌گوید: ابن الزبیر گفت: این آیه در مورد ابوبکر نازل گشت، زیرا ایشان بنده‌هایی که مسلمان شدند همانند بلال و عامربن فهیره و دیگران را خرید و آزاد کرد و این آیات شامل هر کس که بخواهد حق خداوند را از اموالش بدهد می‌شود^۴ ولی طوسی هیچ سببی برای نزول ذکر نمی‌کند.^۵

۱- همان مرجع ص ۵۰۴، و سوره قلم از جمله اولین سوره‌های نازل شده و بعد از علق نازل گشته، آن گاه که علی پسر بچه‌ای کوچک بود.

۲- التبیان ۲۶۸/۱۰.

۳- همان مرجع: ۲۶۹/۱۰.

۴- مجمع البیان ۵۰۱/۱۰ - ۵۰۲.

۵- ۳۶۳/۱۰ - ۵

رابعاً: قرار دادن ائمه به عنوان مراد از کلمات خداوند:

قبلاً در مورد آن افراط گرایانی سخن گشودیم که برای آن‌ها سخت بود قرآن از نام و بیعت ائمه خالی باشد و ناچار به سخن گفتن در مورد تحریف قرآن و بیرون کشیدن نامه‌های ائمه از آیات ولایت پناه بردند.

و همین انگیزه را در طوسی و طبرسی می‌یابیم که آن‌ها را به چیزی تحریک می‌کند، و آن تاویل بسیاری از آیات قرآن کریم است تا نام و ولایت ائمه را اثبات کنند، و برای این چند نمونه را می‌آوریم:

در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی نساء ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ طبرسی از ائمه‌ی خویش روایت می‌کند که: فضل و رحمت خداوند عبارتند از پیامبر و علی «علیهما السلام».^۱

و در آیه‌ی ۱۵۹ همان سوره ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ طبرسی از امام باقر و صادق روایت می‌کند: روح هیچ کس از بدنش خارج نمی‌شود تا محمد و علی را نبیند به گونه‌ای که چشمش روشن و تجدید نیرو کند.^۲

و در آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی اعراف ﴿وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ طبرسی از تفسیر قمی نقل می‌کند، که امام رضا فرمود: مؤذن امیرالمومنین علی است. و می‌گوید امام علی گفت: مؤذن من هستم، و از ابن عباس روایت می‌کند: علی در کتاب خدا نامه‌هایی دارد که مردم آن را نمی‌یابند! و طبرسی دوباره

۱- جوامع الجامع ص ۹۲، التبیان ۳/۲۷۴

۲- التبیان ۴/۱۳

می گوید: علی در میان آن‌ها بانگ برمی‌دارد و می‌گوید: لعنت خدا بر کسانی باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا ضایع کردند.^۱

و هنگامی که از اصحاب الاعراف آیهی قبلی سخن می‌راند و می‌گوید: علی مردم را به بهشت و جهنم تقسیم می‌کند و می‌گوید: پیامبر گفت: ای علی، گویا که با هم در قیامت هستیم و عصای در دست تو است، که گروهی را به سوی بهشت و گروهی را به سوی دوزخ می‌رانی.

و طبرسی از امیرالمومنین روایت می‌کند که گفت: ما میان بهشت و جهنم می‌ایستیم، هر کس ما را یاری دهد او را با سر و صورتش می‌شناسیم و او را وارد بهشت می‌کنیم و هر کس با ما دشمنی ورزد او را با سیمایش می‌شناسیم و او را وارد دوزخ می‌کنیم.^۲

و در آیهی ۸۲ سورهی نمل ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ طبرسی می‌گوید: آن ﴿دَابَّةً﴾ امام علی است، و از تفسیر عیاشی شبیه این را روایت می‌کند.^۳

و در آیهی ۳۰ سورهی محمد ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ طبرسی روایت می‌کند (لحن القول) دشمنی آن‌ها با علی بن ابی طالب است.^۴

و در آیهی ۲۴ سورهی ق ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾ طبرسی ادعا می‌کند که پیامبر فرمود: در روز قیامت خداوند به من و علی می‌گوید: هر کس با شما دشمنی ورزیده است به دوزخ وارد کنید و هر کس به شما محبت ورزیده به بهشت وارد کنید.^۵

۱- جوامع الجامع ص ۱۴۶

۲- مجمع البیان ط مکتبه الحیاه ۲۰/۲۵۱، التبیان ۱۱۹/۸ - ۱۲۰

۳- مجمع البیان ۱۰۶/۹، التبیان ۳۰۶/۹ ولی طوسی ذکر نکرده است.

۴- مجمع البیان ۱۷۴/۹، التبیان ۳۶۶/۹ - ۳۶۷ دوباره طوسی ذکر نکرده است.

۵- التبیان ۱۶۹/۱.

و طوسی و طبرسی در تاویل بر امام علی منحصر نمی‌آیند، بلکه برای ائمه‌های دیگر نیز تاویلاتی قرار داده‌اند، از جمله آنچه در تاویل آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی بقره گفته‌اند ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ «آدم کلماتی از پروردگار خود دریافت کرد و خداوند توبه‌ی او را پذیرفت» طبرسی بعد از نقل روایات مختلفی در تاویل کلمات می‌گوید: در روایت آمده که آدم به پیامبر و اهل بیت ایشان توسل کرده است، و تمام این‌ها جائز است.^۱

و طبرسی بعد از نقل این روایات می‌گوید: گفته شده - و این روایت مخصوص به اهل بیت است - آدم بر عرش نامهای معظم و مکرمی را مشاهده کرد، از آن‌ها سوال کرد، به او گفتند: این نامها بزرگترین مخلوقات نزد خداوند هستند، و آن نامها عبارتند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، پس آدم «علیه السلام» جهت قبولی توبه و ارتفاع منزلت خویش به آن‌ها توسل کرد.^۲

و در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی آل عمران ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ «همگی به رشته‌ی خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید» می‌بینیم که (حبل الله) را به ائمه تاویل می‌کنند.^۳

و در مورد آیه ۵۸ سوره‌ی نساء ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ «خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید» از بزرگان خویش روایت می‌کنند این امری است برای هر کدام

۱- مجمع البیان ۸۹/۱.

۲- طبرسی در تفسیر حبل الله سه قول را ذکر می‌کند: یکی اینکه مراد قرآن است، دومی: دین اسلام، سومی: ائمه‌ی جعفریه، بعد می‌گوید: کاملترین این است که بر همه حمل شود: مجمع البیان ۴۸۲/۲،

التبیین ۵۴۵/۲ - ۵۴۶.

۳- التبیین ۲۳۴/۳، جوامع الجامع ص ۸۹.

از ائمه که امارت را به ولی الامر بعد از خود بسپارد (۱۳۱۷) و می‌گویند منظور از (اولوالامر) در این آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول خدا و ولی الامر پیروی کنید»^۱ و ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ﴾ [النساء: ۸۳]^۲ ائمه می‌باشند.

و مراد از اهل تذکر^۳ در ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳] «از دانشمندان بپرسید» و متخیین^۴ در ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲] «بندگانگی که انتخاب کرده‌ایم». و اجازه دادن^۵ در ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾ [النبأ: ۳۸] «جز کسانی که خداوند به آن‌ها اجازه‌ی شفاعت می‌دهد هیچ کس حرف نمی‌زند» ائمه می‌باشند.

و در مورد آیه‌ی ۲۰۸ سوره‌ی بقره ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به صلح و آشتی در آئید» از اصحاب خویش روایت می‌کنند که مراد از (السلم) وارد شدن به ولایت است.^۶ و در مورد آیه‌ی ۷ مائده ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الِّذِي وَآثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ «به یاد آورید نعمت خدا را بر خود و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

۱- التبیان، ۲۳۶/۳-۲۳۷، و جوامع الجامع ص ۸۹.

۲- همان، ۲۷۳/۳، و جوامع الجامع ص ۸۹.

۳- التبیان ۲۳۲/۷، و جوامع الجامع ص ۲۸۹.

۴- التبیان ۲۴۳/۸، و جوامع الجامع ص ۳۸۹.

۵- مجمع البیان ۴۲۷/۹، التبیان: ۲۴۹/۱۰.

۶- التبیان ۱۸۵/۲، مجمع البیان ۳۰۲/۲.

از اصحاب خویش روایت می‌کنند که مراد از میثاق دخول در ولایت است.^۱
و در مورد آیه‌ی ۸۲ سوره‌ی طه ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ﴾ «من قطعاً می‌آمرزم کسی را که برگردد و ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود» روایت می‌کنند که مراد از اهتدا = راهیاب، روی کردن به ولایت است.^۲

و در مورد آیه‌ی ۲۶ سوره محمد: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ﴾ «این بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدوند فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما پیروزی می‌کنیم» طبرسی روایت می‌کند که مراد از (فرستاده‌ی خدا) ولایت است.^۳

و در مورد امام دوازدهم می‌بینیم که به صورت مخصوص نامبرده می‌شود.

و در مورد آیه‌ی ۳ سوره‌ی بقره ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ «کسانی که به غیب ایمان دارند» مشاهده می‌کنیم از ایمان به غیب حساب می‌کنند اینکه در زمان غیب مهدی و وقت بیرون آمدن ایشان به او ایمان داشته باشیم.^۴

و در آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی انبیاء ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ «ما علاوه بر قرآن در تمام کتب نوشته‌ایم که بی‌گمان زمین را بندگان شایسته‌ی ما به ارث خواهند برد» طبرسی از امام باقر روایت می‌کند که آن وارثین اصحاب مهدی در آخر زمان هستند.^۵

۱- التبیان ۴/۵۹، جوامع الجامع ص ۱۰۶.

۲- التبیان ۷/۱۹۶، جوامع الجامع ص ۲۸۴.

۳- مجمع البیان ۱/۱۰۵، التبیان ۹/۳۰۴-۳۰۵.

۴- التبیان ۹/۲۵۵، مجمع البیان ۱/۳۸.

۵- التبیان ۷/۲۸۴، جوامع الجامع ص ۲۹۶.

و در مورد آیه ۵۵ سوره نور ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ «خداوند به کسانی که شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته را انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است» از بزرگان خویش روایت می‌کنند: به خدا قسم آن‌ها شیعه‌های ما اهل بیت هستند، خداوند آن را بر دست یکی از ما که مهدی این امت است انجام می‌دهد.^۱

و در مورد آیه ۲۸ سوره فتح ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ﴾ «خدا است که پیغمبر خود را همراه با رهنمون و آئین راستین روانه کرده است تا آن را بر همه آئینهای پیروز گرداند» می‌گویند: هنگامی که مهدی بیرون بیاید اسلام میان تمام بشر جای می‌گیرد و تمامی ادیان دیگر باطل می‌شوند.^۲

و بعد: این مهمترین آثار امامیه در تفسیر طوسی و طبرسی می‌باشد، و چنانکه پیدا است طبرسی بیشتر تحت تاثیر امامیه قرار گرفته است، و طوسی و طبرسی هر چند که کتاب را از این ناحیه که هیچ استنادی از قرآن و سنت ندارد محفوظ نداشته‌اند اما از همه‌ی اهل تشیع معتدل‌تر به نظر می‌رسند و هنگامی که آن‌ها را با سابقینشان مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که با هم بسیار فاصله دارند، به همین خاطر این‌ها را به معتدل نسبی معرفی کردیم و الا افراط و تفریط در میان این دو نیز واضح و روشن است!

۱- التبیان ۴۵۷/۷، جوامع الجامع ص ۳۱۸.

۲- التبیان ۳۳۶/۹، مجمع البیان ۱۲۷/۹.

فصل ششم:

تفسیر بعد از طوسی و طبرسی

تفسیر صافی

البرهان فی تفسیر القرآن

بحار الأنوار

تأویل آیات واضح و روشن

تفسیر شبر

کنز العرفان

زبدۃ البیان

المیزان

تفسیر کاشف

البیان

اولاً: تفسیر صافی

قبلاً ذکر کردیم که تفسیر شیعه بعد از این دو تفسیر یا با روشی معتدل و یا با روشی افراط گرایانه و یا مسلک و روشی میان افراط و تفریط را گرفته‌اند. و از کتابهایی که به آنها دسترسی پیدا کردم: تفسیر صافی، نوشته‌ی محمدبن مرتضی مشهور به محسن است. در سال ۱۰۷۵ هـ این کتاب را به اتمام رسانید، و ایشان کوشش کرده‌اند که تمامی گمراه‌گرهای کتابهای سه‌گانه‌ی قرن سوم هجری که عبارت بودند از تفسیر عسکری و عیاشی و قمی که در مورد آنها سخن رانندیم را ذکر نماید. و روایات و تحریف و تاویلات فاسد بیشتری را از کتاب کافی نوشته‌ی کلینی نقل می‌کند. پس این کتاب جانب افراط و تفریط را گرفته است و از شمار ادامه دهندگان حرکت تضلیل و تشکیک حساب می‌شود، و به این خاطر در آن کتاب مشاهده می‌کنیم که قائل به تحریف قرآن شده است و اصحاب بزرگوار را مورد حمله‌ی ناروای خویش قرار می‌دهد و تاویلات فاسدی که برای قرآن ذکر می‌کند از کتابهای فرقه‌های افراط گرایان و کتابهای سه‌گانه که در مورد آنها سخن بمیان رفت نقل می‌کند. ایشان می‌گویند: تفسیر تنها از طریق ائمه‌ی جعفریه صحیح می‌باشد: پس هر آنچه از آنها نباشد معتبر نیست^۱ و پیامبر ﷺ قرآن را برای یک نفر که علی است تفسیر کرده است^۲ و به تمامی کسانی که تفسیر را از صحابه روایت می‌کنند حمله‌ور می‌شود و می‌گوید: اصحاب نفاق را مخفی و پنهان می‌کردند و نسبت به خدا جسارت می‌کردند و در کمال گستاخی بر پیامبر افتراء می‌بستند.^۳

۱- تفسیر صافی ج ۱ ص ۲.

۲- ج ۴ ص ۱۱، ج ۱ ص ۶، ۷، ۸.

۳- ج ۱ ص ۲

و ایشان می‌گویند: بیشتر قرآن در مورد ائمه‌ی جعفریه و دوستان و دشمنان آن‌ها می‌باشد،^۱ و روایات فراوانی در رابطه با تحریف قرآن ذکر می‌کند^۲ و گمان می‌زند که در قرآن ناهمخوانی و اختلافاتی که بر تحریف دلالت می‌کند فراوان است.

و به عنوان مثال این را ذکر می‌کند و می‌گوید: و اما آگاه و با خبر شدن شما بر اختلاف در ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳] «و اگر ترسیدند که درباره یتیمان نتوانید دادگری کنید با زنان دیگری که برای شما حلالند و دوست دارید ازدواج کنید» اعتدال میان یتیمان چه شباهتی با نکاح زن دارد، همه‌ی زنان که یتیم نیستند، پس این است چیزی که منافقین از قرآن کاسته‌اند، و سخن میان یتیم و نکاح زنان بیشتر از $\frac{۱}{۳}$ قرآن را تشکیل می‌داد که از قرآن کاسته شده است!!^۳

و صاحب صافی روایات تحریف را پشت سر هم می‌آورد و می‌گوید: از مجموع این اخبار و همچنین روایتهای دیگری که از طریق اهل بیت گزارش شده است می‌فهمیم که قرآن در دسترس آن قرآن نیست که بر محمد نازل شده است، بلکه بعضی از آن مخالف است و بعضی منحرف و متغیر و بسیاری نیز حذف شده، از جمله نام علی و لفظ آل محمد و نامهای منافقین و چیزهای دیگری نیز که حذف شده‌اند، و این قرآن به ترتیبی که خدا و رسول خدا از آن راضی باشند نمی‌باشد.^۴

و به آوردن و پیگیری این روایات اکتفا نمی‌کند، بلکه آراء و نظریات طبرسی و طوسی و صدوق را در مورد عدم تحریف قرآن نقل می‌کند و بعد آن‌ها را رد می‌کند.^۵

۱- ج ۱ ص ۸

۲- ج ۱، از اول تا ص ۱۸

۳- ج ۱ ص ۱۷، ۱۸ جهت تفسیر این آیه به تفسیر ابن کثیر ۱/ ۴۴۹ - ۴۵۰ مراجعه شود.

۴- ج ۱ ص ۱۸.

۵- ج ۱ ص ۱۹، ۲۰، ایشان معتقد است که قرآن غیر از آن کتاب آسمانی در دسترس می‌باشد.

و در مورد اصحاب می‌گوید: که تمامی آن‌ها به جز سه نفر که عبارتند از مقداد و ابوذر و سلمان فارسی همه بعد از پیامبر مرتد شدند! و چهار نفر از آن‌ها به نامهای: ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه بر قتل پیامبر به وسیله سم اجتماع کردند.^۱

و این کتاب همچنین در ظلمات خویش قدم بر می‌دارد و آن را با بیان بعضی از امثله بیشتر می‌کنیم: در تفسیر اول سوره‌ی بقره ﴿الْمَرْءُ الَّذِي كَتَبُ لَا رَبَّ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾ «این کتابی است که هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است» از عیاشی از امام صادق روایت می‌کند که گفت: «کتابُ 'علی' لا ریب فیهِ» و این جمله را اینگونه تفسیر می‌کند: این کتابی که عبارت از علی است گمانی در آن وجود ندارد. سپس کلمه‌ی «متقین» را به شیعه تفسیر می‌کند و می‌گوید: به این خاطر تنها متقین (شیعه) مورد اهداء این کتاب قرار می‌گیرند زیرا تنها آن‌ها هستند که از آن استفاده می‌کنند.^۲

و در مورد آیه‌ی ۸ سوره‌ی بقره ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَيَالِیَوْمَ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ «و در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان داریم در صورتی که باور ندارند و مومن نیستند»^۳ می‌گویند: مانند ابن اُبی و اصحابش، و همچنین مانند اول و دوم و امثال آن‌ها از منافقین، آن‌هایی که در کفری که موجب ختم و غشاه و نفاق می‌گردد زیاده‌روی کردند، به خصوص هنگام قرار دادن

۱- ج ۱ ص ۱۴۸، ج ۴ ص ۱۳۳.

۲- ج ۳ ص ۳۰.

۳- ج ۱ ص ۳۱ و هدف ایشان از اول و دوم: ابوبکر و عمر است. برترین مسلمانان بعد از پیامبر (به قول علی ع)

امیرالمومنین برای خلافت و امامت.^۱ بعد آنچه در تفسیر حسن عسکری بر این آیه آمده نقل می‌کند.^۲

و در تفسیر سوره‌ی قدر با قمی همصدا است و آنچه قبلاً ذکر کردیم نقل می‌کند و بلکه به آن نیز اضافه می‌کند و می‌گوید: وجود قرآن متعلق به وجود امام است! و بعد از نقل روایتی از ابو عبدالله می‌گوید: اگر امام در شب قدر موجود نباشد قرآن نیز بلند می‌شود و باقی نمی‌ماند: و این به این خاطر است که هر سال در شب قدر از تبیینات و تفاسیری که متعلق به آن سال باشد نازل می‌شود، پس اگر امام در شب قدر موجود نباشد احکام قرآن در مسائل روز نازل نمی‌شود، زیرا کسی نیست تا بر او نازل شود پس قرآن نازل نمی‌شود زیرا این دو - قرآن و امام - با هم هستند و از هم جدا نمی‌شوند تا نزد پیامبر بر حوض می‌روند: چنانکه در حدیث متفق علیه وارد شده است!^۳

پس می‌توانیم بگوییم که تفسیر صافی در افراط کمتر از تفاسیر سه‌گانه هیچ که نمی‌باشد بلکه بیشتر هم هست.

ثانیاً: البرهان فی تفسیر القرآن

و از کسانی که با صافی هم عصر بوده سید هاشم بحرانی متوفای سال ۱۱۰۷ یا سال ۱۱۰۹ می‌باشد و ایشان کتابی به نام (البرهان فی تفسیر القرآن) دارد که تمامی روایات جعفریه را در آن تفسیر جمع‌آوری کرده است.^۴

این کتاب تفاوت زیادی با تفسیر صافی ندارد، ایشان نیز همان راه گمراهگری را می‌پیماید، کتاب خداوند را از نظر نص و معنی تحریف شده می‌پندارد، و در مورد

۱- ج ۱ ص ۱۶۸.

۲- ج ۱ ص ۱۷۷.

۳- ج ۱ ص ۲۳ که قبلاً به عدم صحت این حدیث اشاره کردیم.

۴- العالم الجديد لا اصول ص ۸۲، ۸۳.

نگهدارندگان قرآن و حاملان شریعت اسلام از اصحاب بزرگوار بدگویی می‌کند، و روایاتی دروغین که گمراهی را تایید می‌کند می‌آورد. و روش این تفسیر گمراه و گمراهگری و اثرات امامیه در آن را می‌توانیم از ابوابی که در جزء اول قبل از شروع به تفسیر سوره‌ها و از اخباری که بحرانی در آن کتاب آورده درک کنیم.

این هم بعضی از مثالها:

بحرانی می‌گوید: «فصلی در مورد اینکه قرآن تنها ائمه به صحیحی آن را جمع کردند و تاویل قرآن را تنها آن‌ها می‌دانند» و ۲۶ خبر را زیر این فصل ذکر می‌کند.^۱ و در «باب فیما نزل علیه القرآن من الاقسام (۱۳۴۷)»^۲ از امیرالمومنین نقل می‌کند که ایشان فرمود: قرآن $\frac{۳}{۳}$ می‌باشد $\frac{۱}{۳}$ آن در مورد ما و دشمنانمان، و $\frac{۱}{۳}$ سنت و امثال و فرائض، $\frac{۱}{۳}$ فرائض و احکام است.

و ابو عبدالله روایت می‌کند که فرمود: قرآن $\frac{۴}{۴}$ است.

بحرانی می‌گوید: از جمله چیزهایی که بر خلاف ما انزل الله است این آیه می‌باشد ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما بهترین کسانی هستید که برای مردم بیرون آمده‌اید» و از جمله تحریفات قرآنی این آیه می‌باشد ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ﴾ [النساء: ۱۶۶] که این جمله‌ی آخری را اضافه کرده و بعد می‌گوید: اینگونه نازل گشت.^۳

۱- ص ۱۷/۱۵

۲- (۱۳۴۷-۳۹۴) ص ۲۱

۳- ص ۳۴

و اما آنچه بحرانی بعد از نزول تاویل می‌کند: اموراتی است که بعد از عصر پیامبر رخ داده است از جمله غصب حق آل محمد، و نصرت و یاری که خداوند به آن‌ها وعده داده بود و آنچه خداوند به پیامبر خبر داده بود در مورد مهدی و بیرون آمدن ایشان و همچنین اخباری که مربوط به مرتدین می‌باشد.^۱

و اما در مورد آنچه مخاطب دسته‌ای باشد ولی معنی مربوط به قومی دیگر باشد این آیه را به میان می‌کشاند ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ﴾ [الإسراء: ۴] «در کتاب تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین تباهی می‌ورزید و برتری جوئی بزرگی می‌کنید»، می‌گوید خطاب به جماعت امت محمد است.^۲

اما در مورد رد کردن کسی که ارتداد را انکار می‌کند این آیه را به میان می‌کشاند ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ [النمل: ۸۳] «روزی گروه عظیمی از همه‌ی ملتها را گرد می‌آوریم که آیات ما را تکذیب می‌کرده‌اند»^۳ و در تفسیر سوره‌ی فاتحه می‌گوید: «غیر المغضوب» بت پرستان، «و الضالین» به شک اندازانی که امام را نمی‌شناسند.

و از ابی جعفر روایت می‌کند که گفت: خداوند کوهی که دنیا را احاطه کرده و آبی رنگی یاقوت مانند دارد را خلق کرد، که رنگ آبی بودن آسمان از گرفتگی همان رنگ کوه است، و پشت سر آن‌ها مخلوقی را خلق کرده که هیچ کدام از فرائض که بر ما واجب گردانید، بر آن‌ها نگذاشته، و تمام آن‌ها دو مرد از این امت را لعنت می‌کنند، و آن‌ها را نیز نام برد.

۱- ص ۳۵

۲- ص ۳۶.

۳- ص ۳۷.

و دوباره از ایشان روایت می‌کند که گفت: پشت سر این خورشید چهل خورشید دیگر وجود دارد، که فاصله‌ی آنها با هم چهل سال است و مخلوقات بسیاری در آنها وجود دارد، و نمی‌دانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نکرده است و پشت سر این ماه چهل ماه دیگر وجود دارد و فاصله‌ی میان آنها چهل سال است و مخلوقات بسیاری که به خلق آدم آگاهی ندارند در آنها وجود دارد، و لعنت کردن اول و دوم برای آنها همانند زنبور عسل در تمام اوقات الهام شده است و فرشته‌هایی بر آنها مامور هستند که هر وقت لعنت نکردند از طرف آنها تعذیب می‌شوند.^۱

و اینگونه امثال را در این تفسیر همانند تفسیر قبلی می‌بینیم که در گمراهی خویش قدم بر می‌دارد.^۲

و با این چند مثالی که آوردیم روش و منهج بحرانی را نیز فهمیدیم.

ثالثاً: بحار الانوار

و از جمله کسانی که در عصر تفسیر صافی و برهان زندگی را سپری کرده محمد باقر مجلسی و متوفای سال هزار و صد و یازده ۱۱۱۱ است.

و ایشان از مشهورترین علماء جعفریه و دارای مکانت و منزلت والای نزد آنها می‌باشد.

و مجلسی کتاب بزرگی به نام «بحار الانوار» دارد که بسیاری چیزها را در آن قرار داده است و ایشان این کتاب بحار الانوار را برای تفسیر نوشته است، بلکه جهت خدمت به مذهب جعفریه‌ی اثنی عشری آن را نوشته است، و سخن گفتن او در قرآن از این باب می‌باشد و کتابی را به بحث امام مخصوص کرده است که در زیر این کتاب صد باب را قرار داده است که از جمله آن بابها «ابواب الآيات النازله فيهم» می‌باشد: یعنی آیاتی که در

۱- ص ۴۷، و مراد ایشان از اول و دوم ابوبکر و عمر است.

۲- به تفسیر میزان ص ۲۶۰ نیز مراجعه شود.

مورد ائمه - به زعم ایشان - نازل گشته است، که این ابواب در ۶۰۰ صفحه و دو جزء قرار گرفته است^۱ و همچنین «أبواب الآيات النازلة في شأنه الدالة علي فضله وإمامته» یعنی آیاتی که در مورد امامت علی نازل شده، که این نیز در ۴۵۰ صفحه و دو جزء قرار گرفته است.^۲

و کافی است که عناوین بعضی از آن ابواب را نام ببریم تا افراط این گمراه را نمایان کنیم، از جمله آن بابها:

باب اینکه ائمه آیات و بیانات و کتاب خداوند هستند^۳ و امانت در قرآن عبارت از امامت است^۴ و آن‌ها انوار خداوند هستند و تاویل کردن آیات نور در مورد آن‌ها^۵ و تاویل کردن مومنین و ایمان و مسلمین و اسلام به ائمه و ولایت آن‌ها... و کفار و مشرکین و کفر و شرک و بت و طاغوت و لات و عزی به دشمنان و مخالفان آن‌ها^۶ و آن‌ها بهترین امت و ائمه هستند که برای مردم بیرون آمده‌اند^۷ و آن‌ها طرف خدا و روی خدا و دست خدا و امثال این‌ها هستند^۸ و امام علی در قرآن عبارت است از مومن، ایمان، دین، اسلام، بینه و سلام، و خیر البریه، و دشمنان علی عبارت از کفر، فسوق و عصیان

۱- آن دو جزء: ج ۲۳ از ص ۱۶۷ تا آخر جزء، و ج ۲۴ از اول تا آخر که ۴۰۲ صفحه است.

۲- ج ۳۵ از ص ۱۸۳ تا آخر جزء ص ۴۳۶، و ج ۳۶ از اول تا ص ۱۹۲

۳- باب ۱۱ ج ۲۳ ص ۲۰۶-۲۱۱

۴- باب ۱۶ ج ۲۳ ص ۲۷۳-۲۸۳

۵- باب ۱۸ ج ۳ ص ۲۰۴-۲۰۵

۶- باب ۲۱ ج ۲۳ ص ۳۵۴-۳۹۰

۷- باب ۴۶ ج ۲۴ ص ۱۵۳-۱۵۸

۸- باب ۵۳ ج ۲۴ ص ۱۹۱-۲۰۳

می‌باشند^۱ و در مورد علی - صلوات الله علیه - ذکر و نور و هدی، و تقوا نازل گشته است^۲ و علی نبأ و خبر عظیم و همچنین آیه و نشانه‌ی بزرگ خدا است.^۳ و مجلسی از تفاسیر سه‌گانه قرن سوم هجری و بسیاری از کتابهای افراطی شیعه نقل می‌کند ولی تنها به نقل اکتفا نمی‌کند بلکه بسیاری اوقات نظریه‌های خویش را نیز ارائه می‌دهد.

و هر چند تالیف به شکل ابوابی که بر فساد عقیده‌ی ایشان دلالت می‌کند و ایشان را به سقوط گاه افراط‌گرایان می‌رساند اما آوردن آراء و نظریات ایشان حقیقت را بهتر روشن می‌کند.

از کافی سه روایات که از امام ابو جعفر گزارش داده نقل می‌کند: جبرئیل این آیه را بر محمد نازل کرد: ﴿بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۹۰] «**فی** **علی بغیا**» و می‌گوید: جبرئیل با این آیه بر محمد ﷺ نازل گشت ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳] «**فی علی**» ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ و می‌گوید: این آیه را نازل کرد ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُونَ بِمَا نَزَّلْنَا﴾ [النساء: ۴۷] «**فی علی**» ﴿نُورًا مُبِينًا﴾.

و بعد از این روایات مجلسی می‌گوید: بیان قول خداوند که می‌فرماید: علی عبدنا^۴ فی علی (ع)^۵ شاید در مورد آنچه درباره‌ی علی نازل گشته مشکوک بوده‌اند، پس چگونه خداوند بر آنها رد کرد و گفت: قرآن معجزه است و امکان ندارد از طرف کسی دیگر

۱- باب ۱۳ ج ۳۵ ص ۳۳۶-۳۵۲

۲- باب ۲۰ ج ۳۵ ص ۳۹۴-۴۰۷

۳- باب ۲۵ ج ۳۶ ص ۴۱

۴- به روایات و بیانات ایشان در ج ۲۳ ص ۳۷۲-۳۷۳ مراجعه شود، کلینی این سه روایت را از علی بن ابراهیم قمی نقل می‌کند.

باشد و اما ابتدای آیهی سوم در اوائل سورهی نساء اینگونه ﴿يَتَّيِبُوا الَّذِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ﴾ [النساء: ۴۷] و آخر آن در آخر همان سوره اینگونه ﴿يَتَّيِبُوا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴] است، و شاید چیزی در خبر ساقط شده باشد، و نام ایشان در دو جا است، پس افتادن آخر اولی و اول دومی روشن است، و یا اینکه در مصحف آن بزرگواران یکی از آن دو آیه همین طور باشد و...

جهت اطلاع بیشتر بر تفسیر مجلسی به آن مراجعه شود.

سپس مجلسی سه روایت از کافی که از امام ابو عبدالله جعفر الصادق روایت می‌کند نقل می‌کند^۱ و آن‌ها هم عبارتند از:

در مورد این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَّن تَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ﴾ [آل عمران: ۹۰] «آن‌هایی که بعد از ایمان کافر گشتند و در کفر زیاده‌روی کردند توبه آن‌ها قبول نمی‌باشد» گفت: در مورد فلان و فلان و فلان و فلان نازل گشت: ابتدا به پیامبر ﷺ ایمان آوردند ولی بعد از عرضه کردن ولایت علی کافر شدند زیرا پیامبر فرمود (من کنت مولاه فعلي مولاه) آن‌ها به بیعت دادن به امیرالمومنین ایمان آوردند، سپس کافر گشتند، زیرا بعد از فوت پیامبر به ایشان بیعت ندادند، و بعد از آن به کفرشان اضافه کردند، و به دیگری بیعت دادند، آن‌ها کسانی هستند که ایمان در قلبشان باقی نمانده است.

و در مورد آیهی ۲۵ سورهی محمد ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ﴾ «کسانی که بعد از روشن شدن هدایت به کفر و ضلال پیشین خود بر می‌گردند» می‌گوید: فلان و فلان و فلان به سبب ترک ولایت امیرالمومنین علی مرتد شدند، بعد آیهی ۲۶ سورهی محمد را خواندم ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا

تَرَكَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ﴿۸۰﴾ «این بدان خاطر است که آنها به دشمنان نازل شده‌ی خداوند، گفته بودند: در برخی کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم» گفت: به خدا قسم در مورد آن دو و اتباع و پیروانشان نازل گشت، و جبرئیل (ع) در اصل این آیه را اینگونه بر محمد ﷺ نازل کرد ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا تَرَكَ اللَّهُ فِي **فِي** **عَلِي** ﴿۸۰﴾ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ﴿۸۰﴾ گفت: بنی امیه را به عهد و پیمانشان دعوت کنید تا امارت بعد از پیامبر ﷺ به ما داده نشود و چیزی از خمس به ما ندهید، و گفتند: اگر به آنها بدهیم به چیزی محتاج نمی‌شوند، و توجه به بودن امارت در میان آنها نمی‌کنند، پس گفتند: به بعضی از آنچه به آن دعوت شده‌ایم از شما پیروی می‌کنیم، و آن هم مساله‌ی خمس است، که چیزی از آن به شما نمی‌بخشیم، و قول خداوند که فرمود: «وَكِرْهُوا مَا نَزَلَ اللَّهُ» و آنچه خداوند نازل کرد واجب گردانیدن ولایت امیرالمومنین بود، و از جمله‌ی آنها نویسنده‌ی وحی ابو عبیده می‌باشد، سپس خداوند این آیه را نازل کرد ﴿أَمْ أَلْمَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۸۱﴾ أَمْ تَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ﴿[الزخرف: ۸۰]﴾ «بلکه آنان تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز اراده‌ی محکمی را گرفتیم، آیا گمان می‌برند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمی‌شنویم». ولایت سومی، ایشان در مورد آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی حج ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ﴾ «کسانی که با توسل به ظلم در آن سرزمین مرتکب خلاف می‌گردند» می‌گوید: در مورد آنها نازل گشت: زیرا وارد کعبه شدند، و بر کفر و انکار آنچه در مورد امیرالمومنین نازل گشته متعاهد و هم‌پیمان شدند، و به سبب ظلم به پیامبر و ولی ایشان مرتد شدند.

و بعد از این روایات مجلسی می‌گوید:

بیان و توضیح:

در مورد این آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ می‌گوییم: این آیه در سوره‌ی نساء شماره ۱۳۷ اینگونه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَزَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ «بی گمان کسانی که ایمان می‌آورند و سپس کافر می‌شوند و باز هم ایمان می‌آورند و دیگر بار کافر می‌شوند، و سپس بر کفر خود می‌افزایند هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشد».

و در سوره‌ی آل عمران شماره ۹۰ اینگونه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ءَزَادُوا كُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ «کسانی که بعد از ایمانشان کافر می‌شوند و آن گاه بر کفر می‌افزایند هیچگاه توبه‌ی آنان قبول نمی‌شود» و شاید جهت توضیح و بیان اتحاد و همبستگی مفاد و معانی آن‌ها قسمتی از یکی از آن دو آیه را به دیگری انضمام کرده باشد، و احتمالاً در مصحف آن‌ها «ع» همین‌گونه باشد، و آنچه ظاهر است مراد از ایمان در آن دو جا تنها اقرار به زبان است و مراد از کفر تنها انکار به زبان است، و علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خویش به این تصریح کرده است.

و قول ایشان که گفت: فلان و فلان و فلان: این کنایه دو احتمال را می‌دهد: اولی اینکه مراد از آن بعضی از بنی امیه همانند عثمان و ابو سفیان و معاویه باشد، پس مراد از کسانی که ما انزل الله را دوست نداشتند ابوبکر و عمر و ابو عبیده است، زیرا ظاهر کلام این است که فاعل «قالوا» همان ضمیر راجع در «الذین ارتدوا» است. احتمال دوم اینکه مراد از کنایات ابوبکر و عمر و عبیده باشد.

و ضمیر قالوا به بنی امیه برمی‌گردد و مراد از «الذین کرهوا» و «الذین ارتدوا» نیز آن‌ها می‌باشند، پس این از قبیل قرار دادن ظاهر در جای ضمیر می‌باشد و مراد از «در مورد آن‌ها نازل گشت» ابوبکر و عمر است که این تفسیر «للذین کرهوا» می‌باشد.

و قول ایشان که گفت: در بعضی چیزها: شاید آن‌ها جرئت بیعت بر منع ولایت آن‌ها را نداشته باشند ولی در منع خمس با آن‌ها بیعت کرده‌اند، بعد در هر دو مورد با آن‌ها

بیعت کردند^۱ و مجلسی بعد از به اتمام رساندن بیانات قبلی ده‌ها روایت که مربوط به تحریف قرآن و تکفیر اصحاب بزرگوار پیامبر می‌باشند را ذکر می‌کند، بعد می‌گوید:

این را بدان که استفاده از لفظ شرک و کفر برای کسانی که به امامت امیرالمومنین و ائمه‌ی بعد از ایشان و فضیلت آن‌ها بر دیگران اعتقاد نداشته باشند، دلالت بر کافر و ماندگار ماندن در آتش دوزخ می‌کند^۲ سپس برای اثبات حرف خویش دلیل می‌آورد، می‌گوید: شیخ مفید در کتاب «المسائل» می‌گوید: امامیه در مورد کسی که امامت یکی از ائمه را رد کند و آنچه خداوند از وجوب اطاعت آن‌ها حرف زده را رد کند اتفاق نظر دارند، که آن فرد کافر و گمراه و مستحق ماندن در دوزخ است، و در جای دیگر می‌گوید: امامیه اتفاق دارند که تمامی بدعت‌گذاران کافر هستند، و بر امام واجب است که بعد از دعوت از آن‌ها استتبابه کند و حجت را بر آن‌ها تمام کند، سپس اگر آن‌ها توبه کردند و به ایمان برگشتند با آن‌ها همانند مومن رفتار می‌شود والا اگر توبه نکردند امام آن‌ها را به خاطر ارتداد به قتل می‌رساند و هر کس از آن‌ها اینگونه بمیرد وارد دوزخ می‌شود.

و با آوردن این چند کلمه می‌فهمیم که کتاب بحار الانوار نوشته‌ی مجلسی امتدادی برای حرکت گمراهگری و تشکیک در کتاب آسمانی خداوند متعال - قرآن - می‌باشد و جانب افراط و تفریط در مذهب جعفریه‌ی اثنی‌عشریه را نمایان می‌کند.^۳

۱- ۳۷۶/۲۳-۳۷۸.

۲- ۳۹۰/۲۳ و مجلسی باب دیگری را به نام «باب کفر و نفاق و فضیلت اعمال سه نفر» گذاشته است که مراد از ایشان از سه نفر: خلفای سه‌گانه‌ی راشدین می‌باشد. به کتاب ایشان ۲۰۸/۸ تا ۲۵۲ مراجعه شود.

۳- شیخ محمد جواد یکی از دانشمندان معاصر شیعی می‌باشد، که تالیفات فراوانی در فقه مذهب پنجگانه به نگارش در آورده، و مذهب جعفری را مانند مذهب پنجم معرفی کرده است، و تقریباً اعتدال در تالیفات ایشان مشاهده می‌شود و در مورد بسیاری از تالیفات شیعه به نظرپردازی روی کرده است و در مورد کتاب مجلسی می‌گوید: به نظر شما مجلسی خود دانسته است آنچه در بحار نوشته یا ندانسته است؟! فضائل امام علی ص ۲۴۷

رابعاً: تاویل آیات واضح و روشن

و مجلسی نخستین کسی نیست که راجع به جمع‌آوری آیاتی که گمراهان همفکرش به تحریف آن در لفظ و معنی مرتکب گناه و جرم شده‌اند توجه کرده باشد، به عنوان نمونه قبل از ایشان شرف‌الدین بن علی نجفی کتابی به نام «تأویل الآيات الباهرة في فضل العترة الطاهرة» به نگارش درآورده، و مجلسی بعضی از روایات آن را گزارش می‌دهد.^۱

ولی این کتاب مانند مجلسی آیات را زیر ابواب جمع‌بندی نمی‌کند بلکه به ترتیب سوره جلو می‌رود - و در آوردن بعضی از آیات سوره‌ی بقره بیشتر از آنچه حسن عسکری در تفسیر خویش ذکر کرده را جمع‌آوری می‌کند و تحریف در نص قرآن را از قمی و دانش‌آموزش کلینی نقل می‌کند.

و در اینجا به ذکر مثال نیاز نداریم، زیرا تمام این کتاب صورت روشنی برای آن گمراه گمراه‌گر می‌باشد، و در مورد بسیاری از کتابهای آنها که مانند این کتاب هستند سخن می‌گوئیم.

خامساً: تفسیر شبر

و چنانکه پیدا است حرکت تضلیل و تشکیک قویتر از حرکت جلوه دادن تضاد در قرآن می‌باشد و در تمام آن سه کتابی که در قرن سوم هجری نوشته شده‌اند و دارای مقام و منزلت والایی نزد شیعه می‌باشند و در تمامی کتابهای تفسیر جعفریه که پیدا کرده‌ام و یا خوانده‌ام هیچ کتابی را مانند تفسیر التبیان نوشته‌ی طوسی نیافتم که در اعتدالی نسبی یا افراط کم قرار گرفته باشد ولی بعضی تفاسیر در این اواخر نمایان شدند که نه به آن مستوی می‌رسند و نه در نازلترین سطح قرار دارند، و از جمله آن کتابها تفسیر قرآن کریم نوشته‌ی سید عبدالله شبر می‌باشد.^۲

۱- بحار الانوار ۱۶۸/۲۳.

۲- در سال ۱۲۴۲ هجری وفات کرده است.

و برای روشن کردن آثار امامیه در آن تفسیر و اندازه‌ی افراط ایشان نکات زیر را یادآورد می‌شویم:

اولاً: نسبت به تحریف یا عدم تحریف هیچ‌گونه نصی از عبدالله شبر نیافتیم، ولی ظاهراً به گفتن تحریف در قرآن میل دارد و این را در آن مشاهده می‌کنیم که بسیاری اوقات به متن قرآن به عنوان قرائتی اشاره می‌کند، و از جمله آن قرائتها:

در مورد سوره‌ی آل عمران آیات ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۰ ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱. شبر می‌گوید: «تقاته»، تقیه، و «مسلمون» مسلمون با تشدید لام خوانده شده است، و تحریف تقوی به تقیه به علت تاکید یکی از مبادی شیعه می‌باشد.

و خواندن کلمه‌ی مسلمون با تشدید هم به معنی تسلیم برای پیامبر و امام بعد از ایشان تفسیر می‌کند.^۱

و آیه‌ی دوم: ﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ که کلمه‌ی «امه» را به ائمه تبدیل می‌کند^۲ مراد ایشان ائمه-ی جعفریه می‌باشد.

و در آیه‌ی سوم نیز همین کار را انجام داده است ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۳ می‌گوید: مراد آل محمد علیهم السلام است، و «کنتم خیر ائمه» خوانده شده است.^۳

۱- تفسیر شبر ص ۹۶.

۲- به تفسیر ایشان ص ۹۶ نگاه کن

۳- ص ۹۷

و در آیهی ۴۱ سوره الحجر ﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾^۱ جار و مجرور را به اسم علی تبدیل می‌کند و می‌گوید: صراط علی، به اضافه کردن صراط به علی آن را قرائت می‌کند.^۱

و در مورد آیهی ۵۲ سوره حج ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾^۲ «ما پیش از تو رسولی و نبی نفرستاده‌ایم، مگر اینکه هنگامی که تلاوت کرده است، اهریمن در تلاوت او القاء شبهه کرده است» شبر می‌گوید: از ائمه روایت شده است: آن امام است که صدا را می‌شنود ولی فرشته را نمی‌بیند^۲ و از اینگونه مثالها زیاد هستند.^۳

و آنچه شبر را به قائلین به تحریف انضمام می‌کند، دیدگاه ایشان نسبت به آیهی ۹ از سورهی الحجر می‌باشد ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۴ «ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما نیز از آن محافظت می‌کنیم» که این را اینگونه تاویل می‌کند: ما آن را نزد اهل ذکر یکی بعد از دیگری تا ظهور مهدی یا در لوح المحفوظ نگه می‌داریم، و می‌گویند: که ضمیر به پیامبر برمی‌گردد.^۴

ثانیاً: می‌بینیم که شبر نسبت به اصحاب و امهات المومنین اطهار بدگویی می‌کند: به عنوان نمونه آیات سورهی نور که در مورد تبرئه‌ی تهمتی که به عائشه ام المومنین وارد

۱- تفسیر ایشان ص ۲۶۴

۲- ص ۳۲۸

۳- به عنوان نمونه به ص ۱۴۶، ۲۱۲، ۳۵۳، ۴۲۵ مراجعه شود.

۴- استاد محمد حسن ذهبی می‌گوید: شبر در اول معتقد بود که قرآن تحریف شده است! اما وقتی با آیهی «إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ» برخورد کرد نظر خود را تغییر داد و گفت: باید در قرآن تاویلاتی بشود.

التفسیر و المفسرون ۱۹۱/۲.

کردند حرف می‌زند، و شبر اتهام را به کسی که خداوند او را تبرئه کرده نسبت می‌دهد و می‌گوید:

﴿وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ﴾ و کسی که بخش عظیمی از آن را به عهده داشته «مِنْهُمْ» «لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» عذاب بزرگ و دردناکی در آخرت دارد، یا در دنیا، با اجرا کردن حد بر آن‌ها را دارد، می‌گوید: در مورد ماریه‌ی قبطی و آن تهمتی که عائشه به او از حامله شدن با ابراهیم به جریح قبطی وارد کرد نازل گذشت، و گفته می‌شود در مورد عائشه نازل گشت.^۱

و در مورد آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی توبه ﴿إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ «اگر پیامبر را یاری نکنید، خدا او را یاری کرد، بدانگاه که کافران او را بیرون کردند در حالی که هو دومین نفر بود، هنگامی که آن دو در غار شدند، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است» برای شبر سخت است که از آسمان تکریم برای ابوبکر نازل گردد، و ایشان به نفی این تکریم اکتفا نمی‌کند، بلکه بار دیگر بر خداوند افتراء می‌بندد، و آیه را به عنوان اتهامی برای بزرگترین مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ قرار می‌دهد، و به این خاطر می‌گوید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ﴾ این هیچ‌گونه مدحی در خود نگرفته است زیرا مومن بعضی اوقات با کافر همسفر می‌شود مانند: آیه‌ی ۳۴ سوره‌ی کهف ﴿فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ﴾ «باغبان به دوست مومن خود گفت»، ﴿لَا تَحْزَنْ﴾ ابوبکر از جان خود ترسید و اضطراب و تکان را از خود نشان داد که نزدیک بود به آن‌ها بفهماند، پس پیامبر او را نهی کرد ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ خدا به ما آگاه است ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ﴾ آرامش خویش را ﴿عَلَيْهِ﴾ بر پیامبر نازل کرد، و در آوردن ضمیر به صورت

۱- ص ۲۳۸ و به آنچه در مورد افک که قمی از آن حرف زده بود اشاره کردیم مراجعه کن.

مفرد، در حالی که دیگران نیز با او بوده‌اند چیزهایی نهفته است که بر هیچ کس مخفی نمی‌باشد.

ثالثاً: شبر در ائمه‌ی خویش افراط می‌کند و تحریف در معنی را به تحریف در نص نیز اضافه می‌کند.

به عنوان نمونه به تفسیر سوره‌ی قدر ایشان نگاه کن، که می‌گوید: ﴿تَنْزَلُ الْمَلَكُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ جبرئیل یا مخلوقاتی بیشتر از ملائکه نازل می‌گردند ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ هر سال به آن‌ها دستور می‌دهد که به نزد پیامبر و بعد از ایشان به نزد ائمه نازل شوند ﴿مِّنْ كُلِّ أَمْرِ﴾ همراه تمامی مقدرات در آن سال ﴿سَلَّمُ هِيَ﴾ به خاطر حصر، خبر تقدم پیدا کرده است یعنی به جز سلامتی چیز دیگری وجود ندارد به خاطر زیادی سلامی که ملائکه بر ولی امر می‌فرستند.^۱

و در مورد سوره‌ی معارج بعد از اینکه به مکی بودن آن اشاره می‌کند، ﴿سَأَلَ سَائِلٌ﴾ خواستاری درخواست کرد، ﴿بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾ به عذابی که به وقوع می‌پیوندد می‌گوید: وقتی^۲ نازل گشت یکی از منافقین در روز غدیر گفت: خداوندا اگر این راست است و از

۱- ص ۵۶۲

۲- در آنچه به انزل سکینه بر پیامبر اشاره می‌کند نه هر دوی آن‌ها، به سخنان یکی از اهل تشیع در تفسیر آیه‌ی سوره‌ی بقره ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾ اشاره می‌کنیم. طبرسی می‌گوید: به خاطر این خداوند «فتاب علیه» به صورت مفرد آورده و از «علیهما» به صورت تثنیه خودداری کرده است که اختصار را رعایت کند و به خاطر ایجاز و تغلیب آن حذف را ایجاد کرده است، همچنانکه در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی توبه نیز همین‌گونه می‌باشد ﴿وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾ و معنی آن «برضوهما» راضی کردن هر دو است، و در آخر سوره‌ی جمعه ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ هَوْأً أَنْفَضُوا إِلَيْهَا﴾.

طرف شما می‌باشد سنگی از آسمان بر ما بفرست، پس خداوند سنگی به او زد و او را به قتل رساند!!

و در مورد آیه‌ی ۸ از سوره هود ﴿وَلَيْنَ أَخْرَجْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ «اگر عذاب را تا مدت معدودی به تاخیر اندازیم» می‌گوید: امام صادق گفت: آن اصحاب مهدی هستند که به اندازه اصحاب اهل بدر می‌باشند.^۱ این بعضی از تفسیر شبر بود، که فکر می‌کنم برای فهمیدن اثرات امامیه در آن کافی باشد، و این هر چند در منزلتی میان دو منزلت قرار دارد اما به افراط نزدیکتر از اعتدال می‌باشد.

سادساً: کنز العرفان

و بعد از بحث و بررسی در آن کتابها، به سبک دیگری از نوشتن تفسیر روی می‌آوریم، که مخصوص به آیات احکام می‌باشد، و برای این هم به دو کتاب که یکی جانب اعتدال و دیگری راه افراط را گرفته اشاره می‌کنیم.

کتاب اول، «کنز العرفان فی فقه القرآن» نوشته‌ی مقدادبن عبدالله السیوری حلی می‌باشد^۲ و این کتاب به احکامی که رای شیعه‌ی جعفریه بر آن است و با تمامی مذاهب یا بعضی از مذاهب مخالف می‌باشد اشاره می‌کند. به عنوان نمونه در تفسیر آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی مائده ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ «ای مومنان هنگامی که برای نماز به پا خواستید صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای خود را همراه با قوزکهای خود را بشوئید».

۱- تا اوائل قرن نهم هجری زندگی کرده است.

۲- ص ۹، ۱۰

او را می‌بینیم که در آخر آیه توقف طولانی می‌کند و جهت اثبات واجب بودن مسح دو پا نه شستن آن‌ها کوشش بسیاری را می‌کند.^۱

و در تفسیر آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی نساء ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ «هرگاه شما را درودی دادند بگونه‌ی زیبایی و بهتر از آن با همانند آن، آن را پاسخ گوئید» برای اثبات وجوب پاسخ سلام در وسط نماز کوشش و تلاش فراوانی به کار می‌گیرد.^۲

و در مورد آیه ۲۸ سوره‌ی توبه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ «بی‌گمان مشرکان پلیدند، لذا نباید پس از امسال به مسجدالحرام وارد شوند» به استخراج چند حکم در آن اشاره می‌کند که عبارت است از: مشرکین نجس عینی نه حکمی می‌باشند، و آثار آن‌ها و هر آنچه با رطوبت به آن‌ها بچسپد دوباره نجس هستند، و درست نیست که وارد مسجدالحرام و مسجدهای دیگر نیز بشوند، بعد می‌گویند: در تمام آنچه گفتیم به اجماع تمامی علماء با کافران هیچ گونه فرقی ندارند.^۳

و در حین بررسی و تحقیق در مورد کافر نزد جعفریه به این مطلب می‌رسیم که آن‌ها به مفهوم کافر توسعه و گسترش داده‌اند، و به کفر بسیاری از مسلمین حکم کرده‌اند، حتی بعضی از آن‌ها غیر از جعفری را کافر و مشرک اعلام می‌کنند!!^۴

و در مورد آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی احزاب ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «خداوند و فرشتگان بر پیغمبر درود می‌فرستند، ای مومنان! شما هم بر او درود بفرستید... و چنانکه سلام کردند» از این بحث

۱- ۷۰، ۷۱

۲- ص ۲۱، ۲۲

۳- به جزء چهارم همین موسوعه بحث سنور آدمی مراجعه شود.

۴- به کتاب ایشان ص ۵۸- ۶۱ مراجعه شود.

می‌کند که درود بر آل به تبعیت از پیامبر مشروع و جائز می‌باشد، نه تنها به تبعیت بلکه به صورت مفرد هم جائز است مانند: **اللهم صل علی آل محمد**، بلکه درود فرستادن بر یکی از آنها به تنهایی نیز جائز می‌باشد و این درود در نماز واجب و در غیر نماز سنت است، سپس می‌گوید: و آنها که واجب است در نماز بر آنها درود فرستاده شود عبارت است از ائمه معصوم، به خاطر اجماع اصحاب بر اینکه آنها «آل» هستند، و فاطمه نیز به خاطر اینکه پاره‌ی تن پیامبر است با آنها حساب می‌شود.

و می‌گوید: ائمه در مقام پیامبر جانشین هستند، و مقام جانشینی ائمه از ایشان غصب شده است.^۱

و در مورد آیه‌ی ۱۰۱ سوره نساء ﴿وَإِذَا صَرْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ «هر گاه در زمین به مسافرت پرداختید و نماز را کوتاه خواندید، گناهی بر شما نیست اگر ترسیدید که کافران بلائی به شما برسانند و به فتنه‌ای گرفتارتان گردانند» به استخراج احکامی دست پیدا می‌کند از جمله: وجوب قصر نماز و اگر یک سال هم طول بکشد ولی این نزد ما به غیر از چهار مکان که عبارت است از: مسجد مکه، و مدینه، و جامع کوفه، و حایر شریف مخصوص می‌باشد، و بیشتر بر این اجماع دارند، زیرا نماز در این مکانها به خاطر این که جایگاه والایی هستند فضیلت بیشتری دارند.^۲

۱- ص ۸۸ محراب امیرالمومنین در جامع کوفه می‌باشد، و مسجد چهارم حایر حسینی در کربلاء است.

۲- در سال ۹۹۳ وفات کرد.

سابعاً: زبده البيان

کتاب دوم به نام «زبده البيان في احكام القرآن» نوشته‌ی احمد بن محمد مشهور به مقدسی اردبیلی است^۱ و برای تبیین و توضیح اندازه افراط و تاثیرات امامیه در تفسیر ایشان نکات زیر را عرضه می‌داریم:

در کتاب طهارت از ایمان مطلق نزد جعفریه حرف می‌زند، و می‌گوید: از جمله پایه‌های ایمان: تصدیق و اقرار به ولایت و امامت تک تک آن‌ها و وصی اهل بیت (ع) می‌باشد.

بعد می‌گوید: سپس به آنچه بر امامت امیرالمومنین دلالت می‌کند اشاره‌ای می‌کنیم، و دلایل در این مورد بی شمار است ولی تنها به ذکر بعضی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم، از جمله - ی آن‌ها آیه‌ی ۵۴ سوره مائده است: ﴿يَتَّيَّبُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ «ای مومنان هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند» و در تفسیر این آیه می‌گوید: ظاهر این آیه در مورد امیرالمومنین و اصحاب ایشان که به نام خوارج مرتد گشتند و همچنین در مورد جنگجویان با آن بزرگوار در جنگ جمل و صفین و جنگهای دیگر می‌باشد.

و به بیان آن ادامه می‌دهد و به احادیث موضوعی استدلال می‌کند، تا اینکه در آخر می‌گوید: و تمامی اوصاف در آن موجود است و آیه‌ی بعدی بودن آن صفات را تایید می‌کند ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ «تنها خدا و پیغمبر او و مومنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال بدر می‌کنند» می‌گوید: مفسرین اجماع دارند بر اینکه در مورد علی (ع) نازل گشت (۱۳۹۳- ۴۳۹) و اردبیلی در کتاب نماز به

آیه ۵۵ سوره‌ی مائده بر امامت امیرالمومنین و ۱۱ امام؛ فرزندان ایشان که در حال رکوع صدقه داده‌اند استدلال می‌کند.

و در کتاب «الطهاره» آیه‌ی ۱۲۴ سوره بقره را می‌آورد ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۗ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي ۗ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾ «آنگاه را که خدای ابراهیم او را با سخنانی بیاموزد و او آن‌ها را به تمام و کمال و به بهترین وجه انجام داد، گفت: من تو را پیشوای مردم خواهم کرد، ابراهیم گفت: آیا از دودمان من؟ گفت: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» برای وجوب عصمت ائمه به آن استدلال می‌کند.

و در کتاب نکاح: اول سوره‌ی تحریم را بیان می‌کند و از سبب نزول حرف می‌زند، بعد می‌گوید: و در سبب نزول چیز بزرگی برای حفصه و چیز بزرگتری برای عائشه که دروغ گفت و ظلم کرد و آشوب به پا کرد، و به آن مناکیب دستور داد، و اذیت را برای پیامبر ایجاد کرد، وجود دارد.

و به آیه ۵ سوره تحریم استدلال می‌کند ﴿عَسَىٰ رَبُّهُ إِذْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَرْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسَاهَمَتٍ مُّؤْمِنَتٍ قَلْبِنْتَ تَتَّبِعْتِ عِبْدَاتٍ سَخِيحَتِ تَبَيَّتِ وَأَبْتَارًا ﴿۵﴾ «اگر پیغمبر شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگار بجای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند، زنان دوشیزه یا غیر دوشیزه فرمانبردار، با ایمان، فروتن، توبه‌کار، پرستشگر، و گردن کج» و می‌گوید: این دلالت می‌کند که آن‌ها دارای این صفات نبوده‌اند و این صفات در دیگران وجود داشته است!!

و بعد از این از ضرب‌المثل همسر نوح حرف می‌زند و می‌گوید: و شاید این تسلیتی برای پیامبر و مومنین باشد تا بفهمند که قرار گرفتن زن غیر صالحه برای پیامبر و دیگران وارد شدن آن‌ها به دوزخ، با وجود اینکه جسم پیامبر و یا مومنین به جسم آن‌ها می‌چسبد و زوجیت برای آن‌ها وجود دارد، چیزی واقع شدنی و امکان‌پذیر و غیر بعید می‌-

باشد، و همچنین است برای هر کسی که به وسیله‌ی تزویج دختر خویش بخواهد به پیامبر تقرب جوید و به این خاطر ام حبیبه دختر ابوسفیان و خواهر معاویه همسر پیامبر بود در حالی که پدرشان از بزرگترین روسای کفر و طرف مقابل جنگهای پیامبر بود، و همچنین صفیه بنت حیی بن احطب که پدرشان بر کفر به قتل رسید و سوده بنت زمعه نیز که پدرشان مشرکانه از دنیا رفت، و گفته شده است: که پیامبر قبل از بعثت دو دختر خویش را از دو کافر بت پرست تزویج کرد.

از این بیشتر به بازگویی افراط و گمراهی این گمراهگر فکر کنم نیازی نداریم.

ثامناً: المیزان

بعد از حرف زدن در مورد کتابهای جعفریه اثنی عشریه در قرنهای قبل به کتابهای دانشمندان معاصر آنها نگاهی می‌اندازیم تا بفهمیم تا چه اندازه تفکر امامت در آنها نیز تاثیر گذاشته است.

و از مشهورترین کتابهایی که دارای منزلت والایی نزد شیعه می‌باشد کتاب «المیزان فی تفسیر القرآن» نوشته‌ی حسین طباطبائی (۱۳۹۹-۴۴۶) است، آثار امامیه در آن کتاب در نکات زیر نمایان می‌شود.

اولاً: هنگامی که از عقیده‌ی خود دفاع می‌کند و جهت انتصار آن فعالیت می‌کند، در برابر تحریف قرآن دیدگاهی ناپسند را ارائه می‌دهد، قبلاً نیز گفتیم که ایشان به این نکته اشاره می‌کند که احتمال دارد اصحاب آیات را در غیر جای خود قرار داده باشند، در ج ۱۶ ص ۳۳۰ می‌گوید: آیه از نظر نزول جزئی از آیات همسران پیامبر نمی‌باشد و به آن نیز مرتبط نیست بلکه یا اینکه به دستور پیامبر و یا در هنگام نوشتن آن را در آن میان قرار داده‌اند.

و هنگام حرف زدن در مورد دیدگاه شبر نسبت به تحریف از اضافه کردن کلمه‌ی «أو محدث» بعد از ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ که به ائمه نسبت داده است

حرف می‌زند، و از تفسیر شبر برای کلمه‌ی محدث به اینکه صدا را می‌شنود ولی فرشته را نمی‌بیند بحث را ادامه می‌دهد و نویسنده‌ی میزان می‌گوید: روایات در معنی محدث از ائمه‌ی اهل بیت بسیار هستند که در کتابهای البحائر، و الکافی و الكنز و الاختصاص و کتابهای دیگر، و همچنین در روایتهای اهل سنت نیز یافت می‌شود.

و هر چند که نویسنده‌ی میزان تنها از معنی محدث سخن می‌راند، ولی روایاتی که به ائمه نسبت می‌دهد و در آن کتاب به آن اشاره می‌کند دربرگیرنده آن کلمه در آیه می‌باشد.

اما روایات اهل سنت در صحیحین و... می‌یابیم: در کتاب بخاری آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: در امتهای قبل از شما کسانی بودند که به آنها الهام می‌شد، و اگر الهام در میان امت من موجود باشد در عمر قرار می‌گیرد. و در کتاب مسلم نیز آمده: عائشه از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: در امتهای قبل از شما کسانی الهام شده موجود بودند، و اگر در امت من قرار باشد یک نفر الهام شده موجود باشد آن یک نفر عمر می‌باشد.

و در ترمذی آمده که پیغمبر ﷺ فرمود: در هر امتی کسانی بوده‌اند که به آنها الهام شده است، و اگر در امت من یک نفر الهام شده باشد آن عمر است.

پس در این روایات، تحریفی به قرآن نسبت داده نمی‌شود و یا اینکه گمان استمرار وحی و شنیده شدن وحی برده نمی‌شود.

و در مورد آیه‌ی ۲۴ سوره نساء ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ از ائمه‌ی خویش روایت می‌کند که اینگونه نازل گشته است ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ **إِلَى** **أجل مسمی** فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ سپس نظریه‌ای عام راجع به این روایات و امثال این روایات بیان می‌دارد، که می‌گوید:

شاید مراد از این روایات تفسیر و معنی مقصود از آیه باشد نه اینکه اینگونه نازل گشته باشد. پس ایشان به تحریف و عدم تحریف قاطع آنها اظهار نظر نمی‌کند، یعنی در منزلتی میان منزلت قمی و طوسی می‌باشد.

ثالثاً: از پناه بردن طوسی و طبرسی به تاویل بعضی آیات قرآن کریم جهت استدلال برای عقیده‌ی امامیه توضیحاتی دادیم، و در اینجا نویسنده‌ی میزان را در افراط و افترائی بیشتر می‌یابیم، مثلاً آیه ولایت که در جزء اول از آن سخن رانندیم، طباطبائی آن را در بیشتر از بیست صفحه آورده است که جهت اثبات آن به تلاش و کوشش افتاده است و می‌گوید: هر کس با او هم عقیده نباشد گمراه است، و از مجادله علی با ابوبکر در مورد ولایت حرف می‌زند که ابوبکر به ولایت علی اعتراف کرده است.

و در مورد آیه‌ی ۵۹ سوره نساء ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ می‌گوید: بر مردم واجب است که در آنچه پیامبر با استفاده از وحی و یا رای و نظریات خویش بیان می‌دارد، تبعیت و پیروی کنند، و اما اولوالامر - هر کس که باشد - قدرتی به دسترسی بر وحی ندارد، و تنها از رای و نظراتی که به صواب می‌دانند استفاده می‌کنند، و واجب است که همانند رسول از نظریات اولی الامر پیروی شود، و به این خاطر است که وقتی از وجوب بردن مشاجره و مجادله به خدا و رسول خدا حرف می‌زند از آن‌ها نام نمی‌برد.

سپس می‌گوید: پس برای خداوند یک اطاعت و برای اولی الامر نیز یک اطاعت موجود می‌باشد.

اعتدال و میانه‌روی در اختصاص دادن وحی به پیامبر خود را نمایان می‌کند، اما در قرار دادن رای و نظر اولو الامر همانند رای پیامبر به صورت مساوی و اینکه پیروی از آن‌ها پیروی از پیغمبر ﷺ است، می‌خواهد به وجوب عصمت آن‌ها و به اینکه آن‌ها عبارتند از ائمه‌ی جعفریه برسند! و روایاتی جهت تایید نظریات خویش بیان می‌دارد، و در اینجا به آوردن یکی از آن روایتها و شرح ایشان بر آن جهت توضیح اندازه‌ی غلو و افتراءات ایشان اکتفا می‌کنیم، و این هم نص روایت:

در تفسیر البرهان از ابن بابویه که از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است. وقتی که خداوند این آیه ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ را

بر پیامبر نازل کرد گفتم: ای رسول خدا ما همه خدا و رسولش را می‌شناسیم، ولی آن اولی الامر که خداوند اطاعت آن‌ها را با طاعت شما همسان دانسته آن‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: ای جابر آن‌ها جانشینان من و ائمه‌ی مسلمانان بعد از من هستند، نخستین آن‌ها علی بن ابی طالب، بعد حسن بن حسین، بعد محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است، و شما ای جابر به آن می‌رسید و سلام مرا به او برسان، بعد صادق جعفر بن محمد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی، بعد علی بن محمد، بعد حسین بن علی، سپس هم نام و کنیه‌ی من محمد بن حسن ابن علی که حجت خداوند بر زمین است می‌باشند و محمد بن حسن بن علی کسی است که خداوند شرق و غرب را بر دستان او فتح می‌کند و خداوند به وسیله‌ی غیبت او از اولیاء و شیعه‌ی خویش دل مومنین به آن را امتحان می‌کند.

جابر می‌گوید: عرض کردم: ای رسول خدا در غیبت ایشان سودی برای شیعه‌یانش وجود دارد؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری! قسم به کسی که مرا به پیغمبر برگزید آن‌ها از نور و روشنایی و از ولایت او در حین غیبت سود می‌برند همانند سود مردم از نور خورشید هر چند که هوا ابری باشد، ای جابر این از اسرار پنهانی و ذخیره‌های علم خداوندگار جز بر اهل خویش می‌باشد! و سپس طباطبائی می‌گوید: و از نعمانی از علی معنی همین روایت گزارش شده است و علی بن ابراهیم به سند خویش از سلیم از علی روایت کرده است و روایتهای دیگری از اهل سنت و اهل شیعه گزارش شده است، که در بعضی از آن‌ها نام امامها ذکر شده است و هر کس می‌خواهد به آن دسترسی پیدا کند به کتاب (ینابیع الموده) و کتاب (غایه المرام) بحرانی و... مراجعه کند.

ثالثاً: از روش خویش در تفسیر و استدلال به روایات سخن می‌راند و می‌گوید: در زیر تمامی بیانات روایتهای گوناگونی را قرار داده‌ام، و هر روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اهل بیت (ع) نقل شده باشد، در حد توان آورده‌ام و اما روایاتی که از اصحاب و تابعین

گزارش شده است به خاطر وجود خلط و تناقض در آن به عنوان حجت بر مسلمان حساب نمی‌شود.

و با اطلاع بر آن بحثهای روایتی می‌فهمیم که با قمی و عیاشی و امثال آن دو بسیار تفاوت ندارد و بسیاری از روایتها را از آن‌ها روایت می‌کند و بعضی از مثالها را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

از جمله آن روایتها: هنگامی که خداوند به سجده بردن ملائکه و وارد کردن به بهشت از آدم اکرام گرفت، آدم گفت: آیا خداوند بشری بزرگتر از من خلق کرده است؟ خداوند وسوسه‌ی درونی آدم را می‌فهمد و او را صدا زد، ای آدم سرت را بلند کن، و به دامن عرش نگاه کن، پس ایشان به دامن عرش نگاه می‌کند و می‌بیند بر آن نوشته شده: (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب امیر المومنین، وزوجه فاطمه سیده نساء العالمین، والحسن والحسین سید شباب اهل الجنة = جز الله خدایی نیست و محمد فرستاده خدا و علی امیرالمومنین و همسر ایشان فاطمه سید و بزرگ زنان دنیا و حسن و حسین سید جوانان بهشت هستند) آدم گفت: خداوند آن‌ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: ای آدم آن‌ها فرزندان شما هستند، و از شما و تمامی مخلوقاتم بهتر هستند، و اگر به خاطر آن‌ها نمی‌بود شما و بهشت و دوزخ، و زمین و آسمان را درست نمی‌کردم، به هیچ وجه با چشم حسادت به آن‌ها نگاه نکن، زیرا از کنارم بیرون می‌کنم. پس آدم با چشم حسادت به آن‌ها نگاه کرد و نگاه کرد و آرزوی منزلت آن‌ها را کرد و شیطان بر او مسلط شد تا از درخت نهی شده چشید و بر حواء نیز مسلط گشت و به فاطمه با چشم حسادت نگاه کرد تا همانند آدم از درخت نهی شده خورد، پس خداوند آن‌ها را از بهشت بیرون کرد و به زمین فرستاد.

سپس نویسنده میزان می‌گوید: و همین معنی با روایتهای دیگری که بعضی طولانی‌تر و بعضی کوتاه‌تر و مختصرتر هستند گزارش شده است.

و در مورد آیهی ۳۷ سورهی بقره ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ «آدم کلماتی از پروردگارش گرفت» دوباره از کلینی روایت می‌کند و می‌گوید: از خداوند به منزلت محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه توسل می‌جوید و در نهایت می‌گوید: صدوق و عیاشی و قمی و... نیز این معنی را روایت کرده‌اند.

و از کافی روایت می‌کند: هر گاه ولایت امیرالمومنین را انکار کردند پس آن‌ها اصحاب دوزخ هستند و برای همیشه در آن باقی می‌مانند.

و از عیاشی که از امام صادق روایت می‌کند نقل می‌کند که گفت: آن‌ها که مورد خشم خداوند قرار گرفتند، کسانی هستند که علی و حق ائمه‌ی ما از اهل بیت را انکار کردند، پس مورد خشم خداوند قرار گرفتند.

و در مورد آیهی ۱۵۹ سورهی بقره ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ﴾ «بیگمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگانش او را نفرین می‌کنند» از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: مراد ما هستیم، زیرا هر کدام از ما هر گاه امامت به او داده شد باید حتماً جانشین و امام بعد از خود را برای مردم بیان کند.

و از عیاشی دوباره روایت می‌کند که گفته است: کسی که تقیه نداشته باشد در واقع بی‌دین است!

و از قمی و کافی در مورد آیهی ۲۴ سورهی انفال ﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا تَحْيِيكُمْ﴾ «ای مومنان! فرمان خدا را بپذیرید و دستور پیغمبر او را قبول کنید، هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی بخشد» روایت می‌کند که این آیه در مورد ولایت امام علی نازل گشت.

و با عرضه کردن تمامی این نمونه‌ها آثار امامیه در این تفسیر روشن می‌شود که بدون شک از تفسیر طوسی و بلکه طبرسی نیز افراط بیشتری کرده است و با بحثهای روایتی که از قمی و عیاشی و کلینی و... روایت می‌کند فرق زیادی با دیگر گمراهان باقی نمی‌گذارد.

تاسعاً: تفسیر کاشف

وقتی که کتاب تبیان نوشته‌ی طوسی را از همه معتدل و میانه‌تر یافتیم و به آن اشاره کردیم، ولی امروز شاهد بعضی از تفاسیر شیعه هستیم که از نظر میانه‌روی کمتر از طوسی نمی‌باشند و از نظر افراط نیز از او دست کمی ندارند. از جمله‌ی آن تفاسیرها دو کتاب را بیان می‌داریم: اولی: تفسیر کاشف نوشته‌ی دانشمند جعفری اهل لبنان مشهور به: محمد جواد مغنیه، و اعتدال و میانه روی را در نکات زیر مشاهده می‌کنیم:

اولاً: در بیان و توضیح ایشان برای منهج و روش خویش در نوشتن تفسیر، که می‌گوید: در تفسیر آیات و بیان مراد از آن قبل از هر چیز به احادیث صحیح پیامبر ﷺ اعتماد کرده‌ام، زیرا پیغمبر ﷺ شارح و راهی برای شناخت معانی قرآن می‌باشد: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] «آنچه پیامبر به شما دستور می‌دهد بگیرید و از آنچه شما را از آن نهی می‌کند بپرهیزید».

و هر گاه حدیثی در سنت نیافتیم به ظاهر و سیاق آیه اعتماد می‌کنم، زیرا متکلم حکیم در بیان مراد خویش به آنچه مخاطب از دلالت ظاهری آن می‌فهمد اعتماد می‌کند، چنانکه مخاطب نیز از آن ظاهر حکم را می‌گیرد و هر گاه آیه‌ای در معنی آیه‌ای دیگر و واضحتر و روشن‌تر باشد، آن‌ها را با هم آورده‌ام تا بهتر روشن شود زیرا قرآن یک مصدر دارد و بعضی از آن تفسیر برای بعضی دیگر می‌باشد.

و هر گاه لفظ با حکم عقل در تعارض باشد، به دلیل وجوب عمل به نقل، لفظ را جهت هماهنگ شدن با عقل تاویل کرده‌ام.

و هر گاه لفظ با اجماع مسلمین در هر زمان و مکانی بر مسأله‌ای فقهی در تعارض بود ظاهر لفظ را بر اجماع حمل کرده‌ام مانند ﴿إِذَا تَدَايَنُكُمْ بَدَيْنَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَيِّ فَاكْتُبُوهُ﴾ «هر گاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید، آن را بنویسید» کلمه‌ی «فاکتبوه» در اینجا بر وجوب دلالت می‌کند ولی اجماع بر استحباب نوشتن قرض دلالت می‌کند، پس ظاهر را بر استحباب نه وجوب حمل می‌کنم.

اما از قول مفسرین مانند حجتی قاطع و دلیلی مستقل استفاده نمی‌کنم، بلکه تنها مانند موید و مرجحی برای یکی از نظریات هنگامی که لفظ احتمال بیشتر از یک معنی را بدهد استفاده می‌کنم، حقیقتاً که مفسرین تلاشهای فراوانی جهت کشف معانی و اسرار و ویژگی‌های قرآن کشیده‌اند، و چنان توجهی به این کتاب کرده‌اند که به هیچ کتابی تا به حال اینگونه توجه نشده است.

ثانیاً: تا حد زیادی به این منهج ملتزم می‌باشد:

مثال آن مانند آنچه در تفسیر فاتحه بر این آیه ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ می‌کند، می‌گوید: در بعضی روایتها آمده که «مغضوب علیهم» یهود و «الضالین» نصاری هستند، ولی لفظ آیه عام است و استثناء و تخصیصی در آن به کار نرفته است، هر فرمانبرداری شامل نعمت و رحمت خداوندگار می‌شود، و هر گناهکاری گمراه و مغضوب علیه است. و هنگام تفسیر آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳ در سوره‌ی بقره، به این اشاره می‌کند که بعضی از یهود و نصاری بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند، سپس عنوانی اینگونه (بعضی از مسلمانان نیز بعضی دیگر را تکفیر می‌کنند) را می‌گذارد و زیر این عنوان می‌گوید:

و اگر یهود و نصاری در حکم یک طایفه قرار دارند، چون تورات به عیسی و انجیل به موسی اعتراف می‌کند، قرار گرفتن شیعه و سنی به عنوان یک طائفه حقیقت و واقعیت می‌باشد: زیرا کتاب آنها یکی است که قرآن است و پیامبر آنها نیز یکی است که محمد ﷺ است، پس چگونه بعضی از این دو فرقه برادران دینی خویش را تکفیر می‌کنند؟

و اگر به این آیه نگاه کنیم ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ الْنَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ [البقرة: ۱۱۳] «یهودیان می‌گویند مسیحیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حق و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند» و اگر با آن معنای که بیان کردیم به این آیه نگاه شود، و تمامی مفسرین نیز بر آن اتفاق دارند، سپس کسی که برادر مسلمان خویش را کافر می‌داند با آن آیه مقایسه کنیم، می‌فهمیم که حالی بدتر از یهود و نصاری به خود گرفته است. یهود، نصاری را تکفیر و نصاری، یهود را تکفیر می‌کند ﴿وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ در حالی که تورات و انجیل را می‌خوانند، مسلمان چگونه برادر مسلمان خویش را تکفیر می‌کند در حالی که قرآن را می‌خواند؟ پس باید آن‌ها که زبان خود را با خواندن قرآن می‌پیچند از خدا بترسند و به معانی و مراد آن توجه بکنند.

و در تفسیر آیات ۷۲-۷۵ سوره انفال از مهاجرین و انصار سخن می‌راند و می‌گوید: هیچ توصیفی بهتر از وصف امام زین‌العابدین برای آن‌ها - آنگاه که با پروردگارش مناجات می‌کند و طلب رحمت و رضوان را برای آن‌ها می‌کند - نیافتم.

خداوندا اصحاب محمد را رحم کن خصوصاً آن‌ها که نیکوکار بودند و در راه یاری پیامبر سختی چشیدند و به یاری پیامبر شتافتند و به دعوت او سبقت گرفتند و جواب دادند، زیرا دلیل رسالت پیامبر را شنیده بودند و از همسران و فرزندان خویش به خاطر اظهار کلمه‌ی حق جدا شدند و با پدران و فرزندان خویش در راه اثبات نبوت پیامبر و یاری رساندن به او جنگیدند.

خداوندا آن‌ها را فراموش مکن که به خاطر شما و در راه شما همه چیز را جا گذاشتند و همراه پیامبرت به سوی شما راه افتادند.

و شیخ بعد از آوردن این دعای امام می‌گوید:

ملاحظه شود: این مناجات در رساله‌ی «السجاده» که شیعه آن را معظم می‌دارند آمده است، و این ردی است برای همه‌ی کسانی که می‌گویند: شیعه به مقام اصحاب بی حرمتی می‌کنند.

و در تفسیر آیات ۳۵-۳۸ سوره‌ی رعد تحت عنوان «الشیعه الامامیه و الصحابه» می‌گوید: بعضی از جیره خواران و جاهلین به بر پا کردن فتنه و آشوب میان مسلمین جهت تفرقه افکنی عادت گرفته‌اند، و از طریق افتراء و دروغ بر شیعه امامیه کار را شروع کرده‌اند زیرا بی حرمتی به مقام اصحاب و به خدا تلقی کردن علی (ع) و قرار گرفتن تحریف در قرآن و... را به شیعه نسبت می‌دهند ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾ [الرعد: ۳۶] «اهل کتاب به آنچه به شما داده شده خوشحال می‌شوند» طبرسی می‌گوید: مراد خداوند در این آیه اصحاب پیامبر که به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند و به انزال آن شاد شدند می‌باشد، و اگر قرار باشد به مقام اصحاب بی حرمت باشند، طبرسی شیخ آن‌ها در تفسیر این آیه نظر دیگری را ارائه می‌دارد.

و در تفسیر آیه چهار سوره‌ی تحریم ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ می‌گوید: یعنی اگر دل شما به حق تمایل پیدا کرد، سپس بعد از اشاره به حفصه و عائشه از امهات المومنین می‌گوید: اگر توبه کنند و اصلاح شوند، قلب و دل آن‌ها به دستور خداوند و اخلاص برای خداوند تمایل پیدا کرده است، و اگر بر همکاری خویش ضد پیامبر اصرار ورزیدند بدانند که خداوند ولی و یاری‌رسان پیامبر خویش است، و جبرئیل و جمیع ملائکه و مومنین صالحین نیز او را یاری می‌دهند.

و بعد از سوره‌ی لیل می‌گوید: شیخ محمد عبده گفت: مفسرین در اینجا سبب نزولهایی را بیان کرده‌اند، و گفته شده که در مورد ابوبکر نازل گشته است، و اگر این روایت صحیح باشد هیچ مانعی از قبول آن ما را باز نمی‌دارد، ولی معنی این آیات برای همیشه عام هستند.

و با توجه به ذکر این روایت می‌فهمیم که شیخ با وجود اینکه جانب اعتدال و میانه‌روی را پیش گرفته است ولی تفسیر ایشان از تأثیرات عقیده‌ی امامیه خالی نیست، به عنوان نمونه:

او را می‌بینیم که به علی (ع) این جمله را نسبت می‌دهد که گفته است (این قرآن ساکت و من قرآن گویا هستم (۱۴۲۶) که قبلاً نیز در این مورد سخن بمیان رفت. چنانکه از عصمت اهل بیت نیز سخن می‌راند. و از امامیه و نظریه‌ی عصمت، و در بیشتر از یک مورد در مورد مهدی منتظر، سخن می‌راند، ولی ایشان بعضی از احادیثی که از طریق اهل سنت نیز آمده است را ذکر می‌کند.

عاشرأً: البیان

کتاب دوم که طرفدار گروه اعتدال‌گر است و بسیار دور از گروه افراط‌گرای امروزی می‌باشد و آن هم «البیان فی تفسیر القرآن» اثر سید ابوالقاسم موسوی خوئی، مرجع سابق جعفریه در عراق، ولی این کتاب جز جلد اولش که شامل مقدمه و تفسیر سوره فاتحه است (ظاهراً) به چاپ نرسیده، اما ما به موارد ذیل از آن اکتفا می‌کنیم:

اول: در مقدمه این کتاب آمده: «خواننده مرا خواهد دید که من در این تفسیر از ظواهر قرآنی و محکّمات آن و آنچه که به تواتر یا به طریق صحیح از آثار وارده از اهل بیت پیامبر ﷺ آمده، و یا آنچه که عقل سالم و فطرتی که خداوند آن را صحبت درونی قرار داده انتخاب کرده همانگونه که پیامبر و اهل بیتش را حجت بیرونی قرار داده فراتر نرفته‌ام.

و همچنین خواننده می‌بیند که از خود آیه برای فهم و درک معانی آیات دیگر استفاده می‌کنم، و بعداً اثرهای روایت شده را برای این کار و برای بیان اصول تفسیر به کار گرفته‌ام.

دوم: او تلاش می‌کند که ثابت نماید قرآن از تحریف به دور است. و مخالفان را به خاطر پیروی نکردن از عقایدش تکفیر نمی‌نماید، بلکه روایت می‌کند که اسلام بر مدار اقرار به شهادتین دور می‌زند.

سوم: او می‌کوشد با حدیث، حجیت ظواهر قرآن را ثابت نماید.

چهارم: او در تفسیر خویش برای سوره فاتحه، ملتزم و پایبند به این روش می‌باشد، و خواننده تفسیرش کاملاً آن را حس می‌کند.

با وجود این، تاثیر امامیه را در قول وی راجع به صحت اطلاق اسماء الحسنی بر ائمه می‌بینیم، و اینکه اطاعت از امامان و خضوع برای آنها و توسل به آنها واجب است و همچنین بیان فضل سجده در خاک حسینیه!! و اینکه جایز است قبر آنها را بوسید و مورد تعظیم قرار داد، و عبادت آنها جز توسط معصومان به جایگاه اقدس الهی بلند نمی‌شود، و آنها می‌توانند شفاعت نمایند و برای شیعه شفاعت خواهند کرد و خداوند نیز شفاعت آنها را رد نمی‌کند.

این که بیان شد همان تعریف تفسیر خود که متأثر از عقیده‌اش می‌باشد، بود، و او در بیان خویش از مرتبه طوسی پایین نمی‌آید، و امیدوارم آنچه که مربوط به امامیه است در کتابهای دیگر، غیر از تفسیر آورده شوند هر چند که اگر آقای خوئی تفسیرش را به پایان می‌رساند باز هم بر همان روشی می‌بود که خود بیان داشت، و بسیار مهمتر و والاتر از دیگر کتابهای چاپ شده از طرف گروه میانه‌رو الان جعفریه، می‌بود.

پس، این کتابها دو منهج و روشی مختلف در تفسیر از آن شیعه‌های امروز را بیان می‌دارند، یکی از آنها بیان می‌دارد که حرکت میانه‌رو جعفریه همچنان از دام آنهاپی که قرآن را بر اساس هوی و هوس و آرزوهای خویش تفسیر می‌نمایند و متأثر از عقیده امامیه‌اند، به در نیامده، و دیگری پرده از چهره کسانی بر می‌دارد که ندای اعتدال‌گرایی را سر داده، و عقل را مدار حکم خویش قرار داده‌اند، هر چند که خالی از افراط و گمراهی نیستند.

فصل هفتم:

نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر

نگاهی اجمالی به سایر تفاسیر

بعد از تحقیقات گذشته راجع به شانزده کتاب تفسیر شیعه برای توضیح بیشتر به کتاب «الذریعة الی تصانیف الشیعه» اثر آقا بزرگ طهرانی نگاه می‌کنیم. می‌بینیم که کتاب الذریعة اشاره به تعداد زیادی از کتابهای تفسیر شیعه کرده، و عنوان بعضی از این کتابها مرا از نگاه به آنها بی‌نیاز می‌گرداند، همانند کتاب «تاویل الآیات الباهره فی فضل العتره الطاهرة».

بعضی از این کتابها، در عنوانشان اثر امامیه هویدا نیست، بلکه باید برای این به موضوع آن کتابها اشاره‌ای مختصر بنمائیم، و در اینجا تعدادی از آن کتابها را که مؤلفانشان برای تاویل کتاب خدا در راستای خواسته‌های خویش تلاش کرده‌اند ذکر می‌نمائیم، و بعضی از تعلیقات مولف کتاب الزریعه را نیز می‌آوریم.

(۱) آیات ائمه

این کتاب فارسی است، و به بیان آیات متعلق به امامت و فضایل ائمه (!) می‌پردازد، مولف آن میر محمد علی لاریجانی طهرانی است که در سال ۱۳۲۳ وفات کرده است.

(۲) آیات ائمه

این کتاب فارسی است، و مولف کتاب الذریعة می‌گوید: آیاتی را ذکر کرده که می‌خواهد استدلال به آنها نامهای ائمه و اوصاف و ویژگی‌های آنها را در آورده (!) مولف آن میرزا علی نقی همدانی است و در سال ۱۲۹۷ وفات کرد.

(۳) آیات بینات

عالم معاصر یوسف بن احمد بن یوسف گیلانی نجفی می گوید: در این تفسیر با دلایل و بیاناتی برای استخراج اسامی چهارگانه معصومین و بعضی از خصوصیات آنها در شصت آیه از آیات قرآن، می کوشد.

می گویم: مراد وی از معصومین همانند آن که آنها را با رسول خدا شریک دانسته اند، ائمه اثنی عشر و فاطمه الزهرا علیها السلام، و در آن تعریف وی از گمراهان، و رضایت و اعجاب وی به گمراهی های آنها، و مشارکت وی با آنها در افراط و گمراهی را، مشاهده می کنیم.

(۴) آیات حجه و الرجعه

می گوید: این تفسیر به بیان آیات مربوط به آنها و نکات دقیق می پردازد و اثرهای روایت شده درباره آنها در تفسیر آیات و تاویل آنها ذکر می کند. مولف آن شیخ محمد علی بن مولی حسن علی همدانی حایر است که در سال ۱۲۹۳ به دنیا آمده و... می گویم: این کتاب به خرافات منسوب به امام دوازدهم که در جزء سابق بدان اشاره کردیم، می پردازد، و کتابی همانند این، کتاب «ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان» اثر ابی عبدالله جوهری احمد بن محمد است. نگاه به کتاب «ایضاح المکنون ۴۲۱/۲».

(۵) کتاب: الآيات النازلة في الدم الجائرين على اهل البيت!

اثر مولی حیدر علی الشروانی.

(۶) کتاب: الآيات النازلة في فضائل العترة الطاهرة

می گوید: این تفسیر شامل ۵۰۰ آیه درباره فضیلت معتمدان خدا است (!) و شیخ تقی الدین عبدالله حاجی آنها را تفسیر کرد و بیان داشته...

(۷) آیات الولاية

این کتاب فارسی است و اثر میرزا ابی قاسم بن محمد شیرازی می‌باشد. می‌گوید: در آن به تفسیر ۱۰۰۱ آیه از قرآن کریم پرداخته، و معتقد است که ۵۰۰ آیه از آن‌ها درباره حق اهل بیت و ولایت آن‌ها به اتفاق مفسرین می‌باشد - دروغگویان این طوری می‌گویند - و مابقی بنابه تفاسیر اهل بیت کسانی‌اند که قرآن درباره آن‌ها نازل شده، و آگاهترین کس به آن از طریق ویژه؛ یاران امامیه هستند. گفته‌ام: این گونه می‌گوید: اتفاق مفسرین نه اینکه مفسرین خودشان! چقدر قدرت عجیبی به افتراء و دورغ بستن دارند!!

(۸) تأویل الآيات

اثر اسحاق بن مجید اصفهانی اواخر آن از آن سید امیر روح الامین حسینی اصفهانی.

(۹) تاویلات القرآن

اثر کمال الدین ابی الغنایم عبدالرزاق کاشانی، متوفای سال ۷۳۰

(۱۰) «تأویل الآيات»ی که گمراهان با آن در رابطه‌اند

اثر مولی عبدالرشید فرزند حسینی بس محمد استرآبادی. و می‌گوید: او کتابی بعنوان «مناقب النبی و الاثمه» را دارد. گفته‌ام: مراد از اهل ضلال چیست؟ منظور وی همان خیر امتی است که خداوند آن‌ها را برای بشریت فرستاد، همانگونه که از موضع‌گیریهایش در برابر این فرموده خداوند متعال روشن است که: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾﴾ [البقره: ۱۷-۱۸] سورة لیل، از آنجا که این آیه در حق ابوبکر صدیق نازل شد.

(۱۱) تأویل الآيات الباهرة في فضل العترة الطاهرة

این کتاب فارسی است و اثر محمد تقی بن محمد طهرانی اصفهانی می‌باشد، و در سال ۱۳۲۲ وفات کرده.

گفته‌ام: قبلاً درباره همین کتاب با ترجمه عربی‌اش تحت همین عنوان، بحث کردیم.

(۱۲) تاویل الآيات الظاهرة في فضل العترة الطاهرة

اثر شرف الدین علی حسین استرآبادی است که در سال ۹۴۰ وفات کرد. می‌گوید: در این کتاب تاویل آیاتی که شامل مدح اهل بیت و مدح اولیای آنها و ذم دشمنانشان از طریق ما و از طریق اهل سنت - این گونه می‌گوید!! - آمده، و از کتابهای کنز الفوائد شیخ کراکجی متوفای سال ۴۴۹، و کتاب: «ما نزل من القرآن فی اهل البيت» اثر ابن حجام، و کشف الغمهی اربلی متوفای سال ۶۹۲ و از کتابهای علام حلی، روایت کرده.

(۱۳) تاویل الآيات النازلة

می‌گوید: درباره فضل اهل بیت و اولیای آنها می‌باشد، نزدیک به ۲۰ هزار بیت یاران و پیروان... است. فیض در اول کتاب الصافی می‌گوید: گروهی از یاران ما کتابهایی را درباره تاویل قرآن بدین روش تالیف کرده‌اند، و در آنچه که درباره تاویل آیه توسط خود یا پیروانشان یا دشمنانشان جمع‌آوری شده، بنابر ترتیب قرآن و کتابی از جمله آنها را دیدم که نزدیک به ۲۰ هزار بیت بود.

(۱۴) تاویل ما نزل فی النبی و آله

(۱۵) تاویل ما نزل فی شیعتهم

(۱۶) تاویل ما نزل فی اعدائهم

می‌گوید: این سه کتاب اثر عبدالله بن عباس معروف به ابن صجابه است که دل‌عکبری در سال ۳۲۸ آن را از او شنیده.

شیخ طوسی در کتاب «رجال» هشت کتاب دیگر وی را ذکر می‌کند ولی نجاشی جز کتاب «المقنع» و «الدواجن» و «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» را از او ذکر نکرده، و این کتابی که گذشت، ابن سید شرف‌الدین علی در کتابش «تاویل الآیات ظاهره» آن را از او نقل می‌کند.

(۱۷) تفسیر الآیات البیانات النازله فی فضایل اهل بیت سید الکائنات

این کتاب فارسی است، و اثر سید مصطفی بن ابی قاسم موسوی است که در تاریخ ۱۳۲۰ به دنیا آمد.

(۱۸) تفسیر الائمة لهدایة الامة

اثر محمد رضا بن عبدالحسین نصیری طوسی است، که در قرن یازدهم زیسته». این تفسیر بسیار بزرگ و شامل ۳۰ جلد است. و روش این مفسر بدین گونه است، که تعدادی آیات را همراه با ترجمه فارسی است می‌آورد، و بعد برای تفسیر آیات به ذکر منقولات و ترجمه احادیث به فارسی و بعد تفسیر کردن آن‌ها با عربی، می‌پردازد. و اغلباً از تفسیر عیاشی و بیضاوی، و از کتابهای احتجاج اثر طبرسی و تفسیر امام عسکری و قمی روایت می‌کند... و «مختصر تفسیر الائمة»، اثر این مولف است و در شش جلد و کاملاً فارسی می‌باشد.

(۱۹) تفسیر ابن جارود

می‌گوید: نام آن زیادبن منذر است، که در سال ۱۵۰ وفات کرد، و زیدیه به وی نسبت داده می‌شود، و تفسیر خود را از امام باقر در دوران حیاتش روایت کرده.

گفته‌ام: قبل از اینکه او به زیدیه بگرود، یا بهتر بگوییم: در ایام طولانی گمراهی، امام باقر علیه السلام از آنچه که در آن تفسیر آمده بریء است. قمی در تفسیرش که به تفصیل از آن صحبت کردیم این را آورده.

(۲۰) تفسیر الحافظ محمدبن موسی نیشابوری

مؤلف می‌گوید: آن را از دوازده تفسیر در آورده، مؤلف الذریعه می‌گوید: کتاب: «نزول القرآن فی شأن علی» اثر شیخ محمدبن موسی شیرازی می‌آید، ظاهراً این کتاب اثر حافظ مذکور می‌باشد.

(۲۱) تفسیر المصاییح بما نزل من القرآن فی اهل البیت

اثر ابی عباس احمدبن اسرائیلی است.

(۲۲) تفسیر المثنی

می‌گوید: شاید اثر امیر محمد رضا حسینی منشی الممالک ما باشد، هم عصر شیخ حر، و هنگام تألیف کتاب «الامل» در اصفهان اقامت داشته، و می‌گوید: این بیشتر از ۳۰ جلد کتاب که به عربی و فارسی است، می‌باشد و در آن احادیث و ترجمه آن‌ها را آورده، و از بعضی از این ویژگیها روشن خواهد شد که این غیر از تفسیر امامان سابق الذکر است هر چند که در بعضیها با آن‌ها شریک می‌باشد.

(۲۳) تفسیر النعمانی

می‌گوید: او ابو عبدالله محمدبن ابراهیم بن جعفر شاگرد ثقه الاسلام کلینی است. در مقدمه تفسیرش شامل روایاتی است که با اسناد خویش از امام صادق روایت کرده، و این به تنهایی همراه با خطبه‌ی مختصری به نام «الحکم و المتشابه» تدوین و در ایران چاپ شده و امام مجلسی آن را کاملاً در مجلد «القرآن من البحار» آورده.

گفته‌ام: کلینی‌ای که شیعه آن را ثقه‌الاسلام می‌دانند، و در جزء ثالث اندازه گمراهی و دروغهای وی را بیان کردم، و او شاگرد قمی است که صحبت از تفسیرش گذشت، و نعمانی می‌آید تا آن سلسله‌ی گمراهی را تکمیل نماید، و علامه مجلسی نیز در این تحقیق قبلاً راجع به آن صحبت کردیم، و در اینجا تقدیر و بزرگداشت ما از عالم عابد و فهمیده امام صادق باقی مانده که از همگی این گمراهان بیزار است.

(۲۴) تفسیر میرزا هادی

می‌گوید: این اثر سید علی از نوادگان میر کلان مروی بجستانی خراسانی حائری معاصر است و این مکمل تفسیر علی بن ابراهیم قمی می‌باشد با آوردن احادیث روایت شده از طریق عامه - یعنی غیر فرقه خویش - مطابق با روایات ائمه مذکور در تفسیر قمی است.

می‌گویم: چه روایت‌هایی که در تفسیر این گمراه آمده، ولی در روایت‌های موضوع نیامده؟!

(۲۵) تفسیر آیه ﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ آيَاتُنَا لِرَاحِمٍ رَبِّهِمْ بِكَلِمَاتٍ﴾ [البقرة: ۱۲۴]

می‌گوید: اثر مولی محمد رفیع گیلانی متوفای سال ۱۱۶۱ است، و این تفسیر جزئی لطیف درباره امامت و اثبات عصمت امامت می‌باشد.

گفته‌ام: اقوال آن‌ها را در بحث این آیه ذکر و به بیان بطلان آن‌ها در جزء سابق پرداخته‌ام، و آن‌ها بیان داشته‌اند عصمتی که آن‌ها برای امامانشان قایلند، پیامبر به آن دست نیافته ﷺ!

(۲۶) تفسیر آیه‌ی ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۹۶]

اثر میرزا محمد تنکابنی است، می‌گوید: این نزدیک به هزار بیت می‌باشد.

گفته‌ام: عجیب است موضوعی که این کتاب در اینجا آورده، چه رابطه‌ای میان امامت و بیت‌الله‌الحرام در مکه، وجود دارد؟
ولی دیده‌ام که آن‌ها در آنجا گفته‌اند: «در آن بیان تاویل به کربلا وجود دارد!»
این مرا به یاد شاعر آن قوم، مولف کتاب «الارض والتربة الحسينيه»، آورد.
و از جمله داستان کربلا و کعبه این که کربلا نسبت به کعبه دارای رتبه‌ای بلندتر است!!

(۲۷) تفسیر آیه تطهیر ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]

مولف کتاب: الذریعه، چهار کتاب را به این عنوان که یکی از آن‌ها فارسی است را ذکر کرده، و قول آن‌ها درباره این آیه مبارکه، در جزء سابق به طور گسترده آن را مورد بررسی قرار داده‌ام.

(۲۸) تفسیر آیه‌ی ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ﴾

مولف کتاب: الذریعه، دو کتاب را به این عنوان ذکر کرده.
گفته‌ام: چیزی که آن‌ها را به نوشتن این کتاب وا داشته، همان چیزی است که این آیه کریمه و ما بعد آن درباره ابوبکر صدیق نازل شده، همانگونه که بزار از ابی زبیر و حاکم او از زبیر و ابی حاتم از عروه روایت می‌باشد، و اینکه خوبترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ - همانگونه که به تواتر از خود علی روایت شده - ابوبکر می‌باشد، و در نظر آن‌ها ابوبکر غاصب خلافت است، و به همین خاطر است که آن را زیر آیاتی که از کفار و منافقین و ظلم و طاغوت سخن می‌رانند، آورده‌اند؛ و می‌خواهند این آیات را از او دور گردانند.

(۲۹) تفسیر آیه‌الکرسی

اثر عطاءالله بن محمود حسینی.

گفته‌ام: هیچ نوع رابطه‌ای میان آیه‌الکرسی‌ای که خداوند از آن صحبت می‌راند و میان امامت نیست، غیر از اینکه در الزریعه دیده‌ام که می‌گوید: این تفسیر بر شیعه بودن مولف و قوت فهم و کثرت علم او دلالت می‌کند، و بعید نیست چرا که این مولف از جمله علماء دولت صفوی است و قبلاً دیده‌ام که آن‌ها ائمه را تا حد الوهیت بالا برده‌اند، ما می‌دانیم که توسط دولت صفوی شیعه چه چیزهایی بر سر اسلام آورد.

(۳۰) تفسیر آیه‌ی ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]

اثر حسین بن دلدار علی

گفته‌ام: قبلاً به تحریف این آیه کریمه توسط آن‌ها اشاره کردیم، از آنجا که آن‌ها آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ را خاص امامان خویش می‌دانند.

این بعضی از کتابهای تفسیر بود که مولف الذریعه آن‌ها را در حرف همزه در کلمه «آیات» و در حرف تاء در کلمه «تاویل و تفسیر» آورده. غیر از این کتابهایی را در جایی دیگر می‌بینیم، مثلاً در جزء چهارم ص ۳۱۸ می‌گوید: «تفسیر نور الانوار و مصباح الاسرار» و «نور التوفیق» و «نور الثقلین» همه این‌ها در حرف نون آمده، و در همان جز ص ۲۶۸ می‌گوید: «تفسیر تنزیل الآيات الباهرة» و «التنزیل فی امیرالمومنین» و «التنزیل من القرآن» و «التنزیل و التعبير».

در جزء سه بعد از صحبت از «تاویل الآيات الباهرة فی فضل العترة الطاهرة» می‌گوید: در جزء اول کتابهای «لائمه» و «آیات الفضایل» و «آیات النازلة فی فضایل العترة الطاهرة» و «آیات الولاية» را ذکر کردیم، و در حرف میم نزدیک به ۲۰ کتاب از تالیفات گذشتگان محدث با عنوان آنچه که در قرآن درباره امیرالمومنین، و اهل بیت یا درباره حجت... ذکر شده، و هر یک از این کتابها صحیح دانسته شده و از زمره‌ی کتابهای حدیث به شمار

می‌آیند، چون در آن نوعی خاص از احادیث تدوین شده، آن نوع خصوصی‌ای که از امامان درباره بیان آیاتی که درباره فضایل اهل بیت و جایگاه آن‌ها نازل شده، روایت می‌شود، و می‌توان آن را نیز از زمره کتابهای تفسیر به شمار آورد. چون در آن به ذکر آن آیات و تاویل و شرح آن‌ها و بیان مراد از آن‌ها، پرداخته، به ویژه همراه با ترتیب آن آیات که در اکثر این کتابها بر ترتیب سوره‌های قرآن از سوره فاتحه تا سوره ناس است.

و انگیزه تنهایی گذشتگان و متاخران در این نوع از احادیث و استقلال تالیف آن‌ها در این می‌باشد که نصی از قرآن یا $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ از آیات شریفه - که روایات زیادی بر اختلاف آن آمده - را به اهل بیت و پیروان و دوستان آن‌ها و دشمنانشان اختصاص داده و می‌گویند: درباره آن‌ها نازل شده است.

و آقای فیض، بعضی از آن‌ها را در مقدمه سوم در اول کتاب الصافی آورده و به بیان عدم منافات میان آن‌ها پرداخته...

گفتم: سخن از کتاب صافی رانیدیم، و بیان داشتیم که این گمراه و گمراه کننده است، و آنچه که مولف کتاب الذریعه در آنجا درباره مولف تفسیر صافی و امثال وی از افراط گرایان شیعه اثنی عشر گفته، این را تالیف و تاکید می‌کند و هر که کتاب الذریعه را بخواند، مولف کتاب الصافی را به زمره‌ی افراط گرایان شیعه ملحق می‌نماید و آنچه که الان گفت شاهد این است.

بعد از همه این‌ها گمان می‌کنم که نمونه‌ای از کتابهای تفسیر شیعه اثنی عشر را تا حد زیادی بیان کرده‌ام، و تحقیق ما پیروان شانزده کتاب از قرن سوم تا قرن حاضر، گرایشها و دیدگاه‌های تفسیر را در خلال این قرن‌ها بیان داشته، و نگاه ما به سی کتاب که در کتاب الذریعه آمده بودند، صورت بسیار واضح و روشنی را به بار آورد، و بعضی از این کتابها در نیمه اول قرن و دوم بوده همانند تفسیر ابی جارود، و بعضیها در عصر حاضر بوده همانند تفسیر ابی جارودی که کمی آن را نقل کرده و اشاره می‌نماید به اینکه حرکت

تشکیک و تضلیل همراه با اوایل عصر تدوین آغاز شد، و تفسیرهای جدید بسیاری به استمرار این حرکت گمراه و عدم موفقیت آنها اشاره می‌نمایند.

همراه با آن سی کتاب، اشاره مولف کتاب الذریعة به بیست کتاب در جایی دیگر را ذکر کرده‌ام، و تعلیق او را نیز بر آنها آورده‌ام، همه این‌ها بر ضخامت و بزرگی این حرکت گمراه دلالت می‌نمایند، و چه بسا اکثریت تفاسیر شیعی را در بر می‌گیرند.

خلاصه‌ی بحث

خدا را سپاس می‌گوییم که مرا به این هدایت داد، هدایتی که اگر توفیق الهی نمی‌بود، هرگز بدان راه نمی‌یافتیم.

بعد از اتمام - بعون خدا - آنچه را که در بیان تفسیر و اصول نزد شیعه‌ی اثنی عشر، در اینجا به خلاصه‌ای از بحث و نتایج آن اشاره می‌نمایم.

این بحث را به دو قسمت، تقسیم کرده‌ام.

قسم اول: راجع به تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت

قسم دوم: را به بیان تفسیر و اصول آن نزد شیعه، اختصاص داده‌ام.

قسم اول شامل هشت فصل است.

فصل اول را به بیان علم تفسیر و مراد از تفسیر و تاویل اختصاص داده‌ام.

در فصل دوم تفسیر - صحیح و حسن آن بدون ضعیف و موضوع که به ۳۵ تا می‌رسید را جمع کرده‌ام، و به ملاحظاتی پیرامون آن‌ها پرداخته‌ام، و به این موضوع اشاره کرده‌ام که شیعه امامانشان را با پیامبر در عصمت شریک می‌دانند، و اینکه آن‌ها، اقوال امامانشان را بدون فرق همانند اقوال پیامبر می‌دانند!!

و در فصل سوم، از تفاسیر صحابه، و آگاهترین‌هایشان به قرآن، بحث کرده‌ام، به آنچه که تفسیرشان در حکم مرفوع است اشاره نموده‌ام، و بعضی از تفسیرهایی که خود آن‌ها جمع کرده، و ویژگیهای آن‌ها را بیان داشته‌ام، و بعد از تدوین بحث کرده‌ام، و ثابت کرده‌ام که نسبت کتاب «تنویر المقیاس» به ابن عباس صحیح نیست. و به خطر چاپ پرداخته‌ام و اینکه چندبار به خاطر آنکه تفسیر «ترجمان قرآن = ابی عباس» است چاپ شده، و این فصل را با اشاره‌ای صریح به موضع شیعه در برابر «ترجمان قرآن» و موضع آن‌ها در برابر تفسیر صحابه، به پایان رسانده‌ام.

و فصل چهارم را به تفسیر تابعین اختصاص داده‌ام، و بیان کرده‌ام که آن‌ها بیشتر از صحابه محتاج تفسیر بوده‌اند، و مدارس تفسیر در عصر آن‌ها به آغاز تدوین و بعد به تفسیر «مجاهد» و بیان ویژگیهای تفسیر تابعین اشاره کرده‌ام.

و چنان مناسب دیده‌ام که در فصل پنجم و قفهای کوتاه درباره بیان بهترین روش تفسیر نزد جمهور داشته باشم، و در این فقه به بیان ارزش تفسیر ماثور از تابعین و حدیث از اسرائیلیات و تفسیر با رای، پرداخته‌ام، و این چیزی بود که لازم دیدیم آن را بعد از سخن راندن از تفسیر تابعین بیان داریم، و این وقفه مرا از تکرار بی نیاز کرد... و چنان مناسب دیده‌ام که در این فصل به گفته‌های چندی از شیخ الاسلام ابن تیمیه، و حافظ ابن کثیر اشاره نمایم و...

و در فصل ششم، از تفسیر در قرن دوم سخن گفته‌ام، و به بیان منهج و روش آن پرداخته‌ام، و به سه کتابی که در این قرن نگارش شدند اشاره داشته‌ام آن‌ها عبارتند از ۱- تفسیر «مقاتل بن سلیمان» به بحث آن نپرداخته‌ام زیرا مولف آن مجروح است، و تفسیر «یحیی بن سلام» تفسیری که او را حلقه‌ی اتصال میان قرن اول و سوم می‌دانند، و تفسیر «معنای القرآن» اثر فراء، تفسیری که نمونه‌ای از تفسیر عقلی محسوب می‌شود.

فصل هفتم: آن را به قرن سوم و تفسیر طبری اختصاص داده‌ام، و وقفه‌ای کوتاه نزد شیخ المفسرین امام طبرسی و تفسیرش که در سطح تفسیر بزرگترین کتاب محسوب می‌شود، داشته‌ام.

فصل هشتم: به کتابهای تفسیر بعد از طبرسی اشاره کرده‌ام، و بیان داشته‌ام اکتفا بدانها مرا بی نیاز می‌گردانند، نه به این خاطر که به درازا می‌انجامد، بلکه به خاطر آنکه تفسیر ماثوری که بعد از طبرسی به عنوان صحبت محسوب می‌شود و مصدر رأیسی خوانده می‌شوند همانا، کتابهای حدیث و آثار و کتاب طبرسی است و این فصل پایان قسم اول درباره تفسیر و اصول آن نزد اهل سنت می‌باشد.

بعد از این به قسم دوم پرداخته‌ام که آن را به بیان تفسیر و اصول آن نزد شیعه اثنی- عشری در عصمت فصل اختصاص داده‌ام، نخست مقدمه‌ای به مراجعه به تفسیر و اصول آن و کتابهای آن‌ها آورده‌ام، و اینکه امامیه بزرگترین اصل در وضع اصول و در پذیرش کتاب خدا را داشته و...

فصل اول: تحت عنوان «قرآن صامت و قرآن ناطق» است، از آنجا که می‌گویند قرآن صامت است و صحبت نمی‌کند! و امام نیز قرآن ناطق است، و قرآن را جز از طریق امامان قبول نمی‌کنند، و امام همانند پیامبر است در عصمت و عملش! و به مذهب اخباریون آن‌هایی که اعتماد به اخبار نه به عقل می‌کنند، اشاره کرده‌ام، و اصولیون آن‌ها نیز که مخالف اخباریون‌اند، و به قول بعضی از آن‌ها درباره نسخ بعد از نبوت پرداخته‌ام، و اینکه حکم ممکن است در وقت خویش بنابه باب تقیه یا بنابه باب تدریج در تشریح، بیان می‌شود، بنابه گمان آن‌ها ممکن است پیامبر بعضی از احکام را بیان نماید و بعضی- هایش را برای ائمه اثنی عشر جهت بیان آن در وقت مناسب، واگذارد!!

فصل دوم: را به بحث از ظاهر و باطن اختصاص داده‌ام، و به اختلاف آن‌ها پیرامون حجیت ظاهر اشاره داشته‌ام، و اینکه آن‌ها به تاویل و حقیقت باطن نزد آن‌ها برای تأثر عقیده خویش روی آورده‌اند، و این سخن به دیدگاه اسماعیلیه باطنیه نزدیک است، و بعد قول جمهور را بیان کرده‌ام، و در پایان این فصل به دیدگاه آن‌ها مبنی بر اینکه $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ قرآن درباره امامان و $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ آن درباره مخالفانشان است، اشاره کرده‌ام!

و فصل سوم درباره دیدگاه افراط گرایان آن‌ها پیرامون تحریف قرآن، است، و سبب روی کردن آن‌ها به این سخن را بیان کرده‌ام، از آنجا که بر آن‌ها گران آمد قرآن از بحث از امامان و عقیده‌شان خالی بود، و به مشهورترین کتاب آن‌ها در این باب اشاره کرده‌ام آن هم در «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» و به بعضی از نامهای قائلین به تحریف اشاره نموده‌ام، از جمله آن‌ها - با کمال تأسف - بزرگترین علمایشان! امام قمی مولف مهمترین کتاب تفسیر نزد آن‌ها، و آن‌ها هر آنچه را که در این کتاب

آورده است و روایت کرده صحیح می‌دانند! و شاگرد او کلینی مولف کتاب کافی کتاب نخست آن‌ها در حدیث است، و همچنین عیاشی و... بیان داشته‌ام که در خود شیعه‌ها کسانی بوده‌اند که با حرکت افراط‌گرایی شیعه چه در قدیم و چه در عصر حاضر مقابله کرده‌اند، هر چند که محدثین آن‌ها دچار تناقضی عجیب شده‌اند و بدان اشاره کرده‌ام. و بعد از این به تحقیق درباره تفسیر آن‌ها پرداخته‌ام و فصل چهارم را به کتابهای قرن سوم اختصاص داده‌ام، و در قدیم‌ترین آن‌ها که بدان اطلاع یافته‌ام و مرا از دیگر کتابها بی‌نیاز می‌گرداند، همان تفسیر ابی‌جارود است که آن را تفسیر امام باقر به شمار می‌آورند - هر چند که امام از آن بری و بیزار است - این در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم بوده، این تفسیر الآن در دسترس نیست ولی قمی آن را در تفسیر خویش در قرن سوم نقل کرده.

در این فصل از سه کتاب بحث کرده‌ام:

کتاب اول: تفسیر حسن عسکری، این تفسیر نمونه‌ای از افراط‌گرایی و گمراهی و خرافات است، این کتاب اصحاب کرام به ویژه ابوبکر و عمر را کافر می‌داند و آن‌ها را متهم به نفاق و کفر و کذب می‌نماید، و می‌گوید هر که ولایت علی را انکار نماید کافر است، و موسی مردم را به این ولایت فرا خوانده، و می‌گوید: علی معجزات فراوانی داشته و داستانهای خرافی را بنابه زعم خویش برای بیان معجزات می‌آورد که جز کودکان آن را باور نخواهند کرد! و بعد تعهد و قرارداد و ضمانت مغفرت را تنها برای کسانی صادر می‌نماید که به خرافات و گمراهی‌های وی ایمان بیاورند...

و به همین خاطر گفته‌ام که امام حسن بری از آن است که مولف این کتاب باشد، و اینکه این رای بعضی از شیعه‌ها دارای آن هستند، اما بعضی از شیعه‌های امروز و دیروز نیز صحت نسبت این کتاب به امام را باور دارند!

و اگر این کتاب واقعاً از آن او بوده، ما کفر وی - نه کفر امامت وی - را اعلام می‌کردیم.

و کتاب دوم: تفسیر قمی است، نزد این کتاب کمی درنگ کرده‌ام، زیرا این کتاب و مولف آن دارای مکانتی علیا نزد شیعه می‌باشند اعم از افراط گرایان و اعتدال گرایان، اخباریون و اصولیون، چه در عصر حاضر و چه در اعصار قدیم، این مسله‌ای است که برای وجود و استدلال به آن نزد افراط گرایان شیعه دلیل و بهانه‌ای می‌بینیم، اما برای استدلال به آن نزد شیعه‌های اعتدال گرا هیچ دلیل و بهانه‌ای نمی‌بینم!!..

این کتاب پُر از تحریف قرآن چه از لحاظ نص و متن و تاویل و تنزیل، و افترا به صحابه است و امامان را مورد مراد کلمات خداوند می‌داند، و همچنین آنچه که مربوط به عقیده امامیه است همانند رجعت و نزول وحی بر ائمه و علم آن‌ها به غیب...

و گمان می‌برد که صحابه با ابلیس در اسباب نزول تحالف بسته‌اند، و به بیعت روز غدیر و عاقبت کسانی که بنابه گمان خود ولایت را غصب کرده‌اند، پرداخته، و اینکه امام مهدی مطالبه خون حسین را خواهد کرد، و حادثه افک را اتهامی به ام المومنین - نه اینکه تبرئه الهی نسبت به وی - می‌داند، و می‌بینیم که قرآن را به کتاب تاریخ شیعه اثنی عشر تبدیل می‌نماید، و در آن اصحاب جمل را و می‌بینی! و از فرقه‌های دیگر و امام مهدی و لشکرش بحث می‌کند.

و می‌بینی که او راه‌هایی را برای فریب کم عقلان و گمراه کردن جاهلان می‌پیماید... کتاب سوم، همان تفسیر عیاشی، در منزلت و هدف و روش همانند کتاب قبلی می‌باشد، و این را بیان کرده‌ام.

بعد از آن فصل چهارم را به تفسیر تبیان طوسی و تفاسیر طبرسی اختصاص داده‌ام. و طوسی و طبرسی، به عنوان نمایندگان طرف اعتدال گرایان نسبی و دوری از افراط تا جایی که به بیان اصول تفسیر آن دو و فرق میان آن‌ها و جمهور، معروف‌اند؛ و اثر امامیه در آوردن تاویل برای استدلال به عقیده خویش، واضح است؛ و ذکر قراءتهای ساختگی و موضوع و شعار در رابطه با مذهب و روایت آن‌ها درباره اسباب نزول، در آن

آمده؛ و ائمه را مورد مراد کلمات خدا در نزد بعضی از تاویلات آیات، می‌دانند، و می‌بینیم که شیخ الطائفه طوسی اعتدال گراتر و کم افراط‌تر از طبرسی است. فصل ششم را به کتابهای تفسیر بعد از طوسی و طبرسی اختصاص داده‌ام، و در آن به ذکر ده کتاب که گرایشهای مختلف تفسیر را بیان می‌دارند، پرداخته‌ام، می‌بینیم که بعد از طوسی و طبرسی کسانی راه افراط و گمراهی را طی می‌کنند، و از کتابهای تفسیر قرن سوم و مشابه آنها همانند کتاب کافی کلینی استمداد کرده، و بعضی از آنها طریق اعتدال گرایی نسبی و دوری از افراط و نظرات تا حد زیاد را می‌پیمایند؛ و... کتابهای ده‌گانه، این گرایشها را بیان می‌دارند، و سه کتاب از آنها بیان اتجاه و دیدگاه تفسیر در عصر حدیث، می‌نمایند.

این قسم را با فصل هفتم به پایان برده‌ام، و در آن نگاهی کلی به باقی کتابهای تفسیر در کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» انداخته‌ام، در این کتاب، کتابهای تفسیر شیعی را می‌یابیم که عنوانشان بر افراط و گمراهی مولفشان دلالت می‌نماید، و کتابهای دیگری را در این باره می‌یابیم که مولف کتاب الذریعه از آنها صحبت می‌کند. این تعداد بزرگ از کتابهای گمراه، دال بر ضخامت و بزرگی (در حجم) حرکت افراط گرایان می‌نماید، و اندازه تاثیر آنها در گروه میانه‌روی شیعه اثنی‌عشری را بیان می‌دارد...

بعد از همه این‌ها، اعتقاد دارم که این روش و این تصویر کاملاً واضح است، و دیگر نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ [الأعراف: ۸۹].